

چرا حسین

چرا حسین (علیه السلام) تنها ماند؟



ازدحام تن‌ها اجتماع دل‌ها

محرم ۱۴۴۲

همبستگی و مسئولیت‌پذیری اجتماعی
وَلِيًّا لِّمَنْ وَالَّكُمَّ

از دحام تن‌ها، اجتماع دل‌ها

نگارش: جمعی از پژوهشگران
ویرایش: مؤسسه «ویراستاران»
صفحه‌آرایی: محمد سعیدی
طراح: عباس ترخان

سفارش: سازمان تبلیغات اسلامی
مجری: مؤسسه تخصصی خطابه «امیر بیان»

«شمع»

شبکه‌ی مبلغان و عملیات‌های تبلیغی

محتواهای مرتبط و بیشتر، در:

ShabakeTabligh.ir

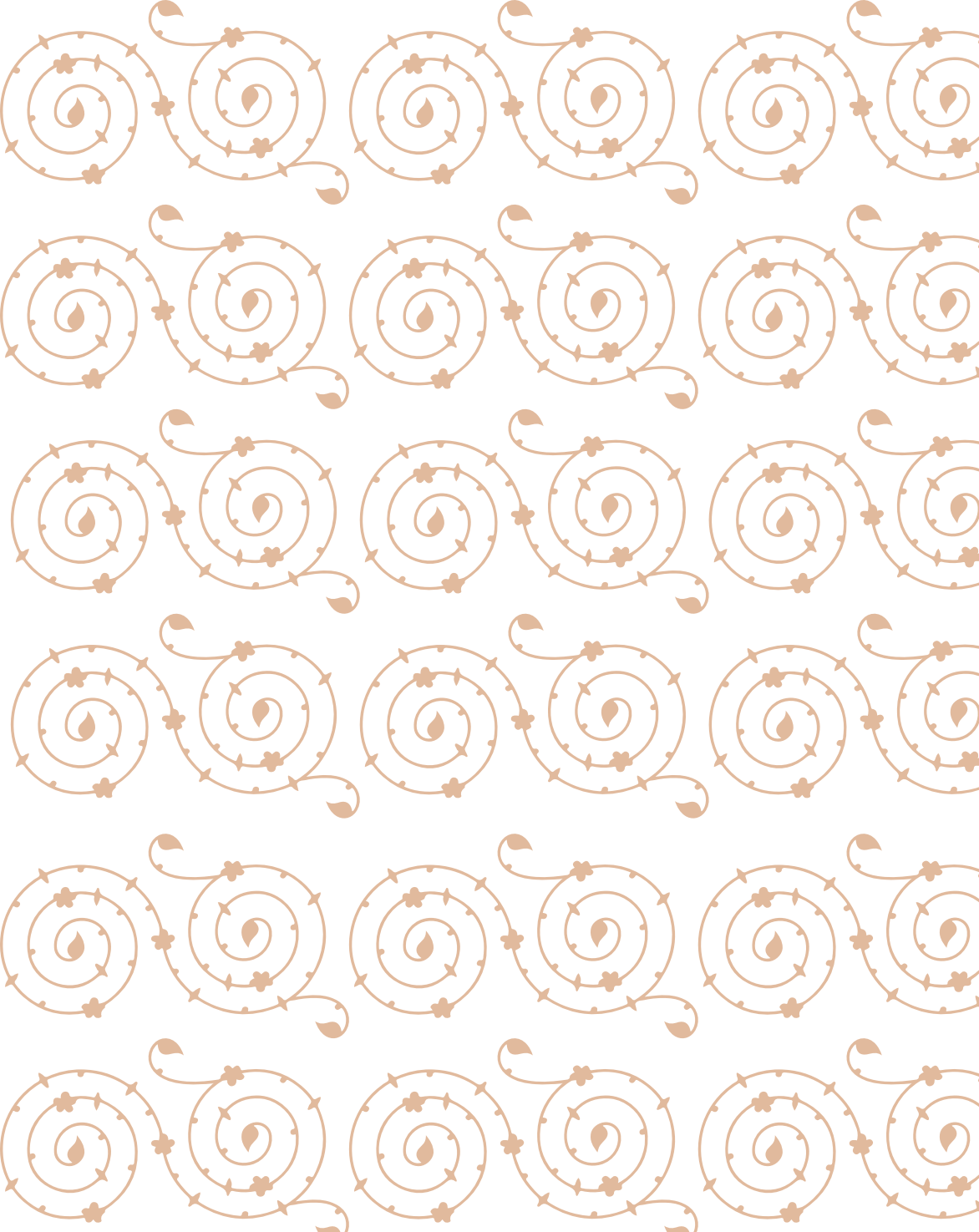
eitaa.com/ShabakeTabligh

instagram.com/ShabakeTabligh



فهرست

۷	درآمد
۱۷	شب اول: اشک تنهایی
۳۱	شب دوم: تن‌های آرام
۴۷	شب سوم: رنج تنهایی
۶۳	شب چهارم: تنها میان تن‌ها
۷۷	شب پنجم: همدلی در خطر
۹۳	شب ششم: شیرین‌ترین شهد
۱۰۹	شب هفتم: فرمانده دل‌ها
۱۲۵	شب هشتم: اجتماع عزیز
۱۴۳	شب نهم: دست‌های هم‌آهنگ
۱۶۱	شب دهم: همدلان عاشق
۱۷۷	شب یازدهم: همراهان سنگ‌دل
۱۹۱	کتابنامه



درآمد

ما انسان‌ها فطرتاً موجوداتی اجتماعی آفریده شده‌ایم و قدرت و برتری ما در باهم بودن است و هر قدر از هم دورتر شویم، ضعیف‌تر خواهیم شد. بر همین اساس، شیاطین جن و انس برای ضربه زدن به انسان‌ها همواره به دنبال ایجاد تفرقه و جدایی میان آدمیان بوده‌اند: «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ»^۱

ردپای این راهبرد کلیدی شیطان را از دوران حضرت آدم تا دوران حضرت خاتم به خوبی می‌توان دید. از اختلاف افکنی میان هابیل و قابیل و تفرقه میان یوسف و برادرانش گرفته تا ایجاد شکاف میان لشکر امیرالمؤمنین (ع) در جنگ صفین و لشکر امام حسن مجتبی (ع) در رویارویی با لشکر معاویه.

در نقطه مقابل نیز ایجاد همدلی و هم‌بستگی میان مردم، از جمله دستورات اساسی دینی و اقدامات راهبردی انبیا و اولیای الهی در طول تاریخ بوده است. امیرالمؤمنین علی (ع) در بیانی به این نکته مهم تأکید می‌فرماید: «فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ، وَإِيَّاكُمْ وَالْمُرْقَةَ، فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْعَنَمِ لِلذُّبِّ»^۲

۱. مائده، ۹۱.

۲. سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۳۷. دست خدا با جماعت است و از تفرقه حذر کنید؛ زیرا کسانی که از جماعت کناره می‌گیرند، طعمه شیطان‌اند؛ مانند گوسفندی که از گله جدا می‌افتد و گرگ او را می‌درد.



بر همین اساس، گسست یا هم‌بستگی اجتماعی مردم، همیشه نقشی اساسی در تعیین راهبرد هدایتی امامان ما داشته است. وقتی مردم کوفه بعد از ۲۵ سال اختلاف و تفرقه که منجر به تنهایی امیرالمؤمنین (ع) گردید، دوباره بر سر یاری امام زمانشان با هم همدل و هم‌آهنگ می‌شوند، حضرت نیز با این اجتماع مردمی همراه می‌شود و دعوت مردم را می‌پذیرد، چراکه: «لَوْلَا حُضُورُ الْخَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحَجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ...»

امام مجتبی (ع) نیز وقتی مردم زمان خود را این‌گونه یافت که با حیل‌های تشویقی و تهدیدی معاویه تبدیل به جمعیتی از هم‌گسسته و انبوهی از انسان‌های تنها شده‌اند، مقابلهٔ علنی خود با معاویه را به تربیت یاران و انسان‌هایی برای رقم‌زدن حماسهٔ عاشورا تغییر داد. جالب اینجاست که همان کوفیان که چند بار در یاری و تنها گذاشتن امام خویش از هم گسسته و با هم هم‌بسته شدند، وقتی دوباره در نصرت امام خود عزم جمعی پیدا کردند، مسیر قیام امام حسین (ع) را به سمت کوفه تغییر دادند.

اباعبدالله (ع) به خوبی می‌دانست اگر راهی برای رساندن جامعه به خوشبختی باشد، حتماً در نقطه‌ای خواهد بود که مردم با هم یکدل می‌شوند و یک‌صدا. عبیدالله هم این را به خوبی درک کرده بود، به همین دلیل بود که اصلی‌ترین حرکت خود را در تنها کردن مردم و جدا کردن آن‌ها از یکدیگر قرار داد. او با ترویج شایعات و اختلاف‌افکنی و با تهدید و ارباب از لشکر دروغین شام و با توزیع ثروت و پاداش منافع فردی آدم‌ها را بر مصلحت جمعی‌شان غلبه داد و انبوهی از انسان‌های تنهای تنها در کوفه به راه انداخت و «اجتماع قلوب» کوفیان را تبدیل کرد به «ازدحام تنهایی».

از قضا، همین ازدحام تنهایی در روزگار ما دارد زندگی‌مان را قالب می‌گیرد و در عرصهٔ جامعه غالب می‌شود. ما با هم هستیم و بی‌هم: «الْمُجْتَمِعَةُ أَبْدَانُهُمْ» اما «الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ». برای هر کدام ما اهداف و کارهای خودمان دارد مهم‌تر می‌شود و راه حل مشکلات را تلاش فردی و بیرون کشیدن رخت خویش می‌پنداریم. بله، کم‌کم داریم تبدیل می‌شویم به آدم‌هایی که



دروپنجره‌ای به بیرون از خودمان نداریم و نفع شخصی برایمان اولویت دارد.

شاید بتوان گفت مهم‌ترین عامل شیوع ازدحام تنهایی، نبودِ صبر و مقاومت در برابر هزینه‌های هم‌بستگی است. همان عاملی که موجب شد کوفیان در همدلی خود، بر عهد با امام خویش استقامت نکنند که اگر اندکی صبر می‌کردند و هزینه‌های هم‌عهدی با حسین (ع) را تحمل می‌کردند، یقیناً تاریخ عوض می‌شد و بشر امروز در مسیر دیگری بود. آری، برای رسیدن به هم‌بستگی اجتماعی راهی جز صبر اجتماعی نداریم؛ همان صبوری که بارها حضرت در مسیر کربلا و روز عاشورا بر آن تأکید کردند و هرگز نباید فراموش کرد که ملاک این همدلی و هم‌بستگی، شعار مهم «وَلِيٍّ لِّمَنْ وَالَّكُمُ» است که همدلی را بر محور امام ترسیم و تنظیم می‌کند.

به‌باور ما، بزرگ‌ترین راه‌حل برای همه مشکلات تاریخ بشر چیست؟ بله، ظهور حضرت حجت (عج). بشنویم از ایشان: «وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا، وَقَفَّهْمُ اللَّهُ لِيَطَاعِيَهُ، عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيُؤْمَنُ بِلِقَائِنَا، وَلَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا»^۱ (اگر شیعیان ما که خداوند توفیق طاعتشان دهد، در راه ادای پیمانی که بر دوش دارند همدل می‌شدند، برکت دیدارمان برایشان به تأخیر نمی‌افتاد و سعادت ملاقاتمان زودتر نصیبشان می‌شد).

این اجتماع قلوب و هم‌بستگی اجتماعی نه‌تنها غیبت حضرت مهدی (عج) را پایان می‌دهد؛ بلکه پایان‌دهنده بسیاری از مشکلات کنونی جامعه ماست. ما بیش از گذشته به هم نزدیک شده‌ایم؛ ولی بیشتر از هر زمان تنها مانده‌ایم. وقتی بیرون از خانه هستیم، چندین برابر اجدادمان آدم می‌بینیم. وقتی هم داخل خانه‌ایم، چندین برابر اجدادمان با دیگران پیام رد و بدل می‌کنیم. بله، در گروه‌های چندده نفره می‌چرخیم و در کانال‌های چندده هزارنفره عضو می‌شویم؛ اما با هیچ‌کس نیستیم. روزها با چشم‌هایی شطرنجی شده، همشهریانمان



را ندیده می‌گیریم و شب‌ها با گوش‌های پنبه‌دار، صدای واحد بغلی را نشنیده می‌گیریم. بیشترین تعامل ما با بقیه این شده است که با حرکت شست‌هایمان، در سکوت لب‌ها، با دیگران حرف می‌زنیم؛ آن‌هم با پیام‌های تکراری و ارسال‌های فورواردی و شکلک‌های تهی. تقابل عجیبی است بین بیرون و درون ما. ازدحام جمعیت است و سلطهٔ تنهایی. ما با هجوم فردیت مواجهیم؛ با ازدحام تنهایی. اگر آمار طلاق بالا گرفته؛ اگر احتکار اموال مورد نیاز مردم توسط خود مردم شدت یافته است؛ اگر با وجود خانه‌های خالی، مردمانی در چادر زندگی می‌کنند؛ اگر مهدکودک‌ها و خانه‌های سالمندان در رقابت گسترش با یکدیگرند؛ اگر آمار ازدواج و فرزندآوری در سرایشی افتاده است؛ همگی از یک نقطهٔ درد تاریخی نشئت گرفته است: ازدحام تنهایی.

تنها راه نجات ما از این طوفان فردیت و تنهایی سوارشدن بر کشتی ولایت است که سریع‌ترین آن‌ها کشتی حسین (ع) است. اما باید بدانیم وقتی سوار کشتی هستیم، سوراخ‌شدنش به ضرر همه است. یا همه با هم به مقصد می‌رسیم یا همه با هم غرق می‌شویم. باید جلوی رخنه‌ها را بگیریم و نگذاریم تنهایی‌طلبی جای همدلی را بگیرد. خداوند متعال حسین (ع) را کشتی نجات بشریت قرار داده است تا انسان‌ها را از طوفان ازدحام تنهایی به ساحل آرامش بخش همدلی برساند و برای راحت‌کردن طی این مسیر، عشق به حسین (ع) را نخ تسبیح جمع‌کنندهٔ تمام عاشقان عالم قرار داده است: «إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا.»^۱

گویا فرار است عشق به حسین (ع) دل‌های تمام آزادگان جهان را به هم گره بزند تا اجتماع دل‌هایی برای ظهور امام زمان (عج) شکل بگیرد و در روز ظهور، خود را با عشق حسین (ع) به تمام عالم معرفی کنند: «إِذَا ظَهَرَ الْقَائِمُ (عَجَّ) قَامَ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ وَيُنَادِي بِبِنْدَاءَاتِ خَمْسَةٍ: ... الثَّلَاثُ: أَلَا يَا أَهْلَ الْعَالِمِ إِنَّ جَدِّي الْحُسَيْنِ قَتَلُوهُ عَظَّشَان.»^۲



۱. سید حسین بروجردی، جامع احادیث الشیعه، ج ۱۳، ص ۵۵۶.
 ۲. زمانی که قائم آل محمد (عج) ظهور می‌کند، مابین رکن و مقام می‌ایستد و پنج ندا سر می‌دهد: «الأول: ألا یا أهل العالم أنا الإمام القائم؛

این روایت که به دنبال تحقق حس مسئولیت و هم بستگی در بین عزاداران و عاشقان حسینی است، تنها راه عبور از مشکلات جامعه و زمینه سازی ظهور را هم بستگی و مسئولیت اجتماعی، حول عشق حسینی معرفی می کند. لازمه این هم بستگی اجتماعی، تحمل صبر و مقاومت در برابر سختی هایی است که در مسیر به وجود خواهد آمد. بر همین اساس است که امام حسین (ع) در مقاطع مختلف مردم را به صبر اجتماعی دعوت می کردند.

مجموعه سخنرانی حاضر با عنوان «از دحام تن ها - اجتماع دل ها» روایتی است از نقطه تاریخی تقابل حق و باطل که این واقعیت را از خلقت آدم تا ظهور وصی خاتم، به تصویر می کشد: شیاطین جن و انس برای به زانو درآوردن انسانیت همواره به دنبال تنها کردن تن های آدمی هستند و انبیا و اولیای الهی برای خوشبخت کردن انسان ها همواره به دنبال هم آهنگ کردن دل های مردم.



در این مجموعه سخنرانی، در ده جلسه، دربارهٔ این موضوعات سخن خواهیم گفت:

شب اول: اشک تنهایی

توصیفی از دو وضعیت ازهم گسستگی و هم بستگی اجتماعی مردم در طول تاریخ و نقش اساسی آن در قیام و تنهایی سیدالشهدا(ع).

شب دوم: تنهای آرام

تبیین آرامش واقعی در هم بستگی اجتماعی و اضطراب‌های ناشی از ازهم گسستگی و نقش سیدالشهدا(ع) در ایجاد آرامش اجتماعی.

شب سوم: رنج تنهایی

تشریح احساس تنهایی رنج‌آور که به دلیل ازدحام تنهایی شامل حال فرزندان مخصوصاً دختران جامعه می‌شود و لزوم توجه والدین به نیازهای واقعی فرزندان به پیروی از سیدالشهدا(ع).

شب چهارم: تنها میان تن‌ها

تبیین نیاز انسان‌ها به محبت و محبوبیت در هم بستگی و پیامدهای مهجوریت و ازهم گسستگی و لزوم شکل‌گیری پیوندهای اجتماعی حول پرچم سیدالشهدا(ع).

شب پنجم: همدلی در خطر

توصیف کارکردهای ویژهٔ همدلی در هنگام بروز خطرهای مختلف در مسائل اجتماعی و مراقبت از همدلی شکل‌گرفته حول محور سیدالشهدا(ع) در هنگام شدت گرفتن خطرهای اجتماعی.



شب ششم: شیرین‌ترین شهد

تشریح منافع و فواید هم‌بستگی و شیرینی‌های ایثار و از خودگذشتگی در راه شکل‌دهی هم‌بستگی اجتماعی در مقابل تلخی‌های فردگرایی و منفعت‌طلبی فردی.

شب هفتم: فرمانده دل‌ها

توصیف قدرت فرماندهی سیدالشهدا(ع) بر دل‌های به هم پیوستهٔ جبههٔ حق از عاشورا تا ظهور، در مقابل ضعف تن‌های ازدحام یافتهٔ از هم گسسته در جبههٔ باطل.

شب هشتم: اجتماع عزیز

تبیین ابعاد مختلف عزت در زندگی همدلانه حول محور سیدالشهدا(ع) و پیامدهای ذیلانتهٔ از هم گسستگی اجتماعی.

شب نهم: دست‌های هم‌آهنگ

تشریح چگونگی هم‌آهنگی دست‌ها در هم‌عهدی با سیدالشهدا(ع)، به پیروی از ابوالفضل العباس(ع) و نتایج و لذت‌های این هم‌آهنگی در زندگی اجتماعی.

شب دهم: همدلان عاشق

توصیف مجمع دل‌دادگان حسینی که شب عاشورا در خیمهٔ سیدالشهدا دور حضرت جمع شدند و چگونگی حل شدن در وجود نازنین سیدالشهدا(ع) برای راه یافتن به این مجمع عشاق حسینی.

شب یازدهم: همراهان سنگ‌دل

تبیین سنگ‌دل شدن انسان‌های تنهایی که هم‌بستگی در راه یاری سیدالشهدا(ع) را رها کردند و صرفاً برای مقابله با حضرت با هم همراه شدند.



مجموعه حاضر به سفارش اداره امور مبلغین سازمان تبلیغات اسلامی و با مشورت و بهره‌مندی از نظرهای استادان و بزرگان حوزه تبلیغ از جمله حجت‌الاسلام عالی، حجت‌الاسلام میرباقری، حجت‌الاسلام طائب و حجت‌الاسلام پناهیان تألیف شده است.

در اینجا از تمام پژوهشگران عزیزی که ما را در تولید این مجموعه سخنرانی یاری کردند، از جان سپاسگزاریم: حجج اسلام محمد جنتی، محمد مهدی یآوری، علی آب انباری، حسین یوسفیان، مجتبی حجتی، موسی خواجوی، جعفر عرب شیبانی، مهرداد خالقی، سیدقدیر حسینی، رضا رضای رحمتی، حمید قدیری، ابراهیم ابراهیمی، سیدعلی موسوی زاده، محمدهادی امیری پور، محمدهادی صالح پرور و رضا زندوکیلی.

مجمع محتوایی مؤسسه تخصصی خطابه امیر بیان



شب اول: اشک تنهایی

محرم امسال تفاوتی با سال‌های پیش دارد: شیوع کرونا باعث شده سوگواران اباعبدالله (ع) نتوانند مثل هر سال گرد هم جمع شوند و بر سر و سینه بزنند. البته دلدادگان سالار شهیدان در هیچ شرایطی از اقامه عزاء، هرچند به شیوه‌های کم‌سابقه، دست برنمی‌دارند. باین حال، حتی تأثر و گریه بر مصائب آل‌الله در خلوت هم اجر عظیم دارد و ستوده روایات اهل بیت (ع) است.

اما آموزه‌های دین، پیوسته یادآور می‌شوند که اسلام، جمع و اجتماع را بر فرد و تنهایی برتری می‌دهد. فضیلت‌های بی‌شماری که برای عبادت به صورت جمعی ذکر شده، گواهی بر این مدعاست. حتی معنای اولیه «ولایت» در قرآن هم گردآوردن مؤمنان زیر یک پرچم هدایت است. از سوی دیگر، گوشه‌گیری و جدایی افکنی و قطع رابطه ناپسند است و جامعه را از همدلی دور می‌کند. دنیای امروز به سمت تنهایی به پیش می‌رود و دل‌های دورافتاده مردم، «ازدحام تنهایی» را به نمایش می‌گذارد. این ازدحام تنهایی، خود مانعی برای ظهور است که یکی از زمینه‌هایش، همدلی منتظران در وفای به عهد با امام ذکر شده است. ناهمدلی همان است که صولت سپاه مسلم بن عقیل را از هم گسیخت و روضه غربت او را رقم زد.

یازده ماه از خدا این روزها را خواستم
دیدۀ تر خواستم، حالی بُکا را خواستم

اشک گران مایه

در روایتی نقل است که امام صادق (ع) به مسمّع بن عبدالملک فرمودند: «مِسمّع، تو اهل عراقی. اَمَّا تَأْتِي قَبْرَ الْحُسَيْنِ (ع)» (به زیارت قبر امام حسین (ع) می روی؟) مسمّع گفت: «خیر، من میان مردم بصره شناخته شده ام. دشمنان ما زیادند و من در امان نیستم. آن ها به خلیفه گزارش می دهند. برای همین به زیارت آن حضرت نمی روم.» حضرت فرمودند: «أَفَمَا تَذَكَّرُ مَا ضُنِعَ بِهِ؟» (به یاد مصائبی می افتی که بر آن حضرت وارد شد؟) عرض کرد: «بلی.» امام (ع) گفت: «فَتَجَزَعُ؟» (بی تابی هم می کنی؟) مسمّع پاسخ داد: «إِي وَاللَّهِ وَاسْتَعْبِدُ لِدَلِيكَ حَتَّى يَرَى أَهْلِي أَتَرَ ذَلِكَ عَلَيَّ فَأَمْتَنِعُ مِنَ الطَّعَامِ حَتَّى يَسْتَبِينَ دَلِيكَ فِي وَجْهِ...» (بله به خدا قسم، و به یاد مصائب حضرت اشک می ریزم، چنان که اهل و عیالم اثر آن را در من می بینند و از خوردن غذا امتناع می کنم، چنان که از چهره ام معلوم می شود.)

امسال عزاداری های ما غربت خاصی خواهد داشت. امسال که به دلیل شیوع کرونا از زیارت حرم اباعبدالله (ع) در محرم و صفر محرومیم، غم و غصه عجیبی دل های ما عاشقان اباعبدالله را هم در بر گرفته است؛ مثل مسمّع که به حضرت عرض کرد غم حسین (ع) همه



وجودش را گرفته است. امام صادق (ع) هم در حقیقت دعا کرد و فرمود: «رَحِمَ اللَّهُ ذَمَعَتَكَ» (خدا رحمت کند اشک‌های تو را.) یعنی خدا بابت این اشک‌ها تو را رحمت کند. «أَمَّا أَنْتَ سَتَرَى عِنْدَ مَوْتِكَ خُصُورَ آبَائِي لَكَ وَوَصِيَّتَهُمْ مَلِكُ الْمَوْتِ بِكَ»^۱ (ای مسمع، تو برای جد ما اشک ریختی، گریه کردی، دلت شکست. حالا پاداش تو این است که هنگام مرگ، اجداد ما بالای سرت می‌آیند و سفارش تو را به ملک‌الموت می‌کنند و بشارتی به تو می‌دهند که برتر از هر چیز است و ملک‌الموت با تو از مادر مهربان‌تر خواهد بود.) مسمع می‌گوید: «سپس حضرت گریستند و اشک‌های مبارکشان جاری شد و من نیز با آن حضرت اشک ریختم.»^۲

یا صاحب‌الزمان، مهدی فاطمه، آقاجان، امسال در این وضع سخت و طاقت‌فرسا، دل‌های ما از این همه غم و مصیبت بی‌تاب شده، دل‌های ما برای دوری از قبر جد مظلوم شما، حسین، نالان شده. امسال ما جامانده‌های از حرم ارباب حال‌وهوای دیگری داریم. آقاجان، این شب‌ها ما هم دوست داریم در کنار شما برای جد غریبتان اشک بریزیم و عزاداری کنیم، مولاجان....

خوش به حال شماهایی که از شب اول، مهدی فاطمه (عج) را به مجلس عزای خودتان دعوت کرده‌اید و دوست دارید دور آقا بنشینید و برای جد غریبتان اشک بریزید. اما بسیاری از دلدادگان حسینی با نزدیک شدن محرم، در دلشان شور افتاد که حالا باید برای عزیزترین خودشان چطور عزاداری کنند؟ نگران شدند که با این اوضاع آیا می‌توانند مثل سال‌های قبل برای آقایشان سینه بزنند، دور هم جمع بشوند و گریه و عزاداری کنند یا باید هرکسی در خلوت و تنهایی خودش اشک بریزد و امسال عزادار دو مصیبت باشد: یکی عاشورای حسین و دیگری غم عزاداری در تنهایی.

البته شکی نیست که ما ملت امام حسین (ع)، بیشتر از هر ملت دیگری، به فکر جان



۱. جعفر بن محمد ابن قولویه، کامل الزیارات، الباب الثانی و الثلاثون: ثواب من یکی علی الحسین بن علی (ع)، ص ۱۰۵.
 ۲. در ادامه روایت آمده است که امام صادق (ع) بعد از گریه فرمودند: «ای مسمع، توجه داشته باش که هیچ‌کس از روی ترجم بر ما و مصائبی که بر ما وارد شده گریه نمی‌کند، مگر آنکه قبل از آمدن اشک از چشمش، خداوند او را مشمول رحمت خود می‌کند و وقتی اشک‌ها بر گونه‌هایش جاری شود، اگر یک قطره از آن اشک‌ها در جهنم بیفتد، حرارت و آتش آن را خاموش می‌کند.»

شب اول: اشک تنهایی

همدیگر هستیم و خواهیم بود. مگر می‌شود عاشق آن حسینی باشیم که خود را برای نجات دیگران فدا کرد و به فکر همدیگر نباشیم؟!

حتماً عزاداران حسینی بیش از همه به فکر سلامتی و جان خود و دیگران هستند؛ اما به نظر می‌رسد همان‌طور که باید مراقب جان همدیگر باشیم، باید مراقب روح و روان همدیگر نیز باشیم. پس آن چنان که باید برای حفظ جان خود، مراقب فاصله فیزیکی باشیم، برای حفظ روح خود هم باید مراقب زیاد شدن فاصله اجتماعی از همدیگر باشیم؛ که کم شدن فاصله فیزیکی به جسم ما ضربه می‌زند و زیاد شدن فاصله اجتماعی و دوری از یکدیگر، به روح ما. اگر برای جلوگیری از انتشار این ویروس منحوس ماسک می‌زنیم، باید مراقب باشیم این ماسک‌ها دل‌های ما را از همدیگر دور نکند! چراکه اساساً نجات انسان‌ها در باهم بودن است، نه تنها بودن!

روح دین

نباید فراموش کنیم که روح دین فردی نیست. خداوند به ما فرموده است که هر کدام به تنهایی دستورهای الهی را انجام دهیم؛ بلکه همواره به اجتماع و همراهی با جامعه و جمعیت مسلمانان و مؤمنان و متدینان سفارش کرده است. رهبران الهی فرموده‌اند که با هم نماز بخوانیم، با هم روزه بگیریم، با هم قرآن بخوانیم و... البته ممکن است کسی فریب نفس اماره را بخورد و گمان کند که در خانه به تنهایی عزاداری کردن، نماز خواندن و مانند آن، حضور قلب بیشتری برای انسان می‌آورد؛ اما چنین افرادی باید بدانند که ممکن است خدای نخواست، بر اثر ترک جامعه و انزوا از امت اسلامی، تحت ولایت شیطان قرار گیرند و ندانسته، عمری را به عبادت شیطان سپری کنند. اینجاست که پاهای برهنه عزیزان عزادار و سینه‌زن اباعبدالله‌الحسین (ع) که مناسک عبادی و مراسم سوگواری را با هماهنگی کامل انجام می‌دهند، ارزش بیشتری دارد از پیشانی پینه‌بسته متحجران سطحی‌نگر و ظاهر بین. آن‌ها نمی‌فهمند که به عبادت شیطان



مشغول اند. هیچ‌گاه به ما دستور انزوا نداده‌اند؛ بلکه همه‌جا دستور به عبادت و اطاعت جمعی داده‌اند. حتی پیامبر اکرم (ص) فرمود: «اگر کسی در نماز جماعت شرکت نکند، سزاوار است خانه‌اش را آتش بزنند.»^۱

هرگز کسی خیال نکند کار صحیحی است که نمازمان را در خانه، به تنهایی بخوانیم. نماز داخل خانه غیر از نماز در مساجد است. مساجد را همیشه باید پر کرد؛ که ما هرچه داریم از مسجد داریم. علاوه بر این، چنانچه ارتباط خود را با مسجد مستحکم کنیم، فرزندان و نسل آینده خود را بیمه خواهیم کرد. باید توجه داشته باشیم که اگر خدای ناکرده، فرزندی از خانواده‌ای به انحراف کشیده شود، آن خانواده به دردی توان فرسا مبتلا می‌شود. پس چه بهتر با مساجد رابطه برقرار کنیم که مهد تربیت همه افراد، خصوصاً نوسالان و نونهالان است.^۲ اینک در تعابیر دینی و در روایات، توجه به اجتماع به چشم می‌خورد و تنهایی مذمت شده، به این دلیل است که نجات انسان‌ها همواره در باهم بودن است، نه در تنها بودن. این توصیه صرفاً در خصوص عبادات مطرح نشده است؛ بلکه تنها بودن و تنها ماندن در تمام شئون زندگی به شدت مذمت شده است، تا جایی که به گفته امام کاظم (ع)، رسول گرامی اسلام (ص) سه گروه را نفرین کرده است: «الْاِکْلَ زَادَهُ وَحَدَهُ وَ النَّائِمَ فِی بَیْتِهِ وَ حَدَهُ وَ الرَّاکِبَ فِی الْمَلَاةِ وَ حَدَهُ»^۳ (کسی که توشه خود را به تنهایی بخورد، کسی که در خانه‌ای تنها بخوابد و فردی که به تنهایی سفر کند).

فراوانی این روایات نشان می‌دهد که روح دین اجتماعی است.

در اصطلاح اولی قرآنی، ولایت یعنی به هم پیوستگی و هم‌جهگی و اتصال شدید یک عده انسانی که دارای یک فکر واحد و جویای یک هدف واحدند، در یک راه دارند قدم برمی‌دارند،

۱. قال الصادق (ع): إِنَّ أَنْاسًا كَانُوا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) أَبْطَأُوا عَنِ الصَّلَاةِ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «لِيُوشَكَّ قَوْمٌ يَدْعُونَ الصَّلَاةَ فِي الْمَسْجِدِ أَنْ تَأْمُرَ بِحُطْبِ فَيُوضَّحَ عَلَى أَيْوَابِهِمْ فَتُوقَدَ عَلَيْهِمْ نَارٌ فَتَحْرَقَ عَلَيْهِمْ بَيُوتُهُمْ» (محمد بن حسن طوسی، تهذیب الأحكام، ج ۳، ص ۲۵، مسلسل ۸۷؛ محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۲۹۳، مسلسل ۱۵۷۵۳). قال (ص) لقوم: «لَتَحْضُرَنَّ الْمَسْجِدَ أَوْ لِأَحْرَقَنَّ عَلَيْكُمْ مَنَارًا لَكُمْ؟» (وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۲۹۱، مسلسل ۱۵۶۹۷).

۲. نک: عبداللّه جوادی آملی، حماسه و عرفان، ص ۳۱۷ و ۳۱۸.

۳. محمد تقی مجلسی، روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۲۲.

برای یک مقصود دارند تلاش و حرکت می‌کنند، یک فکر را و یک عقیده را پذیرفته‌اند. هرچه بیشتر این جبهه باید افرادش به همدیگر متصل باشند و از جبهه‌های دیگر و قطب‌های دیگر و قسمت‌های دیگر خودشان را جدا و کنار بگیرند، چرا؟ برای اینکه از بین نروند، هضم نشوند. این را در قرآن می‌گویند: ولایت.

پیغمبر جمع مسلمان آغاز کار را، با این به هم پیوستگی به وجود می‌آورد، این‌ها را به همدیگر متصل می‌کند، این‌ها را با هم برادر می‌کند، این‌ها را به صورت یک پیکر واحد درمی‌آورد، به وسیله این‌ها امت اسلامی را تشکیل می‌دهد، جامعه اسلامی را به وجود می‌آورد. از پیوند این‌ها با دشمنان، با مخالفین، با معاندین، با جبهه‌های دیگر.. جلوگیری می‌کند. مابین این‌ها و جبهه‌های دیگر جدایی می‌اندازد، از پیوستن به جبهه یهود، از پیوستن به جبهه نصارا، از پیوستن به جبهه مشرکان، این‌ها را باز می‌دارد و هرچه بیشتر سعی می‌کند صفوف این‌ها را فشرده و به هم جوشیده بکند. برای چه؟ برای اینکه اگر این‌ها به این حالت نباشند، اگر ولایت نداشته باشند، اگر به هم پیوسته صد درصد نباشند، میان آن‌ها اختلاف به وجود بیاید، از برداشتن بار امانتی که بر دوش آن‌هاست، عاجز خواهند ماند. نمی‌توانند این بار را به سرمنزل برسانند.

اساساً تمام دستورهای پیامبران و اولیای الهی همواره در جهت ایجاد هم‌بستگی اجتماعی بوده است؛ چراکه انسان‌ها وقتی با هم هستند، قدرت خواهند داشت و هرچقدر تنهاتر شوند، ضعیف‌تر خواهند شد. امیرالمؤمنین علی (ع) در بیانی بر این نکته مهم تأکید می‌فرماید: «فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ، وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ، فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْعَتَمِ لِلذُّبِّ»^۱ (دست خدا با جماعت است. از تفرقه حذر کنید؛ زیرا کسانی که از جماعت کناره می‌گیرند، طعمه شیطان‌اند، مانند گوسفندی که از گله جدا می‌افتد و گرگ او را می‌درد). آری همواره اولین مأموریت شیاطین انس و جن ایجاد گسست اجتماعی بوده است: «إِنَّمَا

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۲.

يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوَقِّعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالتَّبْغُضَاءَ»^۱ (چراکه با این تنهایی، انسان‌ها به تعبیر مولی‌الموحدین، مانند گوسفندی جدا شده از گله، ضعیف و آسیب‌پذیر خواهند شد.)

بر همین اساس، همدلی و شکل‌گیری ارادهٔ جمعی مردم همیشه نقش بسزایی در راهبرد هدایتی انبیا و اولیای الهی داشته است. تمام پیامبران الهی در ابتدای دعوت می‌فرمودند: «چه کسی می‌آید به من کمک کند؟» یعنی پیامبر خدا هم که باشد، بالاخره کمک می‌خواهد و مسئلهٔ امت مطرح است.

همین اجتماع مردم بود که موجب شد امیرالمؤمنین (ع) بعد از ۲۵ سال خانه‌نشینی، منصب خلافتی را که از روز اول حقش بود، عهده‌دار شود. ایشان فرمود: «لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحَاجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ...»^۲

چیزی که موجب شد امام حسین (ع) به سمت کوفه حرکت کند، همین «اجتماع دل‌ها» و هم‌بستگی مردم کوفه بود. ایشان در نامه‌ای که با مسلم بن عقیل همراه کرد، فرمود: «فَإِنْ كُتِبَ إِلَيَّ أَنَّهُ قَدْ أَجْمَعَ رَأْيَ مَلَائِكَتِكَ وَذَوَى الْقَضَلِ وَالْجَجَى مِنْكُمْ عَلَى مِثْلِ مَا قَدِمْتُ عَلَيْكَ بِهِ رُسُلَكُمْ وَ قَرَأْتُ فِي كُتُبِكُمْ أَقْدِيمَ عَلَيَّكُمْ وَشَيْكَأِنْ شَاءَ اللَّهُ»^۳ (اگر نماینده‌ام تأیید کرد که نظر جمعیت شما و شرافتمندان و خردمندان شما همانند گذشته است که فرستادگان شما گفتند و در نامه‌های شما خواندم، با سرعت، اگر خدا بخواهد، به سوی شما می‌آیم.)

اما عیب‌الله‌بن‌زیاد برای جلوگیری از این قیام الهی، همان کار شیاطین را دنبال کرد و با استفاده از تزویر و تهدید و تشویق، در بین مردم کوفه گسست اجتماعی ایجاد کرد، ارادهٔ جمعی مردم را از بین برد و بین آن‌ها اختلاف افکنی کرد.

کوفیان طرف‌دار امام آن‌قدر زیاد بودند که با یک حمله به فرماندهی مسلم بن عقیل، می‌توانستند کار عیب‌الله‌بن‌زیاد را تمام کنند؛ از این رو اولین کار عیب‌الله ایجاد گسست



۱. مائده، ۹۱.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۳.

۳. لوط بن یحیی ابومخنف، وقعة الطف، ص ۹۶.

اجتماعی میان مردم کوفه بود. بعد از ایجاد شکاف، مردم کوفه همچنان به همان میزان زیاد بودند، اما این جمعیت کثیر چیزی جز «ازدحام تن‌ها» نبود.

امروز هم مردم دنیا با هجوم فردیت مواجه‌اند، با ازدحام تنهایی، که ما را روزبه‌روز ضعیف‌تر و ضربه‌پذیرتر می‌کند. دستوره‌های دینی، ما را به زندگی همدلانه می‌کشاند، تا جایی که نشستن مرد در کنار همسر را نزد خدا محبوب‌تر از اعتکاف در مسجدالنبی معرفی می‌کند؛^۱ اما انبوهی از همسران امروزی بیشتر از آنکه موجب خوش حالی خدا را فراهم آورند، با دعا و راه‌انداختن در منزل، شیطان را خوش حال می‌کنند. از پیامبر گرامی اسلام نقل شده است: «إِذَا اخْتَصَمْتُ هَيَّ وَرَوْجَهَا فِي الْبَيْتِ فَلَهُ فِي كُلِّ زَاوِيَةٍ مِنْ زَوَايَا الْبَيْتِ شَيْطَانٌ يُصَفِّقُ وَيَقُولُ: فَرَحَّ اللَّهُ مَنْ فَرَّخَنِي!»^۲ (زمانی که زن با همسرش در منزل مرافعه و مشاجره می‌کند، [دقیقاً] در همان زمان، در هریک از زوایای منزل، شیطانی مشغول کف‌زدن و شادمانی است و می‌گوید: 'خدایش خوش حال کند کسی که مرا این چنین شاد کرده است!)



کنار هم نشستن و به هم محبت کردن شما همسران، پیش خدا ارزشش بیشتر از اعتکاف در مسجدالنبی است؛ چون خانواده مرکز همدلی و اجتماع دل‌هاست و این همدلی موجب قوی شدن من و شماست. شیاطین از اختلاف و جدایی شما همسران خوش حال می‌شوند؛ چون این جدایی‌ها و این تنهایی موجب ضعف و نابودی ما خواهد بود.

بسیاری از مشکلاتی که امروز جامعه ما را فراگرفته است، ناشی از ازدحام تنهایی است. پیش از این، همدلی ما مردم خیلی بیشتر از این‌ها بود. ما انسانیم و دوام حیات انسانی ما به همدلی و هم‌بستگی اجتماعی است. امام صادق (ع) می‌فرماید: «إِنَّ شُرْعَةَ ائْتِلَافِ قُلُوبِ الْأَبْرَارِ إِذَا اتَّقَوْا، وَإِنْ لَمْ يُظْهِرُوا التَّوَدُّدَ بَالَيْسَتَيْهِمْ، كَشُرْعَةِ اخْتِلَاطِ مَاءِ السَّمَاءِ بِمَاءِ الْأَنْهَارِ وَإِنْ بُعِدَ ائْتِلَافِ قُلُوبِ الْمُجَارِ إِذَا اتَّقَوْا، وَإِنْ أَظْهَرُوا التَّوَدُّدَ بَالَيْسَتَيْهِمْ، كَبُعْدِ الْبَهَائِمِ مِنَ التَّعَاطُفِ

۱. پیامبر (ص) می‌فرماید: «جلوس المرء عند عیاله احب الی الله تعالی من اعتکاف فی مسجدی هذا؛ نشستن مرد در کنار خانواده اش، نزد خدای بزرگ، دوست‌داشتنی‌تر از اعتکاف [و نشستن] در این مسجد من است» (محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمة، ج ۴، ص ۲۸۷).

۲. محمدنبی توپسرکانی، لئالی الأخبار، ج ۲، ص ۲۱۷.

وَأَنْ طَالًا اغْتَلَفَهَا عَلَى مَذْوِدٍ وَاحِدٍ»^۱ (مانند گاوانی نباشید که در چراگاهی واحد مشغول چرا هستند؛ اما کاری به هم ندارند! آن‌ها در کنار همدیگر می‌چرند؛ ولی با هم ارتباط برقرار نمی‌کنند. هر دفعه صاحب چراگاه یکی از این چهارپایان را به کشتارگاه می‌برد و ذبح می‌کند و بقیه هم بی‌اعتنایند.)

جالب اینجاست که بعضی‌ها برای «زندگی چراگاهی» چه کلاسی هم قائل‌اند! آن‌چنان به همسایه خود بی‌اعتناست که اگر خانه او آتش هم بگیرد، هیچ کاری ندارد و به این ویژگی افتخار هم می‌کند. آن‌چنان به فامیل خود بی‌اعتناست که اگر یکی از اقوام در بدترین وضع فقر جان بدهد، حاضر نیست از زندگی خودش به او کمکی برساند.

رمز ظهور

امروز هم آن چیزی که موجب می‌شود به دیدار امام زمان (عج) موفق شویم، همین هم‌بستگی و اجتماع قلب‌هاست. همان‌طور که خودش فرمود: «وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَقَّهُمُ اللَّهُ لِظَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا وَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَصِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا»^۲ (اگر شیعیان ما، که خداوند توفیق طاعت خویش را عطایشان فرماید، در وفا به پیمانی که بر عهده دارند، هم‌دل می‌شدند، برکت دیدار ما از ایشان تأخیر نمی‌افتاد و همانا سعادت دیدار ما با معرفت حقیقی و راستین به ما، به تعجیل نصیب ایشان می‌شد.)

اینکه هرکس به تنهایی ابراز ولایت‌مداری به حضرت کند، مانع ظهور را برطرف نمی‌کند؛ دوست داشتن حضرت باید «عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ» باشد. می‌فرماید: «اگر شیعیان ما بر عهد ما جمع شوند» (عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ). یعنی فایده

۱. امام صادق (ع): «نیکوکاران چون با هم روبه‌رو شوند، هرچند به زبان اظهار دوستی نکنند، دل‌هایشان به سرعت درآمیختن باران با آب رودخانه‌ها، با هم الفت می‌گیرد و بدکاران هرگاه با هم روبه‌رو شوند، هرچند به زبان اظهار دوستی کنند، دل‌هایشان از الفت با یکدیگر دور است، همانند چهارپایان که از مهرورزی با هم به‌دورند؛ گرچه روزگاری دراز بر سر یک آخور، علوفه خورند» (ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۳۷۳؛ محمدبن حسن طوسی، الامالی، ص ۴۱۲).

۲. احمدبن علی، طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۹.

ندارد کسی خودش به تنهایی بگوید: «یا بن الحسن، من به ولایت شما ملتزمم.» اینکه کسی این طوری ابراز ولایتمداری به آقا کند، به درد ظهور نمی خورد؛ بلکه باید دل دادگی به مهدی فاطمه دل های ما را به یکدیگر گره بزند و زندگی های ما را به سمت ظهور بکشانند.

شخصی نزد امام باقر(ع) رفت و اصرار کرد که ما منتظر قیام شما ایم! حضرت به او فرمود: «آیا شما با هم این طور هستید که راحت از پول همدیگر برمی دارید؟» گفت: «نه، حساب حساب است، کاکا برادر!» حضرت فرمود: «یاران مهدی ما این گونه اند.» قِيلَ لِأَبِي جَعْفَرٍ(ع): «إِنَّ أَصْحَابَنَا بِالْكَوْفَةِ لَجَمَاعَةٌ كَثِيرَةٌ فَلَوْ أَمَرْتَهُمْ لِأَطَاعُوكَ وَاتَّبَعُوكَ» قَالَ: «يَجِيءُ أَحَدُكُمْ إِلَى كَيْسِ أَخِيهِ فَيَأْخُذُ مِنْهُ حَاجَتَهُ؟... إِذَا قَامَ الْقَائِمُ جَاءَتِ الْمُرَامَلَةُ وَآتَى الرَّجُلُ إِلَى كَيْسِ أَخِيهِ فَيَأْخُذُ حَاجَتَهُ فَلَا يَمُنَعُهُ.» همیشه موضوع پول و نیاز مادی نیست؛ چرا استعدادهای خودمان را برای همدیگر خرج نمی کنیم؟ چرا استعدادهایمان را کنار همدیگر نمی گذاریم؟ این یعنی فرهنگ زندگی جمعی و کار تشکیلاتی در ما نیست.

اینکه من روضه خوان و سینه زن امام حسین(ع) باشم، در نماز جماعت شرکت کنم و شخصی گناه نکنم، کافی نیست؛ البته همه این ها با ارزش است؛ ولی ظهور با این حرف ها محقق نمی شود. باید با هم برویم: «عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ.» مثل مسابقه طناب کشی است که گروه باید با هم هماهنگ باشند و دسته جمعی مایه بگذارند. این طور نیست که هرکسی برود وظیفه خودش را انجام دهد، بلکه هرکسی باید کار خودش را در زندگی دسته جمعی درست انجام دهد.

حال، برای تقویت این همدلی و هم بستگی چه باید کرد؟ برگزاری عزاداری برای سیدالشهدا(ع) و گردآمدن شیعیان حول محور امام حسین(ع) راهکاری بسیار خوب برای هم بستگی اجتماعی و زمینه ساز ظهور است.

وجود نازنین امام باقر(ع) به علقمه فرمود: «هر وقت گریه کردید، به سروسینه زدید و



عزاداری کردید، به همدیگر تسلیت بگویید.» علقمه عرض کرد: «یابن رسول الله چگونه به همدیگر تسلیت بگوییم؟» امام فرمود: «این گونه که من به شما یاد می‌دهم.» بعد فرمود: «بگویید: عَظَّمَ اللَّهُ أَجُورَنَا بِمُصَابِنَا بِالْحُسَيْنِ (ع) وَ جَعَلَنَا وَإِيَّاكُمْ مِنَ الظَّالِمِينَ بِثَأْرِهِ مَعَ وَليِهِ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ.» بعد از عزاداری و گریه کردن، از خداوند متعال طلب اجر کنید و بعد، از او بخواهید که در کنار امام زمان (ع) در خون خواهی امام حسین (ع) قرار بگیرید.

به همین دلیل می‌گوییم اصل این است که عزاداری به صورت جمعی برگزار شود. پس اگر موقعیتی پیش آید که نتوان با عظمت و شکوه قبلی، اقامه عزای جمعی کرد، باید به هر میزان که ممکن است، به عزای عمومی سیدالشهدا در جامعه بپردازیم.

همین جا نکته‌ای عرض کنم برای عزیزانی که دوست دارند نسلی امام حسینی تربیت کنند: بین روان‌شناسان معروف است: «بچه‌های ما جووری تربیت می‌شوند که خودمان هستیم، نه جووری که دوست داریم.» این جمله ترجمه روایات اهل بیت (ع) هم هست. پس پدر دروغ‌گو فرزند دروغ‌گو به بار می‌آورد؛ هرچند دلش بچه راست‌گو بخواهد. مادر بی‌نظم فرزند بی‌نظم به بار می‌آورد؛ هرچند دلش بچه منظم بخواهد. دلیل علمی‌اش هم این است که بچه‌ها از دوسالگی تا پایان عمر تقلیدگرند و طبق علم روان‌شناسی، اوج تقلیدگری بچه‌ها از حدود سه سالگی تا پایان سیزده سالگی است. بچه‌ها مسلماً رفتار ما را می‌بینند و تقلید می‌کنند و آن رفتار جزو شخصیتشان می‌شود. علم روان‌شناسی ثابت کرده است که ۹۰ درصد شخصیت بچه‌ها تا سن سیزده چهارده سالگی شکل می‌گیرد. حالا به این دو نکته دقت کنید:

۱. بچه‌ها تا سیزده سالگی در اوج تقلیدگری‌اند؛ ۹۰.۲ درصد شخصیت بچه‌ها هم در همین ایام شکل می‌گیرد. پس ما به عنوان والدین، باید به دقت مراقب رفتارهایمان باشیم؛ چون هریک از رفتارهایمان روی شخصیت فرزندمان اثر ماندگار به جا می‌گذارد.

در سنین کودکی و نوجوانی است که می‌توانیم نگرش درست از عزاداری برای امام حسین



شب اول: اشک تنهایی

را در فرزندانمان ایجاد کنیم. یکی از نکات مهم این است که عزاداری اجتماعی را به جای عزاداری فردی به بچه‌هایمان آموزش بدهیم.

اگر خانواده‌ای نمی‌تواند در مراسم عمومی شرکت کند، پدر و مادر در خلوت و تنهایی برای امام حسین (ع) روضه خوانی نکنند، بلکه اهل خانه را جمع کنند و خانوادگی و جمعی عزاداری گوش بدهند یا عزاداری کنند، یکی از بچه‌ها را مسئول پذیرایی کنند، از فرزند دیگر بخواهند اگر می‌تواند، شعر روضه بخواند. بگذارید بچه‌ها به مجالس جمعی اهل بیت عادت کنند.

زندگی همدلانه صبر و مقاومت نیاز دارد. برای دستیابی به همدلی حتماً باید سختی‌هایی تحمل کنیم، مانند اصحاب عاشورایی امام که برای رسیدن به آن همدلی عاشقانه، صبر و مقاومتی مثال‌زدنی از خود نشان دادند. آن قدر صبر اصحاب برای امام حسین (ع) اهمیت دارد که بارها و بارها امام صبر یاران خود را محک زد تا به اختیار و اشتیاق، صبر را انتخاب کنند. از جمله اینکه امام (ع) در منزلگاه «زباله» پس از شنیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل و بی‌وفایی کوفیان، رو به همراهانش کرد و چنین فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَضِيرُ عَلَيَّ حَدَّ السَّيْفِ وَ طَعَنَ الْأَيْسَةَ فَلَيْتُمْ مَعَنَا وَإِلَّا فَلَيْنُصْرِفُ عَنَّا»^۱ (ای مردم، هر کس از شما در برابر تیزی شمشیر و زخم نیزه‌ها بردبار است، با ما بماند؛ و الا از ما جدا شود).

گریه‌های بی‌کسی

آن چیزی که موجب تنهایی مسلم شد، بی‌بهرگی مردم کوفه از روحیه صبر و مقاومت برای هم‌بستگی و همدلی بود، همان خطایی که در عهد یاری ابا عبد الله (ع) شکل گرفت. اگر مردم کوفه فقط چند روزی صبر می‌کردند، امام به کوفه می‌رسید و قیام حضرت کامل می‌شد و تاریخ طور دیگری رقم می‌خورد؛ اما کوفیان صبر نکردند.

این بود که دشمن فتنه‌ای به پا کرد و هم‌بستگی میان لشکر مسلم را به هم زد. فتنه‌ای

هم در میان زنان به پا کرد: یکی آمد دست شوهر خود را گرفت و برد، به بهانه اینکه «مسلم

۱. گروهی از نویسندگان، تاریخ امام حسین (ع) (موسوعة الإمام الحسين (ع))، ج ۳، ص ۳۶۹.



در این جنگ محکوم به شکست است و من جز تو کسی را ندارم.» دیگری آمد دست فرزندش را گرفت و گفت: «من جز تو کسی را ندارم.» نتیجه آن شد که در چشم به هم زدن مسلم تنها ماند. در کوچه های کوفه غریبانه قدم می زد، گریه می کرد، دست به روی دست می زد و می گفت: «با همین دست، نامه نوشتم آقایم به کوفه بیاید!» با ابی عبدالله (ع) حرف می زد:

من از محله آهنگران بی احساس گذر نموده و دل پر ستاره می کردم
یکی سفارش تیر سه شعبه ای می داد دعا برای سر شیرخوارها ت کردم

اما بمیرم برای لحظه ای که مسلم را آوردند بالای دارالاماره. یک وقت دیدند گریه می کند! طعنه زدند، کنایه زدند: «تو که پهلوانی، از مرگ ترسیده ای؟!» فرمود: «من برای خودم گریه نمی کنم. گریه ام برای آقایی است که با اهل و عیال به کوفه می آید.»^۲ دل ها بسوزد برای لحظه ای که بدن بی سر مسلم را از بالای دارالاماره به زمین پرتاب کردند!^۳

همه دور این بدن جمع شدند. دیدند پیرزنی جلو آمد. طوعه بود. تا نگاهش به بدن بی سر مسلم افتاد، او را شناخت. گفت: «این بدن دیشب مهمان من بوده.» آی اهل روضه، می خواهم بگویم مسلم فقط یک شب مهمان طوعه بود و این پیرزن تا بدن بی سر مسلم را دید، او را شناخت؛ من خانمی را می شناسم که ۵۴ سال با حسینش بود، اما تا وارد گودال شد، نمی دانم چه بلایی سر این بدن آوردند که برادرش را نشناخت. تا رسید بالای بدن پاره پاره، صدازد: «أأنت اخی؟! أأنت ابن اُمّی؟! (تو برادر منی؟! تو فرزند مادر منی!?)»

معجزم هست ولی پیرهننت نیست حسین روضه کوتاه، سری در بدنت نیست حسین



۱. «یکی مسلم تأسفا علی ابن عمه الحسین (ع)» .
۲. قال: «رائی والله ما إفتی نبی و لکن آتی لأهل المقبلین الی...»
۳. حبیب الله شریف کاشانی، تذکرة الشهداء، ص ۲۵۷؛ عبدالرزاق موسوی مفرم، مقتل مفرم، ص ۱۶۳؛ ملاآقابن عابد فاضل دربندی، اسرار الشهادة، ص ۲۵۹، لوط بن یحیی ابومخنف، وقعة الطف، ج ۱، ص ۱۳۵.
۴. عباس اسماعیلی یزدی، سحاب رحمت، ص ۶۳۸.

شب دوم: تن‌های آرام

آرامش نیاز طبیعی انسان است. اما انسان‌ها برای رسیدن به آرامش، دو راه برمی‌گزینند: دسته‌ای به همین دل خوش می‌کنند که خود و خانواده‌شان در آسایش باشند؛ اما گروهی دیگر همهٔ بندگان خدا را خانوادهٔ خود می‌دانند و دایرهٔ محبتشان را به اندازهٔ همهٔ انسان‌ها می‌گسترانند. اولی‌ها آرامش را در آسایش می‌بینند و دومی‌ها در دردمندی و دغدغه‌داری؛ دغدغهٔ آرامش همهٔ انسان‌ها.

بر اساس همین دردمندی است که اباعبدالله (ع) پیشنهاد اطرافیان را نمی‌پذیرد و به آرامش و امنیت مکه یا یمن یا قلعه‌های تسخیرناپذیر راضی نمی‌شود. او در راهی پای می‌گذارد که از پیش می‌توان بوی خطر را از آن شنید؛ هرچند در این حرکت، حجتی شرعی و عقلی هم دارد: دعوت کوفیان.

دایرهٔ محبت امام حسین (ع) آن‌چنان گسترده است که مردم رنگارنگ روزگارش را در حلقهٔ اصحابش جای می‌دهد؛ زهیر عثمانی، وهب نصرانی، سعدبن حارث خارجی. و این گستردگی همهٔ تاریخ را در بر می‌گیرد.

کاروان حسین (ع) با ورود به کربلا، این دشت را آرامشگاهی می‌کند به پهنهٔ همهٔ مردمان و روزگاران.

می‌رسم تا کربلا با محمل بارانی‌ام
بوی رفتن می‌دهد حتی رسیدن‌های من

انگیزه حرکت

خبر امتناع امام حسین (ع) از بیعت با یزید و بیرون آمدن حضرت از مدینه و اقامت در مکه، در دل کوفیان که مدت‌ها تحت ظلم کارگزاران بنی‌امیه بودند، نور امید پدید آورد و از امام حسین (ع) دعوت کردند تا به کوفه بیایند. امام هم در پاسخ به این درخواست کوفیان، مسیر حرکت خود را به سمت کوفه قرار دادند. افراد و گروه‌های مختلف از دوستان و دشمنان اباعبدالله (ع) با اصرار فراوان از حضرت خواستند که به سمت کوفه نروند و ماندن در مکه یا رفتن شهرهای دیگر مثل حجاز و پناه بردن به قبیله‌ها و کوه‌های مستحکم را به ایشان پیشنهاد کردند؛ با وجود این، حضرت مسیر حرکت خود را تغییر ندادند.

ممکن است به ذهن ما خطور کند که چرا ابی‌عبدالله (ع) مسیر قیام خود را بر اساس این درخواست کوفیان تغییر داد؟ با وجود تجربه تلخی که از گذشته مردم کوفه داشتند و با وجود پیشنهاد های مختلفی که برای تأمین امنیت و آرامش حضرت و اهل بیت ایشان مطرح شده بود، چرا همچنان امام حسین (ع) بر حرکت به سمت کوفه اصرار می‌کردند؟

شاید بتوان گفت مهم‌ترین دلیل این اقدام حضرت این باشد که اساساً وجود نازنین



امام حسین (ع) در فرهنگ و خانواده‌ای تربیت شده است که آرامش را صرفاً در تأمین منافع خود یا خانواده خود نمی‌بیند. حضرت در خانه‌ای تربیت یافته است که مسکین و یتیم و اسیر را در سه شب با افطار خود سیر کردند و خود گرسنه ماندند.^۱ چراکه آرامش را در این نیافتند که شب‌ها در حالی که دیگران گرسنه می‌خوابند، این‌ها با شکم سیر سر بر زمین بگذارند و استراحت کنند.

همه ما انسان‌ها در زندگی به دنبال آرامش هستیم. خداوند متعال هم در آیات مختلف قرآن برای همین نیاز ضروری ما دستورالعمل تعریف فرموده است: شب را مایه آرامش قرار داده است: «جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا»،^۲ ذکر را مایه آرامش قرار داده است: «أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ»،^۳ همسر را مایه آرامش قرار داده است: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا»^۴ و صدها برنامه دیگری که موجب تأمین این گمشده بشریت می‌شود.

مردم برای رسیدن به آرامش دو نوع عمل می‌کنند:

عده‌ای آرامش را در تأمین منافع فردی یا نهایتاً منافع خانوادگی خود می‌بینند و تصور می‌کنند هرچقدر در این زمینه موفق‌تر عمل کنند، به آرامش بیشتری خواهند رسید؛ اما عده‌ای آن قدر شخصیت بزرگی دارند که خلق‌الله را عیال و خانواده خدا می‌دانند و برای رسیدن به آرامش، به فکر تأمین منافع همه خلق‌الله هستند و آرامش را برای همه افراد جامعه خود دنبال می‌کنند: «الْخَلْقِ عِيَالُ اللَّهِ تَعَالَى فَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ مَنْ نَفَعَ عِيَالِ اللَّهِ أَوْ دَخَلَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ سِرورًا وَ مَشَى مَعَ أَخٍ مُسْلِمٍ فِي حَاجَتِهِ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ اعْتِكَافِ شَهْرَيْنِ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»^۵ (همه خلق عیال [خانواده و نیازمندی] خداوند؛ پس محبوب‌ترین خلق به درگاه خدا کسی است که به عیال خدا سودی رساند یا خانواده‌ای را خوشحال کند یا در پی برآوردن حاجت برادر مسلمانش باشد که این نزد خدا از اعتکاف دو ماه در مسجد الحرام محبوب‌تر است.)

۱. «وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِمْ شِكِيئًا وَ تَبِيئًا وَ أَسِيرًا» (انسان، ۸).

۲. انعام، ۹۶.

۳. رعد، ۲۸.

۴. روم، ۲۱.

۵. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۱۶.



گروه اول آرامش را در دغدغه‌های شخصی خود می‌جویند و گروه دوم آرامش را در دردمندی اجتماعی. گروه اول برطرف کردن نیازهای شخصی خود را هدف می‌گیرند و گروه دوم نیازهای خود را با نیازهای جامعه گره می‌زند. گروه اول آرامش را در بی‌اعتنایی دنبال می‌کنند و گروه دوم آرامش را در دردمندی!

آرامش دردمندی

ابی‌عبدالله(ع) که برای بیعت نکردن با یزید از مدینه خارج شدند، بر مبنای تفکر اول پیشنهادهاى مختلفی دریافت کردند: در حرم امن مکه بمانند یا به کوه‌ها و نقاط نفوذناپذیر پناه ببرند و امنیت خود و اهل بیت خود را تأمین کنند. اما بر مبنای تفکر دوم، حضرت با درخواست جمع عظیمی از مردم کوفه مواجه هستند و این اراده جمعی مردم مضطرب کوفیان را نمی‌توانند نادیده بگیرند.

بسیاری از مردم یکسره در بند نان و آب خویش‌اند و فقط خودشان را می‌بینند و چون پرگار به گرد خود می‌گردند؛ اما محیط پرگار دغدغه‌های حسین(ع) به پهنای عالم است. بعضی شعاع محبتشان تا خویشان‌شان است، برخی تا همشهریان خود، گروهی تا هموطنان خود و عده‌ای نیز تا هم‌کیشان خویش به پیش می‌آیند و غیر از آنان را سزاوار همدردی نمی‌بینند. فقط انسان‌های بزرگی مانند سیدالشهدا(ع) هستند که از مرزهای خانوادگی و جغرافیایی و عقیدتی می‌گذرند و هیچ انسانی را بیگانه نمی‌شمارند.

کسانی را که به تیر محبت حسین(ع) گرفتار شده‌اند، ببینید: در کربلا از زهیر عثمانی مذهب، وهب نصرانی و سعدبن حارث که جزو خوارج به شمار می‌آمد گرفته تا میلیون‌ها غیرشیعه‌ای که امروز در جای جای دنیا دل داده حسین(ع) شده‌اند.

او آقایی است که از جد بزرگوار خود چنین یاد گرفته است: «ما آمن بی منْ باتَّ شعبان و جائه جائعٌ. قال: و ما من أهل قرية يبيت و فيهم جائع ينظر الله إليهم يوم القيامة»^۱ (به من

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۶۶۸.



ایمان نیاورده است آن کسی که سیر بخوابد و همسایه‌اش گرسنه باشد. خداوند نگاه نخواهد کرد به مردم شهری که در آن، کسی شب را گرسنه سپری کند.) چنین شخصیتی مگر می‌تواند به اضطراب و التجاء مردم کوفه بی‌توجه باشد؟! چنین انسانی در هر حالی، نگران همهٔ مردم است؛ حتی اگر کسانی باشند که راه را بر حسین (ع) بسته باشند! وقتی امام حسین (ع) و یارانشان با لشکر حرین یزید ریاحی روبه‌رو شدند، اولین دغدغهٔ امام سیراب کردن لشکر مقابل شد. همان لشکری که جلوی سپاه امام حسین (ع) را گرفته است؛ همان لشکری که برای متوقف کردن حرکت حضرت آمده‌اند. امام دستور دادند همهٔ افراد آن لشکر و اسب‌هایشان را نیز سیراب کنند.

جالب است! علی بن طغان محاربی می‌گوید:

من آخر کسی بودم از لشکر حر که آنجا رسیدم و تشنگی بر من و اسبم بسیار غلبه کرده بود. چون حضرت سیدالشهدا (ع) حال عطش من و اسب مرا ملاحظه نمود، فرمود به من که «انخ الزاویه». من مراد آن جناب را نفهمیدم. پس گفتم: «یا بن‌الأخ ایخ الجمل»؛ یعنی بخوابان آن شتری [را] که آب بار اوست. پس من شتر را خوابانیدم. فرمود به من که آب بیاشام. چون خواستم آب بیاشام، آب از دهان مشک می‌ریخت. فرمود که لب مشک را برگردان. من نتوانستم چه کنم، خود آن جناب به نفس نفیس خود برخاست و لب مشک را برگردانید و مرا سیراب فرمود.^۱

این میزان شدت دردمندی را در کجا می‌توان پیدا کرد؟ یاران و دل‌دادگان حسینی (ع) هم این‌گونه هستند. شهید محمدحسن قدوسی، پسر شهید آیت‌الله قدوسی و نوهٔ علامهٔ طباطبایی بود. او دانشجوی زبان و ادبیات انگلیسی و از جملهٔ نوابغ علمی کشور بود که برای دفاع از کشور به هویزه رفت. یکی از دوستانش نقل می‌کند که هنگام عملیات دیدم یک دفعه بلند شد و رفت به سمت تانکی که خودش آن را زده بود. گفتم: «کجا می‌روی؟» گفت: «خدمهٔ



تانک عراقی دارد می‌سوزد. تکلیف من، زدن تانک بود؛ اما حالا می‌بینم یک انسان دارد می‌سوزد و تکلیفم این است که نجاتش بدهم.^۱

آرامش واقعی

دست‌یابی به آرامش و خوش‌حالی، یکی از خواسته‌های همیشگی بشر بوده است و برای همین، انسان‌ها در طول تاریخ راه‌های مختلفی را آزموده‌اند تا به آرامش دست یابند. بسیاری رسیدن به آرامش و خوش‌حالی را در گرو پول، ثروت، تحصیلات عالی، پیشرفت شغلی، موفقیت در تجارت و داشتن استعداد و مانند آن می‌دانند؛ اما به محض رسیدن به این موفقیت‌ها، مانند افراد دیگر، احساس شادی و رضایت خاطر از زندگی ندارند.

پیشرفت‌های مادی، صنعتی و تکنولوژیکی، سهولت‌های بی‌نظیری در زندگی بشر به ارمغان آورده؛ ولی این چه سزّی است که مردم دنیا با این همه امکانات، به‌طوری عجیب و بی‌سابقه، به‌سوی افسردگی و اضطراب و بحران روحی در حرکت هستند؟ تا جایی که آرامش، گم‌شده انسان معاصر شده است.

مشکل اصلی اینجا است که آنچه به‌عنوان فرهنگ غالب در جامعه به‌سرعت در حال گسترش است، منفعت‌گرایی فردی است؛ در حالی که شاید فردگرایی و خودخواهی، ما را به آرامش و خوشی‌های مقطعی برساند؛ اما آرامش واقعی در تأمین منافع جمعی است. تاروپود عالم امکان به هم پیوسته است عالمی را شاد کرد آن کس که یک دل شاد کرد^۲

باید بدانیم که اگر دایرهٔ محبت و توجه خود را گسترش ندهیم و به همسایه و خویشان و دوست و همشهری و مانند آن، هیچ کاری نداشته باشیم، در این صورت یا اصلاً به آرامش دست پیدا نمی‌کنیم یا اگر آرامشی هم در کار باشد، موقتی و بی‌کیفیت است. وقتی خانهٔ همسایه آتش می‌گیرد، اگر ما به فکر همسایه نباشیم، در واقع و به‌معنای واقعی کلمه، به فکر خود



۱. خبرگزاری مهر؛ پایگاه اینترنتی راهبان نور.

۲. صائب تبریزی، دیوان اشعار، غزلیات، غزل شمارهٔ ۲۳۵۱.

نبوده‌ایم و در حق خودمان ظلم کرده‌ایم و آرامش را از خود و خانواده خود صلب کرده‌ایم؛ چراکه خانه ما هم خواهد سوخت و آتش به منزل ما هم خواهد رسید.

مخلص تر از امیرالمؤمنین در عالم سراغ نداریم. ایشان فرمودند: «مَا أَحْسَنْتُ إِلَى أَحَدٍ قَطًّا» (من هرگز به کسی نیکی نکردم!) وقتی مردم این سخن حضرت را شنیدند، یک دفعه سرشان را از روی تعجب بلند کردند. بعد، حضرت این آیه قرآن را خواندند: «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا»^۱ (هر کار خوبی برای کسی انجام بدهی، برای خودت کرده‌ای.)^۲

اگر برای برطرف نکردن فقر از زندگی مردم محله خود تلاش نکنیم یا برای ایجاد آرامش خانواده‌ای که به علت ناتوانی مالی، قدرت تهیه ماسک و مواد ضد عفونی‌کننده ندارد، به او کمک نکنیم، به زودی آرامش ما نیز به خطر خواهد افتاد و بیماری به ما هم سرایت خواهد کرد؛ لذا بهترین راه برای به دست آوردن آرامش مطلوب خود و خانواده، توجه به آرامش همه مردم جامعه است.

ما ملت امام حسینیم و در مکتب امام حسین (ع)، فرد نه تنها می‌خواهد زندگی شخصی اش آرام باشد و خانواده اش نیز در آرامش باشند، بلکه می‌خواهد این آرامش را برای همه به دست آورد. تنها راه نجات ما از این طوفان فردگرایی و تنهایی، سوار شدن بر کشتی ولایت است که سریع‌ترین آن‌ها کشتی حسین (ع) است. اما باید بدانیم وقتی سوار کشتی هستیم، سوار «یک» کشتی هم هستیم. سوراخ شدنش به ضرر همه است. یا همه با هم به مقصد می‌رسیم یا همه با هم غرق می‌شویم. باید جلوی رخنه‌ها را بگیریم و نگذاریم تنهایی طلبی جای همدلی را بگیرد.

آری، خداوند متعال حسین (ع) را کشتی نجات بشریت قرار داده است تا انسان‌ها را از طوفان ازدحام تنهایی به ساحل آرامش بخش همدلی برساند و برای راحت کردن طی این مسیر، عشق به حسین (ع) را نخ تسبیح جمع‌کننده تمام عاشقان عالم قرار داده است: «إِنَّ



۱. اسراء، ۷.

۲. منصورین حسین آبی، نثر الدر فی المحاضرات، ج ۱، ص ۲۹۳؛ فضل بن حسن طبرسی، تفسیر جوامع الجامع، ج ۲، ص ۳۱۸.

لَيَقْتُلِ الْحُسَيْنِ (ع) حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا. ۱»

وقتی سوار کشتی هستیم، هرگز نمی‌گوییم که حالا هرکس هر کاری که دلش خواست، انجام دهد و به ما ربطی ندارد. خیر، ما همه به هم مربوط هستیم و سوراخ شدن کشتی، مساوی با غرق شدن و از بین رفتن آرامش و آسایش همه است. حقیقت دگرخواهی و توجه به دیگران همین است. به هم مربوط بودن در کل ابعاد زندگی ما جریان دارد و در یک کلام، کل زندگی ما به هم مرتبط است؛ پس باید به فکر هم باشیم.

وزارت تنهایی

هجوم فردیت و تنهایی در برخی از کشورها بیش از همه مشهود است. تنها مشکل مردم انگلستان، خودکشی نیست؛ بلکه آن‌ها مشکل بزرگ‌تری هم دارند: تنهایی. این مشکل آن قدر حاد است که دولت بریتانیا را ناگزیر کرده است برای حل آن «وزیر تنهایی» منصوب کند و «استراتژی تنهایی» تدوین نماید.

در ۱۶ ژانویه ۲۰۱۸، نخست‌وزیر بریتانیا، تریسی کراچ^۲ را به سمت «وزیر تنهایی» در کابینه منصوب کرد. او تنها وزیر تنهایی در کل دنیا است. خانم ترزا می^۳ بعد از اعلام خبر انتصاب «وزیر تنهایی» در کابینه خود گفت: «برای بخش بزرگی از مردم ما، تنهایی واقعیت تلخ زندگی مدرن است.» گفتنی است در حال حاضر بیش از ۹ میلیون در بریتانیا، همواره با بیشتر اوقات تنها هستند. بر اساس گزارشی که در سال ۲۰۱۷ منتشر شده، تنهایی به اندازه مصرف روزانه ۱۵ سیگار مضر است.^۴

از دیگر اقدامات مهم نخست‌وزیر انگلستان برای پایان دادن به بحران هویت و گرداب خودساخته و خودخواسته تنهایی، تأسیس اداره مخصوص جلوگیری از خودکشی زیرمجموعه

۱. سیدحسین بروجردی، جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۵۶.

۲. Tracey Crouch.

۳. Theresa May.

۴. خبرگزاری میزان، کد خبر: ۵۰۲۱۳۲.



وزارت‌خانه‌ی تنهایی است. حدود ۲ میلیون پوند به یک مؤسسه‌ی خیریه داده‌اند برای راه‌اندازی یک خط تلفن رایگان برای مشاوره به افرادی که تصمیم دارند خودکشی کنند. هرساله ۴۵۰۰ نفر انگلیسی دست به خودکشی می‌زنند و بدتر از آن، اینکه از سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۷، آمار خودکشی نوجوانان ۶۷ درصد زیاد شده است.^۱

تمام آنچه گفتیم، گوشه‌ای از گزارش بی‌طرفانه‌ی ما درباره‌ی فضای موجود در جهان بود. ما در این باره هیچ قضاوتی نکردیم و هر چه بود، از کلام خودشان است. اما واقعاً چرا؟! مگر نمی‌گویند تنهایی به انسان آرامش می‌دهد؟! اینجا است که به اهمیت این تذکر پیامبر گرامی اسلام (ص) پی می‌بریم: «مَنْ أَضْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»^۲ (آن که شب را صبح کند و دغدغه‌ی مسلمانان را نداشته باشد، مسلمان نیست.)

این آمار به وضوح نشان می‌دهد که اگر خود و فقط خود را دیدیم و آرامش را در تنهایی جست‌وجو کردیم و به دیگران و اطرافیانمان بی‌اعتنا بودیم، عاقبت دچار همین مشکلاتی می‌شویم که گوشه‌ای از آن را عرض کردم. امروز هم در کشور خودمان شاهد گسترش این ازدحام تنهایی و فردگرایی هستیم؛ لذا هرچقدر ایثار و از خودگذشتگی را در جامعه گسترش بدهیم، به نجات خود و مردم جامعه‌ی خودمان کمک کرده‌ایم.

حضرت موسی (ع) از خدا خواست که مقام امت‌آخرا را به ایشان نشان بدهد: «يَا رَبِّ ارْزُقْ دَرَجَاتٍ مَحْمُودٍ وَأُمَّتِيهِ.» خداوند فرمود: «إِنَّكَ لَنْ تُطِيقَ ذَلِكَ وَ لَكِنْ أُرِيكَ مَنَزِلَةً مِنْ مَنَازِلِهِ جَلِيلَةً عَظِيمَةً فَضَّلْتُهُ بِهَا عَلَيْكَ وَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِي» (نمی‌شود. مقام آن‌ها خیلی بلند است و تو نمی‌توانی آن را درک کنی...). حضرت موسی (ع) عرض کرد: «به قدری که می‌توانم، نشانم بده.» خدا به قدر توانش به او نشان داد و موسی (ع) غش کرد. «فَكَشَفَ لَهُ عَنْ مَلَكُوتِ السَّمَاءِ فَنَظَرَ إِلَى مَنَزِلَةٍ كَادَتْ تَتَلَفُّ نَفْسَهُ مِنْ أُنْوَارِهَا وَ قُرْبِهَا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.» موسی (ع) بعد از به هوش آمدن پرسید: «يَا رَبِّ بِمَاذَا بَلَّغْتَهُ إِلَى هَذِهِ الْكِرَامَةِ؟!» (چرا مقام امت‌آخرا این قدر



۱. کانال خبری باشگاه خبرنگاران جوان؛ jzc.ir.
۲. محمدبن یعقوب کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۶۳.

برتر است؟) خداوند فرمود: «يَخْلُقُ إِخْتِصَاصَهُ بِهِ مِنْ تَيْنِهِمْ وَهُوَ الْإِيثَارُ» (به سبب یک خصلت و آن «ایثار» است).^۱

ما هنوز به این مرتبه نرسیده‌ایم. ایثار گاهی برتر از جان دادن در راه خداست؛ چون آدم جاننش را به خدا راحت می‌دهد؛ ولی ایثار به برادران دینی سخت است! برخی حاضرند ده بار برای خدا جان بدهند؛ ولی به این راحتی برای برادران دینی خود هزینه نمی‌کنند. امت پیامبر (ص) در صدر اسلام در امتحان گذشتن از جانشان در راه خدا رؤسوفید شدند؛ اما وقتی به مرحلهٔ دوم رسیدند، غالباً نتوانستند از پس این امتحان بیایند. ما عاشقان ابا عبد الله (ع) هرچقدر فرهنگ از خود گذشته‌گی برای همدیگر به عشق ابا عبد الله (ع) رازنده کنیم، زندگی زیباتری خواهیم داشت.

چرا در زیارت عاشورا به امام حسین (ع) چنین سلام می‌دهیم؟ «السلام علیک یا ابا عبد الله، السلام علیک یا بن رسول الله، السلام علیک یا بن امیر المؤمنین، یا بن فاطمة الزهراء.» در واقع پای پدر و مادرها را وسط می‌کشیم. از طرفی، وقتی می‌خواهیم دشمنان حضرت را لعن کنیم، می‌گوییم: «اللهم العن آل ابی سفیان، آل زیاد، آل مروان.» خب این سؤال مطرح می‌شود که این آدم در کربلا امام حسین (ع) را به شهادت رسانده، چرا پدر و مادرها را لعنت می‌کنید؟ چرا خاندانشان را لعن می‌کنید؟ چون این آدم اگر در کربلا در صف حسین (ع) می‌ایستد، به علت فرهنگ تربیتی و سبک زندگی پدر و مادرش است و اگر در مقابل آن حضرت می‌ایستد، به سبب نوع تربیت پدر و مادرش است.

یک طرف، حسین بن علی (ع) است که تا آخرین لحظات شهادت خود به فکر نجات حتی یک نفر از لشکر قاتلان خود است. به تعبیر امام صادق (ع) در زیارت اربعین: «وَبَدَلَ مُهْجَتَهُ فِیْکَ لَیْسَتْ نَفْسٌ عِبَادَکَ مِنَ الْجِهَالَةِ وَ خَیْرَةُ الصَّلَاةِ»^۲ (حسین (ع) آخرین قطرهٔ خون قلب خود را در راه حضرت حق بذل کرد تا بندگان خدا را تا روز قیامت از تاریکی جهالت و سرگردانی گمراهی نجات دهد.)



۱. ورام بن ابی فراس حلی، مجموعهٔ ورام، ج ۱، ص ۱۷۳.
۲. عباس قمی، مفاتیح الجنان، زیارت اربعین.

و طرف دیگر عمر سعدی است که تنها به فکر منافع فردی خود است و تمام هم‌وغم او رسیدن به حکومت ری است و نیز لشکریانی که حاضرند در حق فرزندان رسول خدا (ص) ظلم کنند؛ اما از غنایم جنگی و غارت خیمهٔ اهل بیت حسین (ع) جا نمانند.

جامعهٔ کنونی ما هم اگر قرار باشد در این هجوم فردیت و ازدحام تنهایی که مردم دنیا را فرا گرفته است، غرق شوند و فقط به فکر منافع خود باشند، به مانند دیگر کشورها آمار طلاق، خودکشی، کم‌فرزندی، بیکاری و صدها بلا و مصیبت دیگر را افزایش خواهند داد؛ اما اگر به مانند یاران حسین (ع) به سیدالشهدا اقتدا کنند و دور وجود نازنین ابا عبدالله (ع) جمع شوند و به مانند گذشته، همبستگی و گذشت و ایثار اجتماعی خود را افزایش دهند، به زندگی لذت‌بخشی دست خواهند یافت.

علی بن مظاهر اسدی یکی از اصحاب ابی‌عبدالله (ع) در کربلا بود. دربارهٔ اسمش نقل متفاوت است؛ ولی در اینکه او با خانمش در کربلا بوده، اختلافی نیست. شب عاشورا ابی‌عبدالله (ع) همهٔ اصحاب را جمع می‌کنند و خطاب به آنان می‌گویند: «أَلَا وَ مَنْ كَانَ فِي رَحْلِهِ إِمْرَأَةً فَلْيُنْصِرْفُ بِهَا إِلَى بَنِي آسَدٍ» (هرکس زن و بچه همراهش هست، به قبیلهٔ بنی‌اسد ببرد). در خیمه و لوله می‌پیچد و سروصدا بلند می‌شود. وقتی علی بن مظاهر اسدی به خیمهٔ خودش برمی‌گردد، همسرش صدا می‌زند: «علی، در خیمهٔ حسین (ع) چه خبر بود؟» علی بن مظاهر می‌گوید: «حسین ما را جمع کرد و صدا زد که امشب از تاریکی شب استفاده کنید و زن و بچه‌هایتان را به قبیلهٔ بنی‌اسد تحویل بدهید و خودتان برگردید.» تا این جمله را علی بن مظاهر اسدی می‌گوید، خانمش روی دو کندهٔ زانو می‌نشیند و می‌گوید: «برای چه می‌خواهید این کار را بکنید؟» علی بن مظاهر اسدی می‌گوید: «ما از امام حسین (ع) پرسیدیم که حسین جان، برای چه باید این کار را بکنیم؟» حضرت فرمودند: «إِنَّ نِسَاءَ تَشْبِي بَعْدَ قَتْلِي وَأَخَافُ عَلَي نِسَائِكُمْ مِنَ السَّبِي» (فردا روز عاشورا بعد از کشته شدن من، زن و بچهٔ من اسیر می‌شوند. نمی‌خواهم زن و بچهٔ شما اسیر شوند). تا همسر علی بن مظاهر این جمله را می‌شنود، بلند می‌شود و صورت خودش را به عمود خیمه می‌کوبد و شروع می‌کند به



گریه کردن. او به همسرش می‌گوید: «و الله ما انصفتنی یابن مظاهر. ایسرک أن بیض وجهک عند رسول الله و یسود وجهی عند فاطمة الزهراء؟» (به خدا قسم، در حق من انصاف را رعایت نمی‌کنی اگر بخواهی من را ببری تحویل قبیله بنی‌اسد بدهی. می‌خواهی فردای قیامت نزد رسول خدا (ص) و امیرالمؤمنین (ع) سرافراز باشی که از حسین (ع) دفاع کردی؛ ولی من فردا پیش فاطمه زهرا (س) سرافکنده بشوم که زینب (س) را تنها گذاشتم؟) قسم می‌خورد که به والله من زینب را تنها نخواهم گذاشت. علی بن مظاهر گریه می‌کند و نزد ابی‌عبدالله (ع) می‌آید و ماجرا را تعریف می‌کند. نوشته‌اند که ابی‌عبدالله (ع) شروع کردند به گریه کردن و برای آن‌ها دعا کردند: «جُزِئْتُمْ مِمَّا خَيْرًا» (خدا خیرتان بدهد).

آیا ما هم حاضریم مانند این خانواده عاشورایی باشیم و با تشکیل خانه‌هایی پر از عشق و محبت حسینی، فرزندان تربیت کنیم که اهل ایثار و همبستگی در راه سیدالشهدا (ع) باشند؟ اگر بله، مشمول رضایت و دعای ارباب خواهیم شد. یا بیشتر از اینکه موجب خوش حالی حضرت را فراهم کنیم، با افزایش خودخواهی‌ها و راه‌انداختن دعوا در منازل، شیطان را خوش حال می‌کنیم؟ آن‌گونه که از پیامبر گرامی اسلام نقل شده است: «اِذَا اخْتَصَمَتْ هَيَا وَرَوْجُهَا فِي الْبَيْتِ فَلَهُ فِي كُلِّ زَاوِيَةٍ مِنْ زَوَايَا الْبَيْتِ شَيْطَانٌ يُصَفِّقُ وَيَقُولُ: فَرَحَّ اللَّهُ مَنْ فَرَّخَنِي»^۱ (زمانی که زن با همسرش در منزل مرافعه و مشاجره می‌کند، [دقیقاً] در همان زمان، در هریک از زوایای منزل یک شیطان مشغول کف‌زدن و شادمانی است و می‌گوید: «خدایش خوش حال کند کسی که مرا این چنین خوش حال کرده است»).

امشب شبی که ارباب دو عالم فردا روزیه که میرسه کربلا. لذا امشب این جوری باید سلام بدیم: «الْسَّلَامُ عَلٰی سَاكِنِ كَرْبَلَاءَ». امشب بیایید برویم کربلا، زمین را تمیز کنیم، آب و جارو کنیم؛ آخر قرار است مهمان کربلا برسد. بچه‌های حسین (ع) فردا وارد کربلا میشوند. تا سیدالشهدا (ع) رسید کربلا، سؤال کرد: «نام این سرزمین چیه؟» عرض کردند: «آقا جان،



به اینجا غاضریه می‌گویند، قادسیه می‌گویند، شاطئ الفرات می‌گویند، طف می‌گویند، نینوا می‌گویند، کربلا هم می‌گویند. تا اسم کربلا به گوش ابا عبد الله (ع) رسید، سر به آسمان بلند کرد: «فَدَمَعَتْ عَيْنَاهُ وَقَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُرْبِ وَالْبَلَاءِ». اشک از چشمان آقا سرازیر شد فرمود پناه می‌برم به خدا از این سرزمین پر بلا. اینجا همان جایی است که جدم رسول الله به من خبر داده بود.

عباس جان، سه ساله ما را پیاده کن	با احتیاط لاله ما را پیاده کن
زانو بزن وقار حرم را زمین گذار	با احتیاط بار حرم را زمین گذار
می‌ترسم آنکه گیر کند گوشواره‌ای	با احتیاط تا که نیفتد ستاره‌ای
دوشیزگان محترمه در پناه تو	چشم مخدرات به سمت نگاه تو
یک لحظه روبه‌رو نشدند آفتاب‌ها	باحوریان رفته به زیر نقاب‌ها
عباس جان مراقب این با حجاب باش	از این به بعد ما حرم آفتاب باش
در عمر خویش خار مغیلان ندیده‌اند	این دختران من که بیابان ندیده‌اند

تا رسیدند کربلا جوانان بنی‌هاشم، زنان و بچه‌ها را با چه احترامی، با چه شکوهی، با چه عزتی، از محمل‌هاشون پیاده کردند. چه ورود با شکوهی داشتند. اما دل‌ها بسوزه برا عصر روز یازدهم. آن ساعتی که دیدند زینب (س) یتیم‌های حسینش را سوار ناقه بی‌جهاز می‌کند.

زینب بیا سه ساله ما را سوار کن	با احتیاط لاله ما را سوار کن
این گوش پاره‌ها سر گوشواره‌ها	با احتیاط خسته شدند این ستاره‌ها

همه را سوار کرد. نوبت خود زینب رسید. هر چه نگاه کرد، دید محرمی نمانده. یک وقت دیدند سراسیمه به سمت گودال رفت. صدا زد حسین جان، ببین برا زینب محرمی نمانده. بعد فرمود: حسین!

رسید وقت سفر، سر به زیر شد زینب حسین چشم تو روشن! اسیر شد زینب



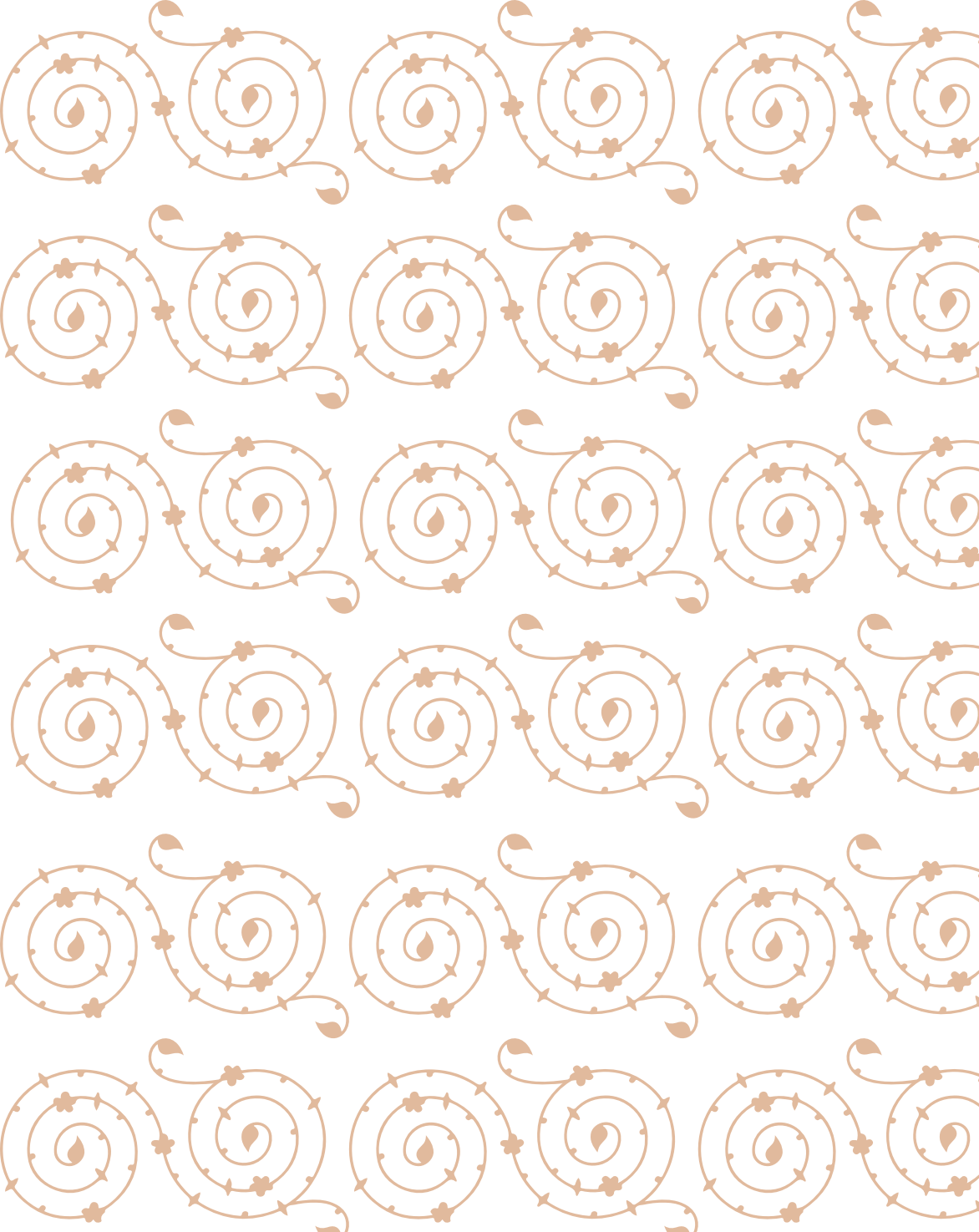
شب دوم: تن‌های آرام

هزار زخم، روی پیکرت دهن و وا کرد
چقدر پایِ غنیمت کتک ز لشگر خورد
گرسنه بود ولی تازیانهِ خیلی خورد
همان زمان که به سر نیزه‌ها هَلَسُ دادند

هزارسال ز داغ تو پیر شد زینب
چقدر زخمی مُشْتی فقیر شد زینب
غذا نبود ولی خوب سیر شد زینب
نشست و حرف نزد، گوشه‌گیر شد زینب

اَلسَّلَامُ عَلَی الْحُسَيْنِ وَ عَلَی بَنِی الْحُسَيْنِ وَ عَلَی اَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَی اَصْحَابِ الْحُسَيْنِ





شب سوم: رنج تنهایی

گم‌گشته ديار محبت کجا رود؟

احساس تنهایی سخت‌تر و شکننده‌تر از خود تنهایی است و این احساس، خواه ناخواه به سراغ انسان نیازمند اجتماع خواهد آمد. از این روست که اسلام همواره پیروانش را از تنهایی به دور می‌خواند و می‌خواهد. دانش امروز هم انزوا و تنهایی را کشنده‌تر از بیماری‌های جسمی برمی‌شمارد.

دختران دریای احساس و عاطفه‌اند و از همین رو، در برابر تنهایی دچار آسیب شدیدی می‌شوند. پیامبر رحمت و خاندان مهربان ایشان هم بارها بر محبت ویژه به دختران تأکید کرده‌اند. کم‌توجهی به دختران گاه در افکار جاهلی ریشه دارد: شوم دانستن زن. اما در فرهنگ اسلام، دختر رحمت خداست.

محبت به دختران و زنان را باید هم با زبان نشان داد و هم در عمل: هدیه خریدن، بوسیدن، نوازش کردن و توجه نشان دادن. از لوس شدن دختر هم نباید ترسید؛ چون آنچه نتیجه عکس دارد، محبت بیجاست، نه محبت فراوان.

در کربلا هم محبت اباعبدالله‌الحسین (ع) به دختران آشکارتر است و خاطرات این محبت‌های سرشار است که قلب کوچک رقیه (ع) را بیشتر می‌فشارد و غم دوری از پدر مهربان را برایش سنگین‌تر می‌کند.

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین حائل
کجا دانند حال ما، سبک بالان ساحل‌ها

غم بی‌پدري

وقتی خبر شهادت مسلم بن عقیل را به اباعبدالله الحسین (ع) دادند، حضرت، دخترِ مسلم^۱ را صدا زد و دستِ نوازش بر سرش کشید. دختر مسلم سؤال کرد: عمو جان اتفاقی افتاده؟ تا فهمید پدرش شهید شده، شروع کرد به گریه کردن. از گریه‌اش امام حسین (ع) نیز به گریه افتاد. نوازشش می‌کرد و می‌گفت: دخترم! ناراحت نباش. اگر پدرت شهید شده، من جای پدرت، خواهرم زینب به جای مادرت و دختران و پسرانم خواهران و برادران تو هستند.^۲ بچه‌های مسلم اولین کسانی هستند که در کاروان اباعبدالله الحسین (ع) درد بی‌پدري کشیدند. اولین دختری که در کاروان حضرت حس تلخ یتیمی را چشید. بچه‌های مسلم در کنار اباعبدالله (ع) احساس تنهایی نمی‌کنند؛ اما نبود پدر قلب‌هایشان را آتش می‌زد. مَثَل پدر در خانواده، مَثَل ستون‌های خیمه است. وقتی پدر از دنیا می‌رود، معمولاً بچه‌ها احساس تنهایی و بی‌کسی می‌کنند. احساسی که در بعضی‌ها به حدی می‌رسد که



۱. نام دختر مسلم بن عقیل، «حمیده» دختر «رقیه بنت امیرالمومنین» است.
۲. نک: شیخ عباس قمی، منتهی‌الآمال، ج ۱، ص ۲۳۸.

افسرده می‌شوند و دست از زندگی می‌کشند. در چنین اوضاعی، دخترها آسیب‌پذیرترند. در غم از دست دادن پدر، دخترها بیشتر شکسته می‌شوند. به همین دلیل می‌بینیم که سیدالشهدا(ع) دختر مسلم را صدا زد و دست نوازش بر سرش کشید. دختر مسلم با شهادت پدر تنها شده بود. رنج تنهایی و جدایی از پدر دلش را می‌سوزاند؛ اما با وجود سیدالشهدا(ع) احساس تنهایی نمی‌کرد.

حس تنهایی

ما گاهی تنهاییم، گاهی احساس تنهایی می‌کنیم و نکته اینجاست که رنج احساس تنهایی خیلی بیشتر از خود تنهایی است. همان طور که احساس فقیر بودن، آدم را زمین‌گیر می‌کند، نه خود فقر. چه بسیار آدم‌هایی که وضع مادی خوبی ندارند؛ اما احساس فقر نمی‌کنند و با امید و انگیزه زندگی می‌کنند. از طرف دیگر، بسیاری کسانی که وضع مالی خوبی هم دارند؛ اما احساس فقر آن‌ها را بیچاره کرده است.

دقیقاً در موضوع تنهایی هم همین طور است. زیادند آدم‌هایی که در خانواده هستند و پدر و مادر و خواهر و برادر کنارشان هست؛ اما احساس تنهایی آن‌ها را دیوانه می‌کند.

از رنجی که می‌بریم!

چه وقت‌هایی حس می‌کنیم تنهاییم؟ چه روزهایی احساس می‌کنیم کسی را نداریم؟ و چرا احساس تنهایی می‌کنیم؟ بله، همان طور که گفتیم، خیلی‌ها تنهایی؛ ولی احساس تنهایی ندارند، احساسی که آن‌ها را به افسردگی و یأس و ناامیدی بکشاند. چرا گاهی اوقات احساس تنهایی به ما دست می‌دهد و از آن رنج می‌بریم؟ دلیلش این است که ما موجودی هستیم نیازمند اجتماع، موجودی که برای برطرف کردن نیازهای روزانه‌اش به اجتماع روی می‌آورد. اگر نیازهایش را در اجتماع نیابد، سرخورده می‌شود و احساس تنهایی می‌کند. اینکه تنهایی



شب سوم: رنج تنهایی

برایمان رنج آور است، نشان می‌دهد ما اجتماعی هستیم و به اجتماع نیاز داریم. دین ما هم در همهٔ احوالات زندگی، مانند غذا خوردن و مسافرت و... سفارش به دوری از تنهایی می‌کند: پیامبر(ص): «با هم غذا بخورید (نه جدا از هم) که برکت با جماعت است»^۱.

دربارهٔ شهید آوینی نقل می‌کنند که اگر ایشان غذایی خوشمزه یا شیرینی یا شکلاتی داشتند که به تناسب جشنی یا عروسی‌ای چیزی به ایشان می‌دادند، شیرینی که برمی‌داشتند، میل نمی‌کردند. به میزبان می‌گفتند که من می‌توانم یکی دیگر بردارم و آن شخص با کمال میل می‌گفت: بردارید. می‌گفت: من این را برمی‌دارم که با خانم و بچه‌هایم میل کنم. این خیلی عجیب بود که مثلاً حتی یک شیرینی یا شکلاتی هم داشتند، می‌بردند به خانه که در این شیرینی‌اندک و خوشمزگی‌اندک هم، خانواده‌اش سهیم باشند. به ما توصیه می‌کردند که این خیلی مؤثر است که آدم شیرینی‌های زندگی‌اش را، شادی‌های زندگی‌اش را سعی کند با خانواده‌اش تقسیم کند، فقط به فکر خودش نباشد.

مشکلاتی که در روابط اجتماعی ما به وجود می‌آید، مشکلاتی که در خانواده پیش می‌آید، طلاق‌های عاطفی و هزاران عامل دیگر هست که به تنهایی انسان‌ها دامن می‌زند.

طبق آمار انجمن روان‌شناسی آمریکا، مرگ و میر در آدم‌هایی که دچار انزوای اجتماعی هستند، ۲۶ درصد بیشتر از کسانی است که روزانه پانزده عدد سیگار می‌کشند. همین‌طور احتمال بروز مرگ زود هنگام در اثر تنهایی، بیشتر از احتمال بروز آن در اثر عواملی مانند چاقی و بیماری‌های فیزیکی است.

الان در بین کشورهای غربی، انگستان بیش از همه دچار این بحران شده و برای از بین بردن این بحران تلاش می‌کنند. کمپین‌هایی مانند کمپین «پایان دادن به تنهایی» راه انداخته‌اند تا کمی از درد و رنج این مصیبت کم کنند.^۲



تنهایی دخترها

همه ما از تنهایی و احساس تنهایی آسیب می‌بینیم؛ اما این آسیب‌پذیری در میان دختران بیشتر است. دخترها زودتر و بیشتر احساس تنهایی می‌کنند. به همین دلیل هم در روایات، بیشتر سفارش شده است که حواستان به دختران و زنان باشد.

پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «هر کس که به بازار می‌رود و ارمغانی را خریده و آن را به خانه می‌برد، باید در تقسیم کردن آن، از دختران شروع کند.»^۱

این وظیفه بیش از همه متوجه پدران است. دخترها به دلیل احساسات فراوانی که دارند، به دلیل لطافتی که دارند، بیشتر نیازمند حمایت خانواده هستند.

امشب که شب روضه تنهایی دختر ابا عبدالله (ع) در خرابه های شام هست، می‌خواهیم کمی درباره تنهایی دختران جامعه امروز خود صحبت کنیم.

درست است که احساس تنهایی برای همه انسان‌ها می‌تواند اتفاق بیفتد، در دختران و زنان جامعه بیشتر است؛ چراکه دختران و زنان عاطفی‌ترند! نیاز به تکلم فراوان دارند؛ در آن‌ها میل به تعامل بیشتر در جامعه وجود دارد! دختران ذاتاً احتیاج به تکیه‌گاه دارند!

به همین علت در آموزه های دینی ما روی مسئله تخلیه روانی زن با حرف زدن، تأکید شده است. یکی از عبادات مستحبی برتری که در دین ما بر آن تأکید بسیاری شده است، اعتکاف است. پیامبر گرامی اسلام (ص) نشستن مرد در کنار همسر را نزد خدا محبوب‌تر از اعتکاف در مسجد النبی می‌شمارد: «جُلُوسُ الْمَرْءِ عِنْدَ عِيَالِهِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الْعَتَاكِفِ فِي مَسْجِدِي هَذَا»^۲ صحبت کردن مرد با زن موجب تخلیه روانی و آرامشش می‌شود. وقتی زن به عنوان مدیر عاطفی منزل، آرامش داشته باشد، محیط خانه هم آرامش‌بخش خواهد بود و موجب آرامش و رهایی از تنهایی دختران خواهد شد.



۱. محمد بن حسن بن علی حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۳۱.

۲. «نشستن مرد در کنار خانواده‌اش، نزد خدای بزرگ دوست‌داشتنی‌تر از اعتکاف [و نشستن] در این مسجد من است.»، محمد محمدی ری‌شهری، میزان الحکمة، ج ۴، ص ۲۸۷.

خیلی اوقات هست که پدر و مادر خانواده، اصلاً به نیازهای فرزندانشان، مخصوصاً دخترشان توجه نمی‌کنند. درک نمی‌کنند این بچه نیاز به محبت و توجه دارد و اگر تأمین نشود، دیر یا زود احساس تنهایی به سراغش می‌رود و هزاران مشکل دیگر به دنبالش می‌آید. یکی از افکار پوچ و خوی‌های غیرانسانی مردم جاهلیت و قبل از اسلام، ننگ و عار دانستن دختر بود؛ چنان‌که خداوند درباره آنان چنین نقل می‌کند: «وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ»^۱

و هنگامی که یکی از آنان را به فرزند دختری مژده می‌دادند، از شدت اندوه و حسرت رخسارش سیاه می‌شد و سخت دلتنگ می‌گشت و برای این ننگ، از مردم کناره می‌گرفت و به فکر می‌رفت که آیا او را با ذلت و خواری نگاه دارد یا زنده به گورش کند!

این در حالی است که در روایات ما، دختر بر پسر ترجیح داده شده است. امام صادق (ع) می‌فرماید: «پسران نعمت‌اند و دختران حسنه و نیکی و خداوند از نعمت‌ها می‌پرسد؛ ولی بر نیکی‌ها پاداش می‌دهد.»^۲

متأسفانه این افکار نادرست هنوز هم کم‌وبیش در میان ملت‌ها وجود دارد و حتی در میان مسلمانان نیز مشاهده می‌شود. وقتی به دختر خانواده این‌طور نگاه می‌شود، قطعاً احساس تنهایی به سراغ آن دختر خواهد آمد!

دین اسلام دارد به من و شما یاد می‌دهد که اگر هوای خانواده، مخصوصاً دختر را نداشته باشی، احساس تنهایی به سراغ آن‌ها خواهد آمد!

کربلا با همهٔ سختی‌هایی که داشت، با همهٔ غربتی که داشت و با اینکه در کربلا تعداد یاران سیدالشهدا (ع) اندک بود و بچه‌ها غربت پدرشان را می‌دیدند؛ اما احساس تنهایی نمی‌کردند. تا وقتی عباس (ع) دور خیمه‌ها می‌چرخد و علی‌اکبر و قاسم و حبیب و بربر هستند، هیچ بچه‌ای تنها نیست و احساس تنهایی نمی‌کند. کربلا با همهٔ غربتش برای بچه‌ها



۱. این در حالی است که وقتی به یکی از آنان مژده دختر دهند، چهره‌اش از خشم سیاه می‌شود و خشم خود را فرو می‌برد.
۲. محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۵، ح ۱۳.

پراز اطمینان بود و دل آرامی. نه، تنها بودند و نه، احساس تنهایی می کردند.

تکیه‌گاه خیمه‌ها

میان خیمه‌ها، بیش از همه، دختر بچه‌ها با عموجانشان و با برادرانشان مأوس بودند. هرچقدر هم وضعیت سخت می‌شد، دلگرم همین همدلی بودند.

مشکلات بعد از عاشورا، از آنجا شروع می‌شد که رشتهٔ آنسی که بین بچه‌ها و تکیه‌گاه‌ها بود، پاره شده بود. بعد از عاشورا، تنها بدن‌ها نبود که پاره پاره روی زمین افتاده بود، دل‌های دخترکان و کودکان بود که چاک چاک شده بود. تاروپود همهٔ آنس‌ها و تن‌ها و دل‌ها از هم باز شده بود. و این آغاز ماجرای بود که روز و شب زینب (س) را سوزانده بود. بچه‌های حسین (ع) تنها شده بودند و از آن دشوارتر، احساس تنهایی می کردند.

سختی ماجرا این بود که دختران حسین، نه یک دل، که صد دل در کربلا داشتند و پا به راهی پر ماجرا گذاشته بودند. دخترکانی که تا دیروز جایشان روی دوش عموها و برادرهایشان بود، حالا سوار بر شتری بی‌جهاز بودند و با هر بهانه‌ای تازیانه‌ها می خوردند.

احساس تنهایی و بی‌کسی در کربلا بعد از عاشورا شروع شد. دیگر عباسی نبود که گرمی دستانش صورت رقیهٔ سه‌ساله را نوازش کند. علی‌اکبری نبود که با خواهرها گل بگوید و گل بشنود. دیگر پدری نیست که با صدازدنش، قند در دل سکینه آب شود. حالا فقط درد است و رنج. سیلی است و تازیانه.

تا حسین (ع) بود، بچه‌ها غم نداشتند. تا حسین (ع) بود، دختران به وجود پدری دلگرم بودند که نمی‌گذاشت آب در دلشان تکان بخورد.

احوال پریشان

زندگی سیدالشهدا (ع) سرتاسرش درس زندگی است. رفتار سیدالشهدا با فرزندانش. با دخترانش. تأمین احساس نیازش.



گاهی که می‌گوییم باید از اباعبدالله الگو بگیریم، خیلی‌ها فکر می‌کنند الگوگرفتن از امام(ع) تنها به مبارزه با ظلم است و شهادت در این راه؛ در حالی که لحظه لحظه زندگی حضرت، الگوست برای زندگی ما.

اتفاقاتی که در اثر این احساس شوم تنهایی در همین کشور خودمان افتاده است، آدم را به فکر فرو می‌برد. سال ۹۷ بود که خبری تیتراول صفحه حوادث همه روزنامه‌ها شده بود: «مردی دو دختر جوان خود و پدر و مادر همسرش را کشت!»^۱ داستانش باورنکردنی بود. مهم‌ترین عاملی که در آن اتفاق ریشه‌یابی شد، کمبود عاطفی مردی بود که احساس می‌کرد تنهاست.^۱ ببینید کمبود عاطفی در خانواده که ثمره‌اش احساس تنهایی است، به چه فاجعه‌ای منجر می‌شود!

چه بسیارند فرزندان که به خاطر داشتن احساس تنهایی در منزل، از بودن در کنار دیگران رنج می‌برند! و برای رفع این مشکل به کارهایی دست زده‌اند که خسارت‌های جبران‌ناپذیری به بار آورده است.

این همه سفارش به تکریم دختران به چه دلیل است؟ چرا این قدر در روایات سفارش کرده‌اند که حواستان به دخترهایتان باشد؟ ریشه فسادهایی که دختران دچارش می‌شوند، چیست؟

چرا در روایت داریم که پیامبر اکرم(ص) فرمود: شخصی که دارای سه دختر باشد، مسئولیت جهاد و تکالیف سنگین و شاق از دوش او برداشته می‌شود.^۲ برای پاسخ به این سؤالات، کافی است کمی با دختران حرف بزنید تا از زبان خودشان بشنوید. یکی از استادان تعریف می‌کرد: با دختری که در فضای مجازی مخاطبان زیادی دارد، صحبت می‌کرد و خودش گفته بود که دلیل اصلی انحرافش، پدرش است. «کمبود محبتی که از سمت پدرش داشت!»^۳

۱. خبر آنلاین: khabaronline.ir/news/826056

۲. محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، ثواب الأعمال، ص ۳۴۰.

۳. به نقل از حجت‌الاسلام محمد تقی وکیل‌پور در مصاحبه با دختری که به عنوان یکی از سرشناسان اینستاگرام فعالیت می‌کرده و اخیراً دستگیر شده است.



مستند «مأموران تغییر» را ببینید که دربارهٔ یک مؤسسه جاسوسی در تهران ساخته شده است. فعالیت این مؤسسه، حمایت از دختران خیابانی است و جای تأسف دارد که مشتریان این مجموعه، دخترانی بوده‌اند که از سمت خانوادهٔ خود دچار کمبود عاطفی بوده‌اند! و این مؤسسه از خلأ عاطفی این دختران استفاده می‌کند تا آن‌ها را به انحرافات مختلف اخلاقی و سیاسی بکشاند.

اکسیر پی مثال

راه حل چیست؟ برای اینکه فرزندان و دخترانمان دچار این رنج و عذاب نشوند، چه کنیم؟ با چه راهکاری این احساس تنهایی را از خود و خانوادهٔ خود دور کنیم؟
جواب همهٔ این سؤال‌ها، موضوعی است که درباره‌اش زیاد گفته‌ایم و شنیده‌ایم؛ اما از کنارش ساده عبور کرده‌ایم. موضوعی که نبودش عامل بسیاری از تنهایی‌هاست، مخصوصاً در دختران و زنان.

«محبت» همان اکسیری است که از آن، خارها گل می‌شود. همان درمانی است که با نبودش، بیماری‌ها رخ نشان می‌دهند. محبت، همان آب حیاتی است که دل را زنده می‌کند و کمبودش دل را می‌کشد.

موضوعی که وقتی امام صادق (ع) می‌خواهد دین را معرفی کند، روی همین موضوع دست می‌گذارد: «هل الدین الا الحب»

متأسفانه پدر و مادرها با کم‌توجهی به این موضوع یا ندانستن شیوه‌های آن، بچه‌های خودشان را به نابودی می‌کشاند و تا خودکشی می‌برند. آخر کار، هم خودشان نابود می‌شوند و هم بچه‌هایشان. کافی است کمی توجه کنیم و به انواع و ابعاد «محبت» نگاه کنیم. سعی کنیم دل‌های بچه‌هایمان را پر کنیم از حس خوشبختی. تنها با یک شاه‌کلید و آن هم اکسیر «محبت» است.



در روایات ما دختر به گل تشبیه شده است. پیامبر اکرم (ص) در وصف دختران فرمود: «آن‌ها گل خوش بو هستند.» همچنین به مردی که صاحب فرزند دختری شد، فرمود: «او گلی است که تو بوی آن را استشمام می‌کنی.»^۱ آجب مگر می‌شود شما گلی را به منزل خود بیاورید و بدون توجه و محبت رها کنید؟ حتماً آن گل پژمرده خواهد شد. همان طور که گل به توجه و محبت و رسیدگی روزانه نیاز دارد، دختران نیز این‌گونه‌اند.

دختری که از پدر خود محبت دیده باشد و اشباع شده باشد، گدای محبت دیگران نیست. خب، حتماً فکر می‌کنید از محبت زیادی هم گل‌ها خار می‌شوند؟ البته محبت هم راه دارد و روشی. این طور نیست که هر کاری که خودتان آن را محبت می‌دانید، حتماً محبت باشد. گاهی دوستی‌ها «دوستی خاله خرسه» است. به همان اندازه که محبت کارساز است، ندانستن شیوه‌های محبت هم کارسوز است؛ یعنی همه چیز را خراب می‌کند و می‌سوزاند.

به دلیل همه این‌ها که گفتیم، خوب است کمی دقیق‌تر ببینیم شیوه‌های محبت چیست و با چه ابزاری می‌توانیم در این جاده پرپیچ و خم حرکت کنیم.

پیامبر اکرم (ص) می‌فرمود: «وقتی کسی را دوست دارید، محبتتان را به او نشان دهید که این کار شما دوستی و صمیمیت به دنبال دارد و شما را به هم نزدیک می‌کند.»

اما چطور محبت کنیم؟ چطور از دل خودمان پلی بزیم به قلب دوستان و فرزندان و همسر و همه کسانی که دوستشان داریم؟ همه حرف در نشان دادن محبت است. دشواری کار در این است که نمی‌توانیم نشان دهیم چقدر بچه‌هایمان را دوست داریم. کارهایی هم می‌کنیم؛ اما کارهایی که رسانه نیست؛ یعنی رساننده این محبت نیست.

قدرت کلمات

باید به کارهایی فکر کنیم، به روش‌هایی فکر کنیم که رسانای محبت هستند، مثل زبان.

شاید پیش پافتاده‌ترین روش محبت به دیگران، محبت زبانی باشد. همین که خیلی‌ها اسمش را «زبان بازی» گذاشته‌اند. کلام‌ها بار احساسی دارند و واژه‌ها رسانا هستند؛ یعنی حس و حال دل شما را به دیگری می‌رسانند. کلمات و جملات ما همان طور که می‌توانند بذر محبتی در دل بکارند، می‌توانند تخم نفرت هم در دل‌ها بکارند؛ پس مراقب باشیم، مراقب حرف زدن‌هایمان. مراقب واژه‌ها و لحن‌هایمان.

اولین روش محبت، محبت کلامی است.

ببینید سیدالشهدا(ع) چطور دختران و زنان خود را خطاب می‌کرد و با چه کلماتی صدایشان می‌کرد؟

باید بچه‌های ما پر باشند از محبت کلامی. این حداقل کاری است که می‌شود کرد. مخصوصاً پدرها باید بدانند که بچه‌ها تشنهٔ محبت آن‌ها هستند. محبتی که با زبان هم منتقل شود.

امام باقر(ع) فرمود: «هر وقت کسی را دوست داشتید، به او بگویید.»

به فرزندان‌تان بگویید دوستشان دارید. «دوستت دارم» کلید بسیاری از مشکلات است.

اینجا بزرگ‌ترین اشتباه پدر و مادرها این است که فکر می‌کنند که با این کار بچه‌ها لوس می‌شوند. در صورتی که آنچه بچه‌ها را لوس می‌کند، محبت نیست، «محبت بیجا»ست. از قدیم گفته‌اند که هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد. محبت هم همین طور است. محبت خوب است، اما در جای خود. اگر بچه خلافی کرد یا اشتباهی کرد و ما محبت کردیم و نگذاشتیم خطایش را بفهمد، معلوم است که لوس می‌شود. باید دقت کرد که «هزار نکتهٔ باریک‌تر از مو اینجاست».

دست‌های مهربان

از قدرت واژه‌ها و رسانا بودنش که بگذریم، می‌رسیم به مرحله‌ای بالاتر. محبتی قوی‌تر و



جان دارتر. محبتی که بچه‌های ما، بیش از هر چیز به آن محتاج‌اند. طبق نظر روان‌شناسان دینی، دختر باید از نظر محبت در خانه لبریز بشود. لبریز شدن با سیراب شدن فرق دارد. گاهی ما لیوان را زیر شیر آب می‌گیریم و تمام حجم لیوان را آب می‌گیرد. در این حالت، می‌گویند لیوان پر و سیراب شده است؛ اما گاهی لیوان زیر شیر آب پر می‌شود و سرریز می‌کند. به این حالت می‌گویند لبریز شدن. دخترهایتان را از محبت لبریز کنید که دنبال عاطفه‌ی خیابانی نروند. با آن‌ها پارک بروید، جایی بنشینید و بستنی بخورید.

برای معرفی این مرتبه از محبت، از سخن پیامبر استفاده کنیم: «فرزندانان را زیاد بوسید، به راستی که برای شما در برابر هر بوسه درجه‌ای در بهشت است که مسافتش پانصد سال است.»^۱ نشان دادن محبت بدنی پدر و مادر به بچه‌ها، روشی عالی است که به شدت دورکننده‌ی تمام حس‌های تنهایی است. وقتی پدری دخترش را نوازش می‌کند، دختر احساس می‌کند زیر چتر حمایتی قرار گرفته است و حاضر نیست این احساس امنیت و آرامش را با هیچ چیز عوض کند. اینکه گفتیم سیدالشهدا (ع) دست نوازش بر سر دختر مسلم‌بن عقیل می‌کشید، نمونه‌ای از همین محبت فیزیکی است.

دست‌ها دومین ابزار انتقال محبت‌اند. دومین رسانای محبت، دست‌ها هستند. دختران شما آغوش گرم شما را می‌خواهند. دختری که از گرمای دست پدر محروم مانده باشد، سرمای روزگار نابودش می‌کند.

اگر پدری توانست قلب دخترش را با محبت کردن فتح کند، این دختر دیگر طاقت دوری از پدر را ندارد. بعضی جمله‌ها خودش روضه است. همین جمله کافی است: «دخترها بابایی‌اند.» محبت با همه‌ی خوبی‌هایی که دارد، یک بدی هم دارد، آن هم اینکه هر چقدر با محبت بیشتر از دخترت دلبری کنی، غم رفتنت بیشتر او را می‌سوزاند.

شما فکر می‌کنید چرا در عاشورا سکینه خانم آن طور خودش را جلوی پای اسب می‌اندازد



۱. «اَكْبَرُوا مِنْ قُبْلَةٍ اَوْلَادِكُمْ فَاِنَّ لَكُمْ بِكُلِّ قُبْلَةٍ دَرَجَةٌ فِي الْجَنَّةِ مِثْرَةَ خَمْسِمِائَةِ غَامٍ»، محمد بن حسن فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ج ۲، ص ۳۶۹.

و مانع رفتن حسین (ع) به میدان می‌شود؟ چرا روز یازدهم نمی‌توانستند سکینه‌خانم را از کنار بدن ابا عبدالله (ع) جدا کنند؟

خیلی حرف‌ها به زبان راحت‌اند؛ اما به تصویر که در می‌آیند، دل آدم را خون می‌کنند. این فیلم‌هایی که از لحظات وداع مدافعان حرم با بچه‌هایشان هست، قلب آدم را می‌سوزاند. این دختر می‌آید شیرین‌زبانی می‌کند...

چه به دل این دختر می‌آید بعد از پدر. سکینه از داغ بی‌پدری چه کشید؟ حالا سکینه‌خانم که بزرگ‌تر بود، آن بود وضع و حالش، آن بود که هر کاری می‌کردند، نمی‌توانستند از کنار بدن پدر جدایش کنند. پس رقیه چه کشید که چهل منزل هر بار اسم پدر می‌برد، تازیانه می‌خورد. خیلی از رزمنده‌ها هم عهد شده بودند که اگر کسی شهید شد، آن‌ها که مانده‌اند، حواسشان به فرزندان شهدا باشد. یکی از همین فرمانده‌ها تعریف می‌کرد دوستی از مادر سوریه شهید شد که یک دختر سه‌چهارساله داشت، نزدیک عید نوروز بود که سردار صفوی پیام داد: «شب عیده، دختر محمد رو یادت نره». من هم رفتم عروسی خریدم و بردم تا به دختر محمد بدم. تا چشم دختر به عروسک افتاد. چشمش پر اشک شد. شروع کرد به گریه کردن. هر کاری کردم، آرام نمی‌شد. می‌گفت: «دل‌م برای بابام تنگ شده.» بردمش گلزار شهدا. تا رسیدیم، خودش را انداخت روی قبر شهدا، داد می‌زد که من بابام رو می‌خوام.

من بمیرم برای آن دختری که تا می‌گفت بابا، تازیانه‌اش می‌زدند. با کعب‌نی و تازیانه جوابش را می‌دادند. دیگر کسی نبود دست یتیمی روی سرش بکشد.

من دختری یتیمه و محنت کشیده‌ام	عمرم بُود گواه، چه دردی کشیده‌ام
گل‌های آبله، کف پایم شکوفه زد	از بس که روی خار مغیلان دویده‌ام
وقتی مرا به ناز و نوازش، نیاز بود	از تازیانه، طعم نوازش چشیده‌ام

نیمه‌های شب بهانهٔ بابا گرفت. هر کاری کردند، آرام نشد. صدا رسید به گوش امیر. گفت: «چه



شب سوم: رنج تنهایی

خبر شده؟» گفتند: «دختر حسین، بهانه‌ بابا گرفته.» گفت: «سر باباش رو براش ببرید.»

تا این سر دید، با تعجب پرسید: «ما هذا الرأس؟» یعنی این سر، سر کیه؟

مگر می‌شود دختر، سر بابایش را ببیند و نشناسد؟! می‌دانید دلیلش چیست؟ شاید

به خاطر ضربه‌های چوب خیزران به صورت ارباب من و شما بوده! این چوب، کاری با این

صورت کرد که دختر بابایش را نشناسد!

شروع کرد به درد دل کردن:

سرتو توی طشت، بابا جان

سرزده سر زدی چرا حالا؟

یک نفر گوشواره‌هایم را

نگرانم نباش چیزی نیست

توی این خانواده موروثیست

چندجایی شکست پهلویش

داستانی شبیه من دارد

بغلم کن که برنمی‌گردی

با خودت دست هم نیاموردی

مثل یک هاله نور می‌ماند

عمه می‌گفت زود می‌آیی

تو نبودی، خلاصه می‌گویم

کمرم درد می‌کند بابا

باید عادت کنم، چنین دردی

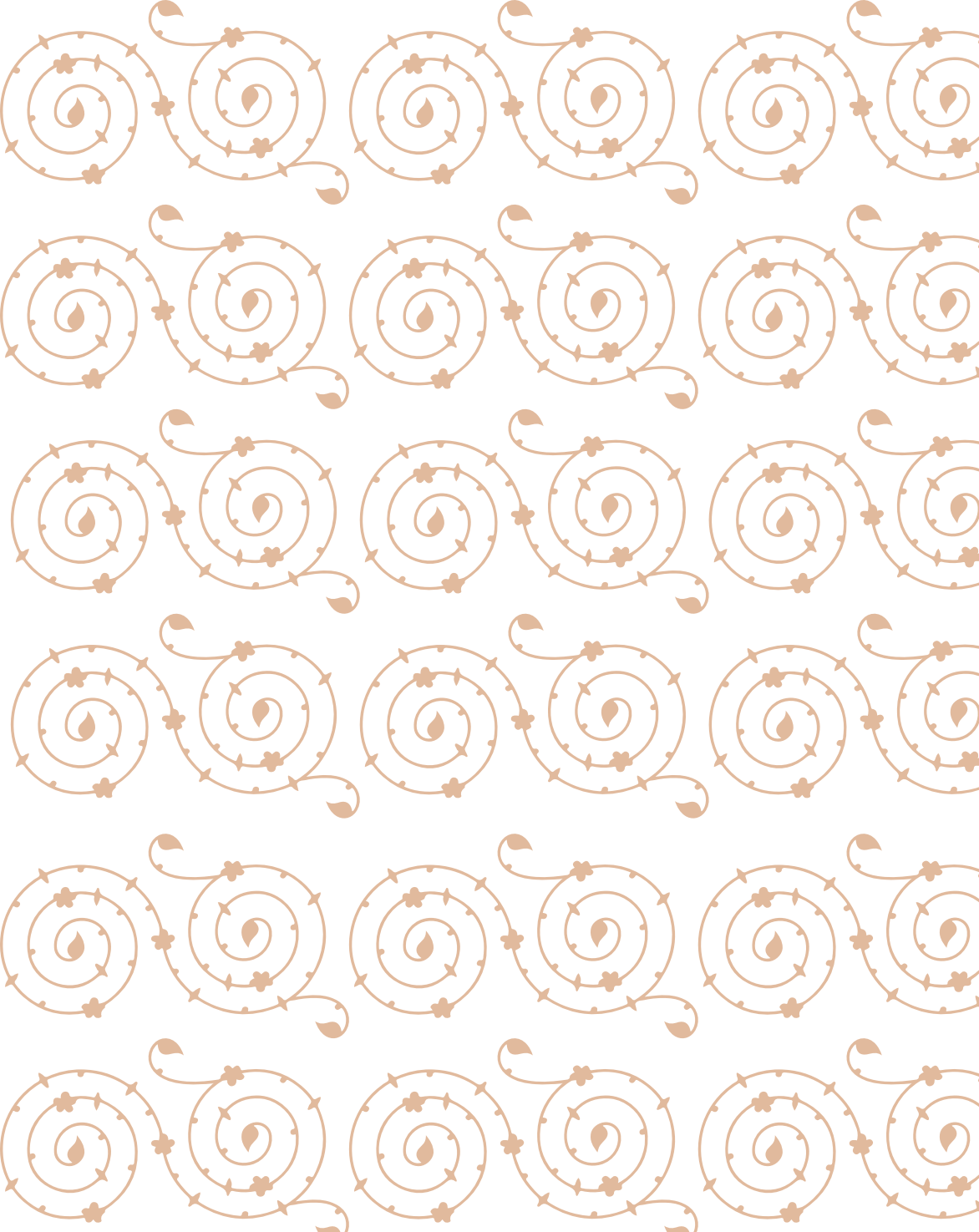
گفته بودی که مادرت زهرا

خواستم تا فقط بدانی که

یک نفر می‌برد تو را امشب

آه یادم نبود، بابا جان





شب چهارم: تنها میان تنها

نماز جماعت و حج و جهاد، همه عبادت‌های جمعی‌اند؛ اما در کنار این‌ها، نباید از یاد برد که یک ساعت تفکر از هفتاد ساعت عبادت با ارزش‌تر است.

تفکر، خلوت می‌طلبد. اما گاه در میان جمعی و خلوت دست نمی‌دهد. نیازی به کناره‌گیری و گوشه‌نشینی نیست؛ با خودت خلوت کن. خودت را با خودت تنها بگذار. اما کدام تنهایی پسندیده است و کدام ناپسند؟ از طرفی، دست خدا با جماعت است. از سوی دیگر، همیشه جمعیت و اکثریت نشان حق نیست. چگونه می‌توان تشخیص داد؟

خلوتی ناپسند است که به خود سرگرم کند و به غفلت بکشانند. برصیصای عابد مستجاب‌الدعوه را خلوتی طولانی با نامحرم به گناه انداخت و سرنگون کرد. اما خلوت و تنهایی همراه با اندیشه و به خودپردازی پسندیده است. اگر ابوذر را همراه راستین پیامبر می‌دانی، یادت نرود که بیشترین عبادت او تفکر بود.

از سوی دیگر، باید موانع خلوت‌های سازنده را از میان برداشت: از دوست غفلت‌آور گرفته تا گوشه‌غرق‌کننده در ازدحام تنهایی. خلوت‌های سرنوشت‌ساز خُر در میان سپاه سی‌هزار نفره یزید، عاقبت عاقبت‌به‌خیرش کرد و او را به رستگاری رساند.

نه پیشوند و نه پسوند، حُرّ حُرّی تو
حسین آمد و آزاد از یزیدت کرد

سردار تنها

تصور کنید در جمعی بزرگ و سی‌چهل هزار نفری باشید که در مکانی محدود تجمع کرده باشند، این ازدحام زیاد چه حسی به شما منتقل می‌کند؟!

خصوصاً اگر این سی‌چهل هزار نفر، لشکر جنگی باشند که در مقابل جمعیت بسیار

محدودی که با همه‌ی عده و عُده و زن و بچه به پانصد نفر هم نمی‌رسد!

طبیعتاً انسان در جمعی این‌چنینی بدون درنگ احساس می‌کند حق مطلق است.

احساس می‌کند که مگر می‌شود سی‌هزار نفر باطل باشند و چند نفر محدود حق؟!

یکی از ویژگی‌های ازدحام و شلوغی این است که موج ایجاد می‌کند و نتیجه‌ی آن شلوغی، به‌طور

ناخودآگاه، عملیات روانی در برابر اذهان و افراد است که اصطلاحاً برای شما تصمیم‌سازی می‌کند!

یعنی صرف این شلوغی و جمعیت شما را قانع می‌کند که در جبهه‌ی حق قرار دارید!

حالا جای خودتان را با حرعوض کنید. حرسیاهی لشکریا حتی فرماندهای معمولی

نیست؛ حرکسی است که جنگاوران عرصه‌ی نظامی از او حساب می‌برند!

مگر می‌شود فرماندهای این‌چنینی در بین این جمعیت لحظه‌ای تصور کنند که جبهه و



لشکر او جبهه باطل است و جبهه قلیل و به ظاهر ضعیف مقابل حق است؟! اینکه گفته می‌شود خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو، یکی از خواص ازدحام و جمعیت بالا این است که خود به خود شما را هم‌رنگ خود می‌کند! ببینید رفتار حر را که نزد عمر بن سعد رفت و گفت: «تو می‌خواهی با حسین بجنگی؟» گفت: «آری! چنان جنگی بکنم که آسان‌ترین آن افتادن سرها و بریدن دست‌ها باشد!» اینجا حر خودش را میان هزاران نفر همراه ولی غیرهمدل دید. حر دید میان تن‌ها تنهاست. گفت بگذار مقداری در تنهایی خویش فکری کنم، رنگ و فکر خودم را مقداری بررسی کنم!

خوشا به این عزلت‌گزینی‌ها و تنهایی‌های میان تن‌ها و ازدحام جمعیت‌هایی که انسان را از تنهایی درمی‌آورد!

این عزلت حر سرآغاز یک حرکت شد؛ حرکتی که ذره ذره او را به لشکر امام نزدیک کرد، هم فکرش را و هم جسمش را. در حدی که این میان یکی از لشکر عمر سعد از حر پرسید: «آیا می‌خواهی حمله کنی؟» حر در حالی که می‌لرزید پاسخی نداد. بعد از مدتی تفکر گفت: «به درستی که خود را میان بهشت و جهنم می‌بینم و به خدا سوگند اگر تکه تکه شوم، من جز بهشت چیز دیگری را انتخاب نخواهم کرد.»

تنهایی این چینی، در مقایسه با ازدحام هزاران نفری، هزاران برابر ارزش دارد! تنهایی‌ای که حر را، به تنهایی، از میان ازدحام هزاران نفری تن‌ها، گلچین و گزینش کرد و دست او را در دستان مبارک امام گذاشت! حر این جمله را به آن فرد سائل گفت و به سوی خیمه‌گاه امام حرکت کرد. از امام طلب بخشش کرد و امام برایش استغفار کرد!

خلوت و تفکر

خب، شاید برایتان سؤال باشد که بالاخره خلوت خوب است یا بد؟ تنهایی پسندیده است یا ناپسند؟ انسان موجودی اجتماعی و با هویت گروهی است؛ اما این به معنای نفی تنهایی یا ضرورت تنهایی نیست. نباید دچار افراط و تفریط شد، نه در تنهایی و نه در همراهی!

انسانی که خلوت و تنهایی نداشته باشد، نمی‌تواند همراهی‌های خود را به خوبی مدیریت کند و گرفتار همان موج منفی می‌شود که در ابتدای بحث گفته شد. گفتیم خلوت و تنهایی هدفمند و با برنامه‌ریزی یکی از ضروریات زندگی انسان اجتماعی است!

گاهی باید با همهٔ اجتماعی‌بودن و همدل‌بودن و همراه‌بودنی که توصیه کردیم و الان هم توصیه می‌کنیم، خلوت کرد؛ خلوتی که اجتماعی‌بودن و همراه‌بودن را تقویت کند. شلوغی زیاد بدون تنهایی‌های مدیریت‌شده خوب نیست. حر اگر مقهور شلوغی سی‌هزار نفره شده بود و با توجیه «باید همراه و همدل بود» خلوت نکرده بود؛ اگر میان تن‌ها، تنها نشده بود؛ این عاقبت نصیبش نمی‌شد که امروز همهٔ ما آرزوی جایگاه و مقامش را داشته باشیم!

ملاک خلوت و تنهایی توصیه‌شده چیست؟

طبیعتاً اولین سؤالی که بعد از پاسخ به سؤال قبلی ذهن ما را مشغول می‌کند، این است که تنهایی توصیه‌شده را چگونه تشخیص دهیم و انتخاب کنیم؟!

خلوت و تنهایی مشخصه‌هایی دارد که به راحتی می‌توان تشخیص داد. اگر تنهایی و خلوت، ما را سردرگم و مشغول و سرگرم کند؛ به حدی که از اجتماع گریزان شویم و خلوت‌گزینی غالب شود، این تنهایی مذموم است. این همان تنهایی است که گفته شد به راحتی ما را به معصیت هم حتی می‌کشانند، این همان تنهایی است که در روایات گفته شده ممکن است شیطان در آن نقشی پررنگ داشته باشد. خصوصاً با گسترش ارتباطات مجازی امروزی که واقعاً ازدحام تنهایی بیداد می‌کند. آیکون یکی از این نرم‌افزارهای پیام‌رسان که اوایل در ایران مطرح بود خیلی حرف داشت. فردی تنها در کنار کرهٔ زمین ایستاده بود، یعنی با اینکه با همهٔ جهان



مرتبط است ولی تنهاست؛ با همه است ولی با هیچ کس نیست!
خلوت و تنهایی گناه‌آلود، خلوتی مذموم است. گناه هم لزوماً معصیت خاصی نیست که شخص در تنهایی مرتکب شود. تنهایی که در آن لذت‌ها و مشغولیت‌های بی‌ارزش، انسان را مغلوب خود کند، نوعی گناه است؛ هرچند گناه اصطلاحی نباشد. این تنهایی انسان را به گناه و معصیت مصطلح هم می‌کشاند!

برصیصای عابد که با دعای او مریض‌ها درمان می‌شدند و مقام معنوی بالایی در بین علمای بنی‌اسرائیل داشت، مأمور شد زنی مریض را در مدت کوتاهی درمان کند. وقتی خلوت او با این زن مریض طولانی شد، این خلوت او را به گناه کشاند و به آن زن متعرض شد. بعد از این اشتباه بزرگ برای اینکه بی‌آبرو نشود، آن زن را کشت و در منزل خود دفن کرد.^۱
تنهایی این‌چنینی قبل از اینکه به معصیتی منجر شود که آن معصیت انسان را نابود کند، روح و جان انسان را نابود می‌کند. افسردگی و بی‌هدفی و سردرگم بودن و پوچی مهم‌ترین ارمغان این تنهایی است!

تحقیقات نشان می‌دهد افراد منزوی که به تنهایی در خانه خود زندگی می‌کنند، در مقایسه با کسانی که در کانون خانواده یا اجتماع زندگی می‌کنند و گوشه‌نشین نیستند، ۸۰ درصد بیشتر در معرض ابتلا به افسردگی‌اند.^۲

اما اگر تنهایی فکورانه باشد و انسان را به فکر وادارد؛ آینده‌ای روشن برای انسان به وسیله هدف‌گذاری و برنامه‌ریزی خلق کند؛ انگیزه و امید انسان را در زندگی اجتماعی تقویت کند؛ انسان را از دحام‌های بی‌هدف و بی‌فایده دور کند؛ خدا را در زندگی پررنگ‌تر کند؛ و انسان را از سردرگمی و بی‌برنامگی نجات دهد، این بهترین تنهایی است!

دکترای فیزیک پلازما از آمریکا، وزیر دفاع جمهوری اسلامی، از همراهان موسی صدر در

۱. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۳۳، ص ۵۴۵. برخی از مفسران داستان برصیصای عابد را در شأن نزول این آیه شریفه یا یکی از مصادیق آن می‌دانند. «كَمْ مِّنَ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اقْفُرْ فَلَمَّا فَكَّرَ قَالَ إِنِّي مِنِّي ۚ وَمَنْ لِّي بِخَلْقِ إِلَهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (کار آن‌ها مانند شیطان است که به انسان گفت کافر شو و هنگامی که کافر شد گفت من از تو بیزارم، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است، بیم دارم) (حشر، ۱۶؛ نک: تفسیر منهج الصادقین).

شب چهارم: تنها میان تن‌ها

تشکیل جنبش اَمل در لبنان، نمایندهٔ دورهٔ اول مجلس شورای اسلامی، از فرماندهان ایران در دفاع مقدس و بنیان‌گذار ستاد جنگ‌های نامنظم در جریان جنگ ایران و عراق کسی نیست جز شهید دکتر مصطفی چمران! در خاطرات این شهید و الامقام از زبان همسرش، غاده جابر، آمده است که: وسط شب که مصطفی برای نمازشب بیدار می‌شد، غاده طاقت نمی‌آورد، می‌گفت: «بس است دیگر. استراحت کن، خسته شدی.» ولی مصطفی جواب می‌داد: «تاجر اگر از سرمایه‌اش خرج کند، بالاخره ورشکست می‌شود، باید سود دربیآورد که زندگی‌اش بگذرد. ما اگر قرار باشد نمازشب نخوانیم، ورشکست می‌شویم.»^۱ شهید چمران به همسرش می‌گوید کسی که تنهایی شب ندارد، مثل تاجری است که با اصل سرمایه تجارت می‌کند و در روز کم می‌آورد و ورشکسته می‌شود!

شهادا اگر شیران روز بودند، برای این بود که عابدان شب بودند! شیران روز و عابدان شب!^۲ این یعنی خلوت عبادت! خلوتی که مرا به جامعه پیوند می‌زند! خلوتی که مصطفی چمران را به انسانِ مسئول اجتماعی دغدغه‌مند تبدیل می‌کند!

نه تنها توصیهٔ اسلام به این نوع تنهایی است؛ بلکه سیرهٔ اهل بیت (ع) نیز این چنین بوده!

خلوت‌های رسول خدا (ص) پُر است از دعاکردن و اشک‌ریختن و استغفارکردن. ایشان به خدای متعال عرض می‌کند: «الهی لا تکلنی الی نفسی طرفة عین ابداء.» ایشان در پاسخ به اعتراض ام سلمه که می‌گفت شما چه نیازی به استغفار دارید؟! فرمود: «و ما یؤمننی.» اگر از خدا غافل شوم، چه چیزی من را نگه خواهد داشت؟^۳ تنهایی امیرالمؤمنین (ع) در دل شب و مناجات با خدا تا دیگر اهل بیت (ع) نیز از امثال آن‌هاست.

تنهایی با بریدن از همهٔ اجتماعات برای عباداتی که در تنهایی سفارش شده است و تنهایی

تفکر در آفاق و انفس و آفرینش الهی، نمونه‌هایی از تنهایی‌های سفارش شده هستند!^۴

۱. پایگاه اطلاع‌رسانی حوزه، کتاب نیمه پنهان ماه، hawzah.net/fa/Magazine/View/3280/4979/43104

۲. حضرت آیت‌الله خامنه‌ی: «زرمندگان هم خردمندی و تدبیر داشتند، هم دلیری و شجاعت داشتند، فداکاری و عبادت هم داشتند. روز به معنای واقعی کلمه شیر غرندۀ میدان و شب به معنای واقعی کلمه زاهد و عابد و تضرع‌کننده و عبادت‌گرا»، ۱۹ اسفند ۱۳۹۶.

۳. بیانات در خطبه‌های نماز جمعه، ۵ مهر ۱۳۷۰.

۴. hawzah.net/fa/Magazine/View/6023/6641/78135/



پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمودند: «تفکّرُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً» (ساعتی اندیشیدن بهتر از هفتاد سال عبادت است).^۱

حربین یزید ریاحی در آن جمع لشکریان با خود خلوت کرد و از جمع فاصله گرفت و به عواقب کاری که انجام می‌داد، اندیشید. این همان تفکری است که یک لحظه آن برابر با هفتاد سال عبادت است!

اهل بیت (ع) با همه سفارشی که در مورد جمع و اجتماع می‌کردند، خود را ملزم به داشتن خلوت هم می‌کردند؛ خلوت و تنهایی که نفس سرکش را مهار کند تا در حضور و زندگی اجتماعی، رام شود و در اختیار فکر و عقل و دین باشد! همان تنهایی که خدا را به زندگی گره بزند و تکیه‌گاه‌های مادی و سست را کنار بزند و خدا را جایگزین کند!

آیت‌الله قرهی می‌فرمودند: «خود بنده محضر آیت‌الله العظمی بهجت بودم. به آن بهجت‌القلوب عرض کردم: 'ذکری که شما بین این اذکار، آن را دوست دارید و با آن انس دارید، چیست؟' یادم نمی‌رود، ایشان یک دفعه نگاهی کردند و بعد فرمودند: 'این ذکر، ذکر خوبی است. خیلی بگو الهی لا تکلنی الی نفسی طرفه عین ابدًا. با این ذکر انس بگیر.' بدون شک این ذکر باید مونس تنهایی‌های من باشد؛ چراکه فتنه و حرکت‌های پیچیده و مرموز شیطان از خلوت انسان‌ها آغاز می‌شود. برای همین نکته است که این جمله می‌تواند پیامی مهم برای زندگی همه باشد و باید آن را به ذهن بسپاریم و چندوقتی یک بار به آن فکر کنیم^۲: «تنهایی و خلوت، نقطه سرنوشت‌ساز زندگی بشر است. تنهایی، زندگی‌سازی و زندگی‌سوزی است.»

عابدان جاهل

البته خلوت عبادت و تنهایی برای معنویت، همان طور که گفته شده، باید در خدمت تقویت روحیه اجتماعی و اصلاح آسیب‌های حضور در جامعه باشد؛ و الا همان رهبانیت مذمومی است

۱. محمد مجذوب تبریزی، الهدایا لشبیعة أئمة الهدی (شرح أصول الکافی للمجذوب التبریزی)، ج ۱، ص ۲۵۷؛ محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۲۹۳.

۲. خیرگزاری دانشجو، به نقل از آیت‌الله قرهی: /snn.ir/fa/news/421844/



شب چهارم: تنها میان تن‌ها

که عده‌ای از خواص کوفی دچار آن شدند و از مقاتله و جهاد کناره گرفتند تا مبدا به معنویت آن‌ها لطمه‌ای بخورد!

پیشانی پینه‌بسته خوارج و معنویت عزلت‌گزیده خواص کوفه که آن‌ها را از حضور مؤثر در جامعه و پیرامون امام منع می‌کرد، به مراتب خطرش از عزلت و خلوت بدون هدف و مملو از سردرگمی بیشتر است؛ چراکه اگر یکی در خلوت و تنهایی خودش سردرگم و مشغول نفس خود باشد، فقط خود را به ورطه خطر و نابودی می‌کشد. ولی اگر یکی با پرچم و عنوان معنویت و زهد و عبادت خلوت‌گزیند، مثل آن شیخی است که از کنار نوجوانی می‌گذشت که داخل جوی گل‌آلود راه می‌رفت و شیخ به آن نوجوان گفت: پسر، مراقب باش نخوری زمین. گفت: شیخا، من اگر زمین بخورم مشکلی نیست، تو مراقب باش زمین نخوری که عده زیادی پشت سرتو زمین می‌خورند! اساساً بصیرتی که در روایات و آیات تا این حد سفارش و تأکید شده است، در چه صورتی معنا پیدا می‌کند؟!

اگر من بخواهم بیست و چهار ساعت روز و هفت روز هفته و سیصد و شصت و پنج روز سال را عبادت کنم که بصیرت معنایی ندارد و اصلاً به بصیرت نیازی نیست. بصیرت داشتن وقتی معنا پیدا می‌کند که من قصد داشته باشم در جامعه و در مناسبات سیاسی و اجتماعی جامعه حضور داشته باشم؛ و الا عبادت خواجه ربیع و نیز پیشانی پینه‌بسته خوارج مذموم نبود و این افراد در بالاترین مرتبه کمال و سعادت بودند!

امام صادق (ع) در مورد ضرورت بصیرت می‌فرمایند: «الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ الظَّرِيقِ لَا يَزِيدُهُ سُرْعَةَ السَّيْرِ إِلَّا بُعْدًا.»^۱ این بیان یعنی ما عبادتی نداریم که فقط عبادت محض باشد؛ عبادت در خلوت باید ما را تبدیل به شیران روز کند. طبق این روایت شریف، زاهدان شبی که روز هم زاهد گوشه‌گیر باشند، در مسیر انحراف و گمراهی قرار دارند!



تنهایی متفکرانه

اگر خلوت و تنهایی انسان بر مبنای تفکر و تنهایی مثبت باشد، بهترین‌ها نصیب انسان می‌شود. چرا دین می‌گوید یک ساعت تفکر بهتر از هفتاد سال عبادت است؟! چون خلوت همراه با تفکر است که انسان‌ساز و زندگی‌ساز است. خلوت همراه با تفکر بود که حریرزیدی را حر حسینی کرد! خلوت همراه با تفکر است که وهب نصرانی را عاقبت‌به‌خیر می‌کند! خلوت‌گزینی خوب، هدایت امام زمان (عج) را به همراه دارد. حر کسی است که جلوی کاروان امام زمانش را می‌گیرد؛ اما وقتی در خلوت خودش قرار می‌گیرد، مسیر هدایت برای او روشن می‌شود، امام زمانش را پیدا می‌کند، به سعادت دنیا و آخرت دست می‌یابد و می‌شود حری که روز عاشورا وقتی فریاد استغاثه امام را شنید که می‌فرمود: «أَمَّا مِنْ مُغِيثٍ يُغِيثُنَا لَوَجْهِ اللَّهِ؟ أَمَا مِنْ دَابَّ يَدْبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟» حردستان خود را به علامت ندامت و پشیمانی بر سر گذاشت و گفت: «اللَّهُمَّ الْيَكَّ أَنْبَتْ فُتْبَ عَلِيٍّ!» خدایا من دل فرزند فاطمه (س) را لرزاندم. همین که محضر امام رسید، با کمال شرمساری عرض کرد: «جُعِلْتُ فِدَاكَ» (فدایت شوم حسین). من همان کسی هستم که راه را بر تو بستم! «هل تری لی مِنْ تَوْبَةٍ؟» (آیا توبه من پذیرفته می‌شود یا نه؟) فقال الحسين: «نعم، يتوبُ الله عليك فآنزِل» (از اسب پیاده شو! توبه تو قبول است).^۱

حری که مقابل امام می‌ایستد، می‌شود عاقبت‌به‌خیر! می‌شود هدایت‌شده امام! می‌شود اولین شهید راه امام! می‌شود فدایی زینب! می‌شود فدایی رقیه! می‌شود اولین شهید مدافع حرم!

توبه‌ام را بپذیری و دلم شاد کنی
آدمم تا که مرا سوی حق ارشاد کنی
حال هنگام تلافی است اگر امداد کنی
تا که راضی، دل بشکسته اولاد کنی

آدمم تا که ز بند غمم آزاد کنی
یا حسین از عمل خویش پشیمانم من
اولین کس که سر راه تو بگرفت منم
دوست دارم که سر و جان به فدای تو کنم



۱. علی بن موسی ابن طاووس، اللهوف علی قتلی الطغوف، ترجمه فهری، النص، ص ۸۳.

حر فدايي حسين و بچه‌هاي او مي‌شود و نام خود را تا قيام قيامت، در زمرة خوبان عالم قرار مي‌دهد، چون خلوتى داشت كه عامل صعود او بود نه سقوط! همان فرصت خلوت و تنهائى كه براى حر بود، براى عمر سعد هم بود! اما چون خلوت و تنهائى عمر سعد، خلوت و تنهائى خوبى نبود، عامل سقوط او شد!

تفكر، بهترين عبادت

تمام تلاش ما بايد اين باشد كه تنهائى انسان سوز را به تنهائى انسان ساز تبديل كنيم و راه آن اين است كه خلوت ممدوحمان را كه همان خلوت و عبادتى است كه ما را به شير روز در عرصه اجتماعى تبديل مي‌كند، تقويت كنيم!

اگر خلوت من همراه با تفكر شد، زندگى ساز مي‌شود و مي‌شود ابوذر غفارى! در احاديث ما وارد شده است: «كان اكثر عبادة ابي ذر التفكر!»^۱ اكثر عبادت ابوذر فكر كردن بود. يعنى ابوذرى كه شما او را شبیه به سلمان مي‌دانيد و خدا را بسيار عبادت مي‌كرده است، بيشتريين عبادت او فكر كردن بوده.

امام صادق (ع) عبادت را منحصر در تفكر مي‌دانند: «لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ، اِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» (عبادت به زيادى نماز و روزه نيست. عبادت، فقط تفكر درباره امر خداوند متعال است).^۲

تكنولوژى پيشرفته ارتباطات مانند موبايل و شبكه‌هاي اجتماعى و فضاي مجازى با همه نقاط قوتى كه در تسهيل ارتباطات و تعاملات دارد، يكى از ايرادهاي بزرگش از بين بردن خلوت‌هاي صحيح و متفكرانه ما انسان‌هاست. همان طور كه قبل تر ذكر شد، شبكه‌هاي مجازى و موبايل در كنار اينكه ما را با صدها نفر يا صدها هزار نفر مرتبط كرده است، اما وقت خلوت را از ما گرفته و ما تا لحظه‌اي تنها مي‌شويم، سريع مشغول فضاي مجازى و موبايل



۱. عباس قمي، سفينة البحار، ج ۶، ص ۱۰۵.
۲. محمد بن يعقوب كليني، الكافي، ج ۲، ص ۵۵.

می‌شویم و خلوت تفکر و خلوت عبادت بصیرت‌ساز و جریان‌ساز را از ما گرفته است و این به ما انسان‌ها لطمهٔ جدی وارد می‌کند!

یکی از دوستان می‌گفت ما سبدی پشت درب منزل گذاشته‌ایم. شب‌ها از یک ساعتی به بعد، گوشی‌های تلفن همراه خود را داخل این سبد می‌گذاریم و همه دور هم می‌نشینیم و با هم صحبت می‌کنیم. برای خلوت هم باید همین کار را کرد. در ساعت‌هایی حتی گوشی هم مزاحم است و باید از این ساعت‌ها حذف شود. خصوصاً نوجوان‌های عزیز که هنوز در ابتدای راه هستند و مثل بزرگ‌ترها وابسته به موبایل نشده‌اند. حتماً برای استفاده از گوشی تلفن همراه برنامه‌ریزی داشته باشید؛ و الا قطعه‌ای پلاستیک یا فلز شما را مدیریت خواهد کرد و زندگی شما را تحت تأثیر قرار خواهد داد!

از حر انقلاب صحبت کردیم، برویم سراغ حر کربلا! کاش می‌شد حر کربلا هم کارهایی شبیه حر انقلاب ما انجام داده بود! آخر حر انقلاب جلوی هیج کاروانی را نگرفت، دل دختر علی (ع) را نلرزاند، ترس و وحشت به دل رقیهٔ نازدانه نینداخت و دل شوره به خیام حسین (ع) وارد نکرد!

چند بیت زبان حال حر و التماس دعا!

من خطاکارم، جفا کردم به تو، اما ببخش	گرچه بد کردم، پشیمانم، مرا حالا ببخش
راه بستم بر تو و ترسید از من دخترت	علت دلشورهٔ زینب شدم، من را ببخش
احترام مادرت را داشتم، دیدی حسین	این پشیمان را برای خاطر زهر را ببخش

حر آرام‌آرام نزدیک خیام حسین (ع) رسید. نمی‌دانیم با چه هیئتی بوده، اما از جمله‌ای که حسین (ع) به او گفته است، معلوم می‌شود که یا سرش را پایین انداخته بوده یا از اسب پیاده شده است و صورتش را روی زمین گذاشته. حسین (ع) که به استقبالش آمد، اولین جمله‌ای که به او گفت، این بود که: «ارفع رأسک یا شیخ!» «سرت را بلند کن، چرا سرت را به زیر انداخته‌ای؟! اگر به سوی ما نیامده بودی سربه‌زیر بودی، اما حالا دیگر سربلندی.



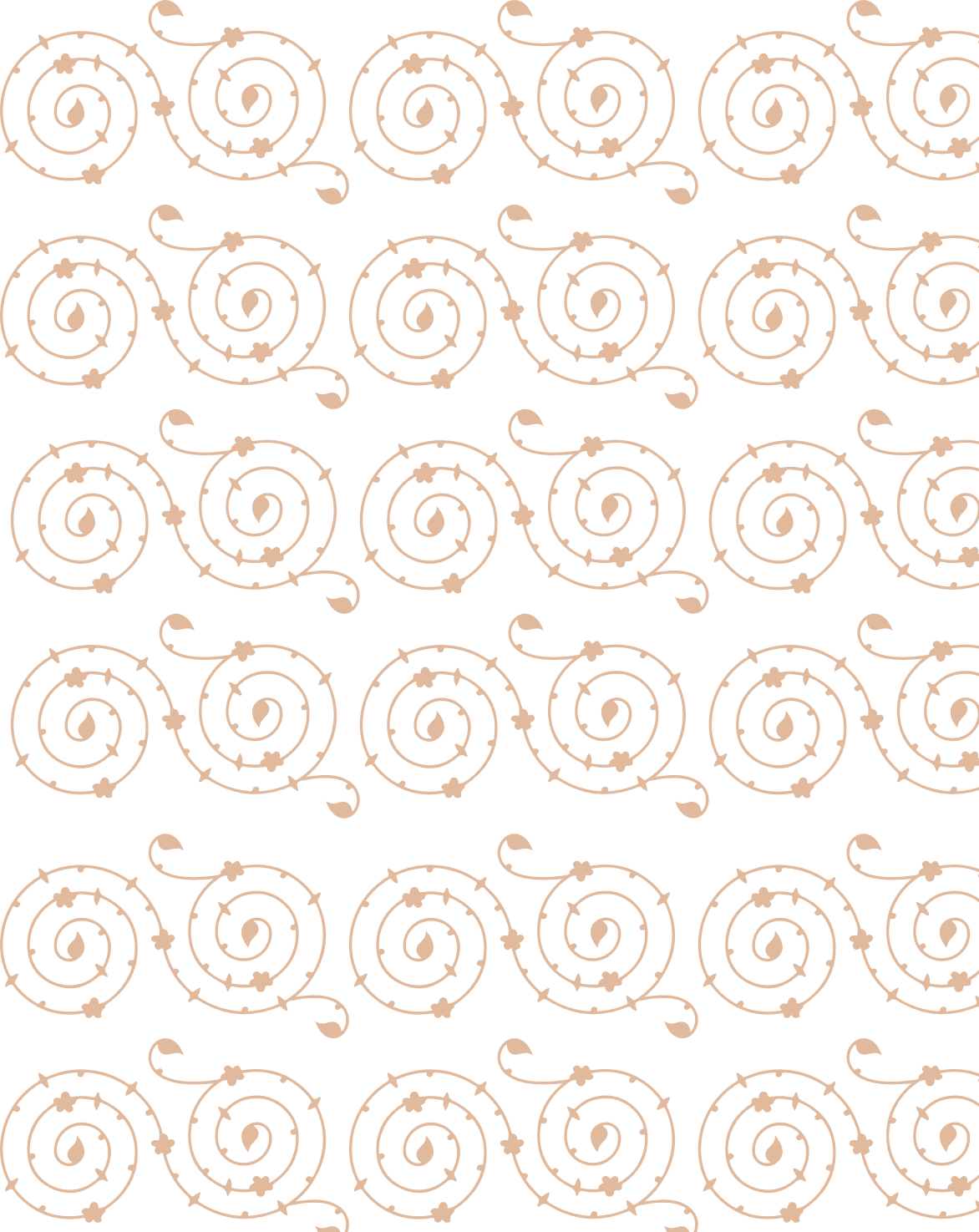
شب چهارم: تنها میان تن‌ها

حر از اینکه توبه‌اش مورد قبول واقع شد، خوش حال شد و گفت: «الحمد لله، پس اجازه بدهید بروم و خود را فدای شما کنم و خونم را در راه شما بریزم.»
امام حسین(ع) فرمود: «ای حر، تو مهمان هستی، پیاده شو! کمی بنشین تا از تو پذیرایی کنیم.» ولی حر از امام اجازه خواست که پایین نیاید و هرچه آقا اصرار کردند، پایین نیامد. بعضی از ارباب سیّیر، رمز مطلب را این‌گونه کشف کرده‌اند که حربن‌یزید مایل بود خدمت امام بنشیند، ولی یک نگرانی او را ناراحت می‌کرد و آن اینکه می‌ترسید در مدتی که خدمت امام نشسته است، یکی از اطفال اباعبدالله(ع) او را ببیند و بگوید این همان کسی است که روز اول، راه را بر ما بست!

وارد میدان شد، جنگ نمایانی کرد! همین که روی زمین افتاد، حس کرد یک نفر دارد سرش را بلند می‌کند! تا چشمانش را باز کرد، دید اباعبدالله(ع) سرش را به دامن گرفته است!

مهر تو را به عالم امکان نمی‌دهم	این گنج پربهاست من ارزان نمی‌دهم
ای خاک کربلا تو مهر نماز من	این مهر را به ملک سلیمان نمی‌دهم
خوشا جانی که جانانش حسین است	خوش آن دفتر که عنوانش حسین است ^۲





شب پنجم: همدلی در خطر

از میان مردم روزگار اباعبداللّه(ع) تنها مردم کوفه همدل شدند و برای امام حسین(ع) دعوت نامه فرستادند. امام حسین(ع) هم دلیل حرکت خود به سمت کوفه را نامه های مردم دانستند.

عبیداللّه بن زیاد راز کوفیان را فهمیده بود و می دانست برای کمزنگ کردن تأثیر حرکت امام، باید بین کوفیان دست به تفرقه افکنی بزند. کار به جایی رسید که فرزدق روحیه کوفیان را برای امام حسین(ع) چنین ترسیم کرد: «دل هایشان با توست؛ اما شمشیرهایشان در برابر تو!»

ازین رفتن همدلی مسلمانان، امروز هم آرزوی دشمنان است. راه نجات مسلمانان هم در پناه بردن به راهکار امیرالمؤمنین(ع): «انسان تنها بهره شیطان است؛ همان گونه که گوسفند تنها طعمه گرگ می شود.»

دشمن می خواهد به بهانه کرونا مجالس عزاداری اباعبداللّه(ع) را کمزنگ کند؛ چون این مجالس عرصه تقویت همدلی است. و جالب اینکه تجربه کشورهای مختلف نشان داد که کرونا را هم با همدلی می توان شکست داد.

روضه عبداللّه بن الحسن(ع) حکایت پسرکی است که پدرش، امام حسن مجتبی(ع)، قربانی گسستگی یارانش شد.

دیدم که نفس می‌زنی و هیچ‌کس نیست
من یک نفس این راه دویدم که بمیرم

همدلی در کوفه

شهرهایی مثل مدینه، مکه، یمن، بصره، کوفه و شام در دوران سیدالشهداء (ع) شهرهایی مهم و استراتژیک بودند. وقتی یزید به حکومت رسید، از بین این شهرها، فقط کوفه علیه یزید وارد مبارزه شد و از ابا عبدالله (ع) دعوت کرد. چرا شهرهای دیگر مثل کوفیان در مقابل یزید که معروف به فسق و فجور علنی بود، نایستادند؟

به‌گواهی تاریخ، نمی‌شد از شام و بصره و یمن توقع خاصی داشت؛ چون شهر شام مرکز حکومت بنی‌امیه بود و شامیان طرف‌دار این حکومت بودند؛ شهر بصره از همان ابتدا عثمانی‌مذهب بود و اکثریت مردم آن شهر به علت کشته‌شدن تعداد زیادی از افراد این شهر در جنگ جمل، از امیرالمؤمنین و اهل بیت (ع) در دل کینه داشتند. دربارهٔ مکه ماجرا فرق می‌کند؛ برای اینکه خود ابا عبدالله (ع) راضی نشدند در آنجا بمانند تا حرمت خانهٔ خدا شکسته شود. اما از شهر یمن که مردمش به دست حضرت علی (ع) مسلمان شده بودند و به آن حضرت ابراز ارادت و علاقه داشتند و از مردم مدینه که وجود مبارک امام حسین (ع) در آنجا ساکن بودند و طرف‌داران بی‌شماری از اهل بیت در آنجا بودند، توقع دیگری می‌رفت.



در یمن اتفاقات عجیبی افتاد: در زمان حکومت حضرت علی(ع)، یمنی‌ها خطر معاویه را جدی نگرفته بودند و در مقابل سپاه معاویه که خیلی هم قدرتمند نبود، به سبب ناهمدلی و نبود یکپارچگی، شکست خوردند. در این وضعیت سخت، بین آن‌ها همدلی و همراهی وجود نداشت؛ لذا فرماندار خود عبیدالله بن عباس را تنها گذاشتند. عبیدالله ناچار شد به کوفه فرار کند و سپاهیان بی‌رحم معاویه به فرماندهی بُسر بن أرطاة، به راحتی شهر را اشغال کردند و عده‌ای از مردم را که در میان آن‌ها دو طفل کوچک عبیدالله بن عباس نیز وجود داشتند، قتل عام کردند. البته برخی از یمنی‌ها خود را به کربلا رساندند و جزو شهدای کربلا شدند. پس آنچه باعث شد که یمنی‌ها امام را به سوی خود دعوت نکنند، این بود که با هم متحد و همدل نبودند و هیچ‌گونه همبستگی بین آن‌ها نبود.

اما شهر مدینه که از ابتدا پایگاه اصلی اسلام ناب محمدی بود، چرا امام را یاری نکرد؟ چرا

مدینه النبیه تکانی به خود نداد؟

مدینه در زمان رسول خدا(ص) شهر جهاد، شهر ایثار، شهر برادری، شهر برابری، شهر همدلی و همبستگی و شهر صدور نهضت نبوی به عالم بود؛ اما مردم بعد از رسول خدا(ص) خیلی تغییر کردند: یا دچار حیرت و سرگردانی شدند یا به زندگی شخصی روی آوردند و در برابر جامعه اسلامی بی‌اعتنا شدند. اتحاد آن‌ها از بین رفت و دیگر متوجه خطر معاویه و حتی یزیدی نشدند که علنی بایند به اسلام نبود. آنان جاهلانه به کارهایی به ظاهر درست و ارزشمند می‌پرداختند و با خیال راحت به تبلیغ و مطالعه مسائل دینی مشغول شدند.^۱ این آشفتگی، امام(ع) را مجبور به ترک مدینه کرد.

ماجرای شهر کوفه متفاوت است: مردم کوفه یزید را جوانی تازه‌کار و ضعیف در مدیریت، سیاست و مسائل اجتماعی می‌دانستند. ستم دولت بنی‌امیه آن‌ها را به ستوه آورده بود. خطر دنیایی و آخرتی یزید برایشان کاملاً روشن بود؛ لذا تنها راه نجات خود از این خطر را اتحاد و



۱. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۳۱.
۲. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۳۱.

همدلی برای دعوت ابا عبدالله (ع) می‌دانستند. به همین سبب، دست به کار شدند: نامه‌ها نوشتند و امام دل‌ها را به کوفه دعوت کردند؛ آن‌هم چه دعوتی و با چه اصراری!

کوفه در خطر

وقتی به حرکت ابا عبدالله (ع) از مکه به سمت کوفه نگاه می‌کنیم، متوجه می‌شویم تنها چیزی که موجب حرکت امام (ع) به سمت کوفه شد، همدلی و اتفاق نظر مردم کوفه بود. وقتی به امام گفتند شما چرا به سمت کوفه می‌روید؟ حضرت فرمودند: «مردم کوفه مرا دعوت کردند.» کوفه تنها جایی بود که خطر یزید ملعون و خباثت‌های او را احساس کرد و اکثر کوفیان راه نجات خود را در رأس امور قرار دادن امام می‌دانستند. آن‌ها نامه‌های متعددی به امام نوشتند. حجم این نامه‌ها به اندازه‌ای بود که در تاریخ تعداد آن‌ها را تا صد هزار نامه نقل کرده‌اند.^۱ در کتاب، تعداد نویسندگان نامه‌ها دوازده هزار نفر آمده. البته هر نامه را چند نفر امضا کرده بودند.

از زمان نوشتن نامه‌ها و دعوت گستردهٔ اهل کوفه، چه اتفاقی می‌افتد که ۱۸۰ درجه ماجرا تغییر می‌کند و شمشیرها را علیه امام آماده می‌کنند؟ مگر ۱۲ هزار نامه عدد کمی است؟ مگر به راحتی می‌شود از کنار این ماجرا گذشت؟ این اتفاق خیلی تعجب‌آور است. مگر ادعای من و شما برای دیدار با امام زمان (عج) و عشق و علاقه‌ای که ادعا می‌کنیم، از این ادعا داغ‌تر و جدی‌تر است؟ چه تضمینی وجود دارد که ما هم این‌گونه عمل کنیم و امام را به قتلگاه ببریم؟ اشکال کار از کجاست؟ آنان می‌گفتند حسین جان، ما با تو هستیم، بیا؛ ولی پای حرف خود نماندند. آن سوی دیگر این واقعه هم درخور تأمل است: شخصی مثل عبیدالله بن زیاد به راحتی و با لباس مبدل وارد شهر کوفه شد و توانست جمعیت ۱۲ هزار نفری را متفرق و امام را تنها و بی‌یار و یاور کند. می‌دانید چرا؟ چون عبیدالله راه نفوذ به این جماعت به ظاهر عاشق را پیدا کرده بود و شاه‌کلید استقامت و هویت این جمع را در اتحاد و همدلی دیده بود و فهمید اگر همدلی را بزند، امام را زده است.

۱. جعفر شهیدی، قیام حسین (ع)، ص ۱۱۴.



لذا اگرچه بالشر خود به کوفه نیامد، توانست کوفیان را از امام جدا کند. شگرد مهم و سرنوشت ساز او، ایجاد تفرقه و گسست در بین مردم کوفه بود.^۱ عبیدالله با سه عامل «زر و زور و تزویر» یعنی با پول و سکه دادن، با زورگویی و جنایت و با فریب دادن، توانست در جامعه کوفه گسست اجتماعی ایجاد کند و آن‌ها را از هم دور کند. وقتی میان مردم فاصله افتاد، هرچقدر هم که قوی باشند، هرقدر هم که امکانات داشته باشند، از هم می‌پاشند و توانشان تقسیم می‌شود؛ آن وقت است که نابود خواهند شد. این دقیقاً مشابه آن شگردهایی است که امروز ما با آن روبه‌رو هستیم: دشمن از طریق شایعات و فضای مجازی به دنبال نابودکردن همدلی و ایجاد دوگانگی است.

دوگانه‌های مسموم

دشمن گاهی با تقابل عرب و عجم، گاهی با تقابل مرد و زن، گاهی با تقابل سیاه و سفید و گاهی با تقابل بالاشهری و پایین شهری، به دنبال از بین بردن همدلی‌هاست؛ پس باید مواظب باشیم. وقتی ما همدل هستیم، شاخک‌های دشمن نیز فعال می‌شود و تمام هدفش می‌شود به خطر انداختن این همدلی‌ها. لذا مردم کوفه به‌رغم داشتن محبت به امام و دعوت از او و داشتن یکپارچگی، فریب دشمن را خوردند و دچار از هم‌گسستگی شدند. وقتی امام حسین (ع) از فرزندان سؤال کردند که از کوفه چه خبر؟ همان کوفه‌ای که استقبال با شکوهی از سفیر امام کرده بود، فرزندان گفت: «حسین جان، قلوبهم معک و سیوفهم علیک.»^۲

۱. عبیدالله به مسجد کوفه رفت و جارچیان مردم را به مسجد فراخواندند. او بالای منبر نشست و گفت: «امیرمؤمنان (یزید) مرا بر شهر شما و مرزهای شما و بهره‌هایتان از بیت‌المال فرمانروا ساخته و به من دستور داده است با ستم‌دیدگان باانصاف باشم و به محرومان بخشش کنم و به آنان که گوش شنوا دارند و از دستورها پیروی کنند، مانند پدری مهربان نیکی کنم؛ اما تازیانه و شمشیر (شکنجه و قتل) من برای سرپیچی کنندگان از دستورها آماده است. پس باید هرکس بر خود بترسد و مواظب [رفتار] خود باشد (نک: محمد بن نعمان (شیخ مفید)، الارشاد، ج ۲، ص ۴۲؛ جعفر بن محمد حلی، منیر الاحزان، ص ۱۶؛ ابوالفرح اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ج ۲، ص ۶۳؛ ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۶۶؛ ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۳۴؛ ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، ج ۳، ص ۲۶۹).

عبیدالله با درپیش گرفتن سیاست ایجاد رعب و وحشت، فضای سنگین و خفقان‌زده‌ای بر کوفه حاکم کرد. انتشار خبر سرکوبی افرادی که به مسلم (ع) کمک کردند، موجی از نگرانی را بین مردم به راه انداخت. فشار سیاسی عبیدالله به مردم، اسباب شکست فرستاده امام را فراهم آورد. بسیاری از کسانی که در ابتدا سنگ همیاری و بیعت را با آن جناب به سینه می‌زدند، یا پس کشیدند (نک: محمد بن نعمان (شیخ مفید)، الارشاد، ج ۵، ص ۴۲؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۴۸؛ ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الملوک والامم، ج ۵، بیروت: دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۱۲، ص ۳۳۵؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۴۱).

۲. مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ج ۱، ص ۴۵.

راه نجات از خطر (معجزه همدلی)

بدون شک، بهترین راه نجات در خطرهای همین یکدست بودن و همدلی است؛ برای همین، وجود نازنین پیامبر اکرم (ص) از همان ابتدا به آن سفارش می‌کردند و آن را در خطرات و سختی‌های جامعه جاهلی آن زمان موضوعی حیاتی و لازم می‌دانستند. رهبر عزیز هم در بیانی زیبا، راه نجات از خطرهای امروزه جامعه ما را در همین اتحاد و همدلی می‌دانند؛ ایشان می‌فرمایند:

پیغمبر وقتی که می‌آید برای تشکیل جامعه مورد نظر، شروع می‌کند جمع کردن گروهی به هم پیوسته متحد، دارای ایمان راسخ، از اعماق قلب مؤمن و معتقد به این مکتب. این جبهه از چه کسانی تشکیل شده؟ از مسلمانان استوار مؤمن معتقد نافذالقلبی که بتوانند در مقابله با خطرات کفر و آسیب‌های آن‌ها، همدل و یکدل ایستادگی کنند؛ کسانی که «لَا تَأْخُذْهُمْ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَّزِيمٌ»^۱ هیچ ملامت و ملامت‌کننده‌ای آن‌ها را از راه خدا برنمی‌گرداند. این‌ها در میان چه جامعه‌ای دارند زندگی می‌کنند؟ در میان جامعه جاهلی.

اگر بخواهند این جریان باریک، که به نام اسلام و مسلمین به وجود آمده، در میان آن جامعه جاهلی پرتعارض و پرزحمت باقی بماند، اگر بخواهد همین جمعیت و همین صف و همین جبهه نابود نشود، بایستی مثل پولاد آبدیده به همدیگر بتابند. این مسلمان‌ها را باید آن چنان به هم متصل و مرتبط کنند که هیچ عاملی نتواند این‌ها را از یکدیگر جدا کند. باید این‌ها را هرچه بیشتر به هم بچسبانند، هرچه بیشتر به هم بجوشانند و گره بدهند. مثل چه؟ مثل یک عده کوه‌نوردی که از یک راه صعب‌العبور کوهستانی دارند عبور می‌کنند... به این‌ها گفته می‌شود به همدیگر بچسبید، کمربندهایتان را به هم ببندید، جدا جدا و تک‌تک حرکت نکنید که اگر تنها ماندید، خطر لغزیدن هست...^۲



۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۱۳.
۲. سید علی حسینی خامنه‌ای، طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن.

این مثال کوه‌نورد خیلی جالب است: همرا چند نفر حرکت کردن و مسیر کوه را بالا رفتن، سختی‌هایی دارد و باید حال افراد دیگر را هم مراعات کنی؛ اما اگر خطری برسد، تو جان سالم به در خواهی برد. هرگز هیچ کوه‌نورد عاقل، تنهایی به دل کوه نمی‌زند؛ بلکه مشکلات همراهی و کار تیمی را به جان و دل می‌خرد تا این مسیر را در سلامت کامل پشت سر بگذارد. در زندگی هر کدام از من و شما هم همین است: در خطرهای هر کسی برای خودش گرفتاری‌هایی دارد، به دنبال کمکی و راه حل می‌گردد و شاید تحمل گرفتاری دیگران را نداشته باشد؛ اما اگر اهل همکاری و همدلی با دیگران باشد، این خطر را بهتر می‌تواند مدیریت کند و بار مشکلات تقسیم می‌شود و هرگز ضرر جدی به او نمی‌رسد. این هنر همراهی و قدرت همدلی است که راه حل منحصر به فردی برای پشت سر گذاشتن خطرهایی است که هر روزه و هر ساله به ما وارد می‌شود. برای اینکه مطمئن شویم راه نجات، فقط و فقط در همراهی و همدلی است، خاطرات اسارت اسیران عزیز ایرانی در عراق را بخوانیم. این خاطرات بسیار عجیب است و حتی نمی‌شود بعضی از آن‌ها را نقل کرد؛ ولی ما قدر این صبر و تحمل کردن‌های این اسطوره‌های مملکت خود را نمی‌دانیم. کتاب^۱، از یکی از کتاب‌های خاطرات بسیار عجیب اسراست. از سختی‌های اسارت زیاد شنیده بودیم؛ ولی این کتاب به نظر می‌رسد چیزی دیگر است:

عده‌ای از رزمنده‌ها در سال ۱۳۶۴ دوره‌های سخت آموزشی غواصی را می‌گذرانند. مأموریت آن‌ها حمله به جزیره ماهی و تصرف پل بین این جزیره و جزیره بوارین و آماده‌سازی زمینه برای تصرف آنجاست. عملیات آن‌ها ایدئاتی بود برای انجام عملیات والفجر ۸ فاو. هنگام عملیات حدود پنج شبانه‌روز بدون هرگونه آب و غذایی، در آب مخفی شده بودند. از فرط خستگی، چهار دست و پا می‌رفتند به طرف سنگ تدارکات عراقی‌ها. سرانجام اسیر می‌شوند. این هم ماجرای اسارتشان:

درب اتاقی را باز کردند و ما را با هل و فشار در اتاق جا دادند؛ در فضای ۶ در ۴ متر



شب پنجم: همدلی در خطر

که غیر از ما ده پانزده نفر، حدود شصت نفر دیگر هم بودند. اصلاً جای ایستادن برایشان به زور بود. ما هم به آن‌ها اضافه شدیم. تازه با چه حالی! چند تا قطع نخاعی کنار اتاق بودند. همه تقریباً مجروح و زخمی، دوسه نفر پایشان از زیر زانو قطع شده که نمی‌توانستند جمعش کنند و مجبور بودند دراز کنند. فضا بدون تهویه، جای نشستن به سختی پیدا می‌شد. زخم‌ها خون‌ریزی داشت و عفونت کرده بود. کتف یکی زخمی بود و شاید به عمق یک مشت خالی شده بود. دست چند نفر قطع شده بود. با این حال، یکی‌شان شوخی می‌کرد و دستش را می‌آورد که بقیه را بزند!

خیلی عجیب است که راوی این خاطره می‌گوید این‌ها با هم خیلی شوخی می‌کردند و همین یکدل بودن و همدلی، تنها راه تحمل این سختی‌ها بود.

به یک جمع هفتاد هشتاد نفری در هوای گرم، روزی یک پارچ آب می‌دادند که به هر نفر به اندازه‌ی ته استکان آب می‌رسید. هیچ‌کس اجازه‌ی خروج نداشت. فقط یک لامپ شصت وات روشن بود. شب و روز را نمی‌فهمیدیم. اجازه‌ی دست‌شویی رفتن نداشتیم. اتاق نگهداری اسرا هیچ دریچه‌ی هوایی نداشت. اگر فریاد می‌زدیم، با شلاق می‌آمدند به سراغمان و پیر و زخمی هم نمی‌شناختند.

در این اوضاع، بچه‌ها با هم شوخی می‌کردند و می‌خندیدند، زیارت عاشورا می‌خواندند و خم به ابرو نمی‌آوردند. عراقی‌ها تعجب می‌کردند و می‌آمدند چند نفر را بیرون می‌کشیدند و می‌زدند؛ ولی باز بچه‌ها ادامه می‌دادند.

دو ماه این طوری گذشت. آب دست‌شویی تا وسط اتاق و زیر پتوها آمده بود. یک روز سرباز عراقی یکی از اسرا را صدا کرد. وقتی بلند شد، از همه بدنش آب دست‌شویی می‌ریخت. سرباز حالش بد شد و برگشت. چند تا پزشک‌یار با ماسک آمدند؛ ولی وقتی این وضعیت را دیدند، فرار کردند. این وضعیت عجیب و اسفناک



تنها و تنها با کمک اهل بیت (ع) و زیارت‌های عاشورا و همدلی حول ابی‌عبدالله (ع) امکان‌پذیر بود. این معجزه همدلی بود که حتی وقتی از صلیب سرخ برای سرکشی می‌آمدند، می‌گفتند ما خیلی جاها سر می‌زنیم و می‌بینیم که این زندانی‌ها همدیگر را می‌زنند و می‌کشند؛ ولی شما از کجا آمدید؟ چطور تحمل می‌کنید؟ چطور با هم کنار می‌آیید؟

دست خدا

امروزه دشمن ما فهمیده است که رمز موفقیت و پیشرفت‌های ما در چیست؛ برای همین، می‌خواهد از راه‌های مختلف این همدلی را بزند. این خطر، خطر تازه‌ای نیست. مولای متقیان، علی (ع) در، به این نکته به زیبایی اشاره می‌کنند و زنگ خطر آن را به صدا درمی‌آورند: «فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْعَنَمِ لِلذَّبِّ»^۱ (دست خدا با جماعت است. از پراکندگی بپرهیزید؛ زیرا انسان تنها طعمه شیطان است؛ آن‌گونه که گوسفند تنها طعمه گرگ خواهد بود.) اگر گوسفندی از گله جدا شد، طعمه گرگ می‌شود. این هشدار جدی است. باید مراقب باشیم. داعش و جنایت‌های عجیب آن، نمونه خیلی روشنی از همین زرنگی ناجوانمردانه دشمن است: افرادی را که اسم خود را مسلمان می‌گذارند، به جان مسلمان دیگر می‌اندازند و کار به جایی می‌رسد که سر برادر خود را می‌برد و از آن فیلم می‌گیرد و به آن افتخار می‌کند! تصورش هم خیلی سخت است. اگر با هم نباشیم، نه تنها طعمه دشمن می‌شویم، بلکه گاهی یاریگر دشمن می‌شویم و در زمین او بازی می‌کنیم. یک نمونه شنیدنی از فریب خوردن و بازیچه دست دشمن شدن، ماجرای یکی از روضه‌خوان‌هاست. در کنار سفارت ترکیه در تهران، مسجد کوچکی وجود داشت. امام جماعت یا یکی از نمازگزاران آن مسجد می‌گفت:



روضه خوانی را دیدم که هر روز صبح روضه حضرت زهرا(س) را می خواند و به خلیفه دوم، ناسزا می گفت. به او گفتم: «تو چه اصراری داری که هر روز همین روضه را بخوانی و همان ناسزاگویی را تکرار کنی؟ مگر روضه دیگر بلد نیستی؟!» روضه خوان گفت: «روضه های دیگر را بلدم؛ ولی من یک بانی دارم که روزی پنج ریال به من می دهد تا این گونه روضه بخوانم.» بعد خصوصیات بانی و محل او را گرفتم. پیگیری کردم، دیدم بانی، یک کاسب است. ماجرا را به او گفتم؛ او گفت: «شخصی روزی دو تومان به من می دهد تا در آن مسجد، چنین روضه ای خوانده شود. پنج ریال آن را به آن روضه خوان می دهم و پانزده ریال آن را خودم برمی دارم.» بعد از پیگیری، معلوم شد که از طرف سفارت انگلستان روزی ۲۵ تومان برای این روضه خوانی مخصوص برای ایجاد اختلاف بین شیعه و سنی داده می شود که در نهایت، پنج ریال برای آن روضه خوان بیچاره می ماند.^۱ این ماجرا کاملاً روشن می کند که اختلاف و تفرقه یکی از راهبردهای اصلی دشمن برای تضعیف مسلمانان بوده و از برخی انسان های ساده لوح مانند همین شخص، سوءاستفاده می شود. این، حربه شیطان و شیطان صفتان است که این همدلی ها را بزنند و تفرقه ایجاد کنند تا به اهداف شوم خود برسند؛ لذا قرآن راه نجات را معرفی می کند: «واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا!»^۲ (همگی به ریسمان خدایی چنگ بزنید و هرگز پراکنده نشوید.) یعنی راه نجات شما همدل شدن در راه حق و پرهیز از تفرقه است. تاریخ این را بارها برای ما ثابت کرده است. وجود نازنین امام حسن مجتبی (ع) با همین مسئله مواجه بودند. وقتی که ده هزار نفر را در منطقه ای به نام نخيله برای مقابله با معاویه جمع کردند.^۳ معاویه، نامه ای خطاب به عبیدالله بن عباس نوشت و از او خواست تا دست از امام

۱. محمدی اشتهازی، داستان دوستان، ج ۱، ص ۱۴۴.

۲. آل عمران، ۱۰۳.

۳. بعد از شهادت امیرالمؤمنین (ع)، معاویه ده هزار نفر را برای سرکوب مردم عراق روانه کرد که چرا با امام حسن مجتبی (ع) بیعت کرده اید. بعد از شهادت امیرالمؤمنین (ع)، امام حسن مجتبی (ع) بر فراز منبر سخنرانی می کنند و از فضایل پدرشان و از اوضاع منطقه صحبت می کنند و درخواست بیعت از مردم می کنند و مردم با نیت های مختلف با ایشان بیعت می کنند. در چنین شرایطی، معاویه برای سرکوب مردم عراق حرکت می کند. امام حسن مجتبی (ع) نیز وارد صحنه می شوند و در مسجد کوفه یکی از مهیج ترین سخنرانی های را ایراد کرده و از مردم درخواست کمک می کنند؛ ولی همه ساکت هستند. تاریخ به وضوح نقل می کند که بعد از سخنرانی حضرت، هیچ کدام پاسخ ندادند و همه ساکت ایستادند. فقط عده ای از پیرمردان و باقی ماندگان از دوران سابق برخاستند و صحبت هایی کردند و از باب ناچاری همراه امام (ع) برای مقابله حاضر شدند. در مجموع ۱۲ هزار نفر حاضر شدند؛ در حالی که طرف مقابل ۱۵ هزار نفر نیرو داشت. با آن همه سخنرانی های مهیج امام (ع) و تحریکات صحابه قدیمی، بعد از چند مدت، تنها ۱۲ هزار نفر آماده شدند (مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۶۴۴).



بردارد و به او ملحق شود و در مقابل این کار، یک میلیون درهم بگیرد و نصف آن را هم نقداً پرداخت کرد. عبيدالله نیز فریب خورد و با جمعی از لشکریانش شبانه به معاویه پیوست و صبح لشکریان دیدند بی فرمانده شده‌اند.^۱ دشمن وقتی خود را در خطر دید، چنان با حربۀ خود توانست در بین این لشکر گسست ایجاد کند که امام مجتبی (ع) تنها ماندند و به صلح با معاویه مجبور شدند.

عزاداران حسینی، اگر امشب همه در خیمۀ امام حسین (ع) جمع شدیم، و در مجلس عزای او شرکت کردیم، باید فراموش نکنیم که دشمن می‌خواهد این همدلی‌ها نباشد و به دنبال ازبین بردن آن است. این همدلی نباید فقط در مجالس عزای باشد؛ بلکه باید در همه ابعاد زندگی مورد توجه قرار بگیرد تا این اتحاد و همدلی باعث دفع نفوذ دشمن در همه جا شود. الان بیماری کرونا به صورت خیلی جدی همه جوامع بشری را درگیر خودش کرده، مسئله اول دنیا شده، و باعث تغییر سبک زندگی مردم شده است. در همین وضعیت، برخورد با این بیماری در کشورهای مختلف با هم بسیار متفاوت است. در جوامعی که مردم با هم همدل شدند، توانسته‌اند در مقابله با آن موفق شوند و از این بیماری آسیب کمتری ببینند. البته این موضوع به توضیح زیادی احتیاج ندارد و هرکس که اندکی اهل رسانه باشد، به وضعیت ماسک‌دوزی‌ها و ماسک‌دزدی‌ها کاملاً آشناست! از کمک‌رسانی‌های مردمی تا پرستار و پزشکی که در کف میدان و در معرکه جان خودش را برای نجات من و شما به خطر می‌اندازد، این دقیقاً همان همدلی و ایثار در خطرها برای نجات از سخت‌ترین مشکلات است.

کرونا یکی از مشکلات و گرفتاری‌های دنیایی ماست. پس اگر ما با همدیگر همدل بشویم و با هم متحد باشیم، می‌توانیم در مقابل سخت‌ترین مشکلات هم بایستیم. پس نباید از نقش و تأثیرگذاری همدلی در موفقیت‌ها و نجات از گرفتاری‌ها و همچنین از حربۀهای دشمن در خصوص ازبین بردن همدلی و همبستگی غافل شد. یکی از جاهایی که دشمن روی آن متمرکز



۱. محمدبن نعمان (شیخ مفید)، الارشاد، ص ۳۵۳؛ ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۳۸؛ احمدبن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۴؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۴۲.

شب پنجم: همدلی در خطر

شده و به وسیله آن همدلی‌ها را از بین برده و باعث از هم‌گسستگی جامعه شده، سبک زندگی آپارتمان‌نشینی است که همسایه از همسایه خبر ندارد و بعضاً همدیگر را نمی‌شناسند. این یعنی چه؟ یعنی گسست، یعنی همان چیزی که دشمن می‌خواهد، یعنی اینکه تعداد زیادی خانواده ازدحامی از جمعیت را تشکیل بدهند، تجمعی را شکل بدهند و در کنار هم زندگی نکنند؛ ولی همه تنها باشند و کاری به همدیگر نداشته باشند و همه دچار تنهایی بشوند. همه این‌ها یعنی ازدحام تن‌ها و بدن‌هایی که به ظاهر در کنار یکدیگرزند. وقتی مدتی به این نوع زندگی خو کردیم، دیگر نمی‌فهمیم که هم‌نوع ما، هم‌شهری ما، همسایه ما و اقوام ما چه گرفتاری‌هایی دارد، چه مسائلی دارد؛ چه برسد به اینکه درصدد حل مشکل برآییم. در این وضع، جامعه انسانی به شدت شکننده می‌شود و کوچک‌ترین مشکل، آن را از پا درمی‌آورد. شاید بگویید ما ناچاریم در آپارتمان زندگی بکنیم و راهی جز این سبک زندگی نداریم؛ بله، درست است؛ اما ما باید این تهدید را به فرصت تبدیل کنیم و در همین آپارتمان از احوال هم‌باخبر باشیم و با هم همدل باشیم. از مشکلات و گرفتاری‌های یکدیگر خبر داشته باشیم و درصدد رفع آن برآییم. دورهمی‌های کوچک و مستمر باعث همدلی می‌شود و از همدیگر مطلع می‌شویم. همین چند وقت گذشته در روز عید غدیر اتفاق بسیار زیبایی افتاد: در بیشتر نقاط کشور، همه مردم جمع شدند و هرکس در حد توانش به دیگران طعام داد. یکی از دوستان تعریف می‌کرد که چند پرس غذا اضافه شد و در خانه همسایه بردم؛ ولی از من قبول نکرد و گفت که من هم غذای اضافه دارم. بعد این دوست من جمله‌ای گفت که خیلی برای من جالب بود: «حاج‌آقا، اگر هر روز این اتفاق می‌افتاد، چقدر زیبا بود.» هم این حس همدلی زیباست و هم اینکه دیگر کسی دچار سختی و گرفتاری نمی‌شود. اگر این ارتباط‌ها همیشگی باشد، چقدر آرامش به زندگی‌ها برمی‌گردد. این‌ها ثمرات و برکات این همدلی‌هاست؛ با وجود اینکه دشمن با تحریم‌ها و فشار اقتصادی و شایعه‌پراکنی، تلاش می‌کند این اتفاقات نیفتد و مردم را حول هم جمع نکند.



مراقبت ویژه

اگر بخواهیم این همدلی‌ها تقویت شود و قدرت بگیرد و دشمن نتواند در جامعه ما گسست ایجاد کند، باید تمامی تجمع‌های ملی و مذهبی خود را که دشمن به دنبال تضعیف آن است، پررنگ کنیم و آن‌ها را تقویت کنیم؛ چون دشمن از این تجمع‌ها که باعث همدلی می‌شود، هراس دارد. برای مثال، همین اربعین که همایش بزرگ‌ترین همدلی در دنیاست، با وجود برنامه ریزی‌های دشمن برای زدن آن، هر ساله با شکوه‌تر و بهتر برگزار می‌شود. امثال اربعین زیاد داریم: راهپیمایی‌های ملی، راهیان نور، اعتکاف، خدمات اجتماعی، رزمایش مواسات و... اما آنچه در این وضعیت و در این زمان، در ماه محرم و صفر، باید به آن توجه ویژه داشته باشیم، این است که دشمن می‌خواهد از وضع حاکم در کشور به سبب بیماری کرونا سوءاستفاده کند و مجالس امام حسین (ع) را کم‌رنگ کند؛ چون این مجالس به شدت بین عاشقان ابا عبدالله (ع) ایجاد همدلی می‌کند. ما هم ان شاء الله با توجه به توصیه رهبر معظم انقلاب و با رعایت تمامی توصیه‌های بهداشتی، با برگزاری مجالس روضه‌خانگی و تجمع‌های کم‌جمعیت، همدلی‌ها را زیر پرچم امام حسین (ع) تقویت می‌کنیم. لاقلاً این حال و هوای عزای سیدالشهدا (ع) را که هر ساله ما را دور هم جمع می‌کرد، در روضه‌های خانگی نگهداریم تا خانه‌های ما از بوی همدلی‌ها و هم‌نفسی‌ها در عزای سید و سالار شهیدان دور نشود.

کودک همدل

امشب شب آقازاده‌ای است که در خانه‌ای بزرگ شده است که همدلی را دائماً به چشم خود دیده است. او پسر امامی است که برای ازبین‌رفتن همدلی و اجتماع مسلمین، توهین‌هایی چون مذل المؤمنین را به جان خریدند و صلح کردند. امشب شب عبدالله بن حسن (ع) است. امشب برویم در خانه آن پسر کوچولویی که با وجود سن کمش، آن قدر معرفت به امامش پیدا کرده بود که حاضر نبود امامش را در این خطر تنها بگذارد و نتوانست حتی چند دقیقه



دوری از امامش را تاب بیاورد. بین شهدای کربلا هیچ شهیدی نیست که خودش با خون امامش ممزوج شده باشد؛ اما عبدالله بن حسن (ع) آن قدر به معرفت والایی رسید که نه تنها در آغوش مولایش شهید شد، حتی خودش هم با خون بدن حسین (ع) یکی شد. روضه امشب، همان روضه قتلگاه هست. نمی شود روضه عبدالله را خواند و حرفی از قتلگاه نزد. «وَقَدْ صَعَفَ عَنِ الْقِتَالِ... فَقَالَ (ع) بِسْمِ اللّٰهِ وَ عَلٰی مِلَّةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ اِلَى السَّمَاءِ» امام حسین (ع) دیگر توان ایستادن نداشتند که از جنگ باز ایستادند... سر مبارک را به سمت آسمان بلند کردند و شروع کردند با خدا مناجات کردن: «خدایا، خودت می دانی که این ها فرزند دختر پیامبرشان را می کشند...» کوفیان نامرد آرام آرام به سمت آقا هجوم آوردند.

خوب تصور کن: این از اوضاع ابی عبدالله (ع) در گودال! اما آن طرف در خیمه چه خبر است؟ تعبیری که در مقتل آمده، نشان می دهد که همه دارند صحنه گودال را نگاه می کنند. «فَخَرَجَ اِلَيْهِ عَبْدُ اللّٰهِ بْنِ الْحَسَنِ...» همین زمان بود که عبدالله از خیمه خارج شد. تا این صحنه را دید که همه به طرف عمو هجوم آورده اند، به سرعت دوید به سمت عمو. «فَلَحِقْتُهُ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ (ع) لِتَحْبِسَهُ فَاَمْتَنَعَ اَمْتِنَاعًا شَدِيدًا...» (بی بی زینب (ع) تا دید بچه دارد به سمت قتلگاه می دود، خودش را به عبدالله رساند. خیلی تلاش کرد که مانع رفتن عبدالله شود؛ اما این بچه بی تاب عمویش بود و صدا زد: «لَا اَفَارِقُ عَمِّي» (از عمویم جدا نخواهم شد). یک نامردی با شمشیر به امام حسین (ع) نزدیک شد تا خواست سر آقا را از بدن جدا کند، همین لحظه بچه خودش را به عمو رساند. صدا زد: «نامرد، تو می خواهی عمویم را بکشی؟» «فَاتَّقَاهَا يَدِيهِ فَبَقِيَتْ عَلَيَّ الْجِلْدِ مَعْلَقَةً» (دستش را سپر عمویش کرد. یک وقت دیدند که دست عبدالله به پوست آویزان شد). «فَنَادَى يَا عَمَّاهُ فَأَخَذَهُ وَ وَضَعَهُ اِلَيْهِ» (فریادش بلند شد: عموجان، مرا دریاب! حسین (ع) او را در آغوش کشیدند و بر سینه چسبانند). امام فرمودند: «یادگار برادرم، کمی صبر کن. به زودی به اجدادت ملحق می شوی.» عبدالله در بغل عموست و عمو دارد با برادرزاده حرف می زند. باز هم حرمه نامرد دست به کار شد. از همان تیرهایی که



شب پنجم: همدلی در خطر

برای زدن علی اصغر به کار برد، اینجا به طرف گلوی عبدالله فرستاد: «فَرَمَاهُ حَزْمَلَةً فَذَبَحَهُ...»
(بچه را در بغل عمو ذبح کرد).^۱



از حاکم بن‌ها، اجتماع دل‌ها

شب ششم: شیرین ترین شهد

ترس از مرگ دلیل ساده‌ای دارد: انسان دنیایش را آباد می‌بیند و آخرتش را ویران. هیچ عقل سلیمی هم دوست ندارد از آبادی به ویرانه پا بگذارد.

قرآن شهادت را معامله‌ای پرسود می‌خواند. بنابراین، حتی اگر کسی عاشق نباشد و فقط حسابگرانه بنگرد، جانِ رفتنی را به راه دوست می‌دهد و سود سرشار را نصیب خود می‌کند: «الْمُؤْمِنُ كَيْسٌ.»

همدلی و همبستگی، حتی با همین نگاه حسابگرانه، به نفع دنیای انسان است. همدلی ایثار و دلسوزی و کمک‌رسانی به همراه می‌آورد و دنیا را آباد می‌کند و البته، آباد شدن آخرت هم در گرو همین همدلی هاست.

تجربه تلخ مرگ با این نگاه زیبا شیرین می‌شود که انسان آبادیِ آخرتش را می‌بیند و حاضر می‌شود در راه آن آسایش ابدی، جان ببازد. قاسم بن الحسن (ع) با همین نگاه، در شب عاشورا حماسه سخن می‌آفریند و «أَحْلَىٰ مِنَ الْعَسَلِ» را شعار جاودانه عاشوراییان می‌سازد و در روز عاشورا، آن «بلای عظیم» را شهد جان خویش می‌کند.

عسل‌ها مات از شیرینی شهد شهادت‌ها
که «احلی من عسل»‌ها عاجزند از شرح مطلب‌ها

تلخ و شیرین

شب عاشورا، وقتی سیدالشهدا(ع) به یارانش فرمود: «همه ما فردا کشته می‌شویم»، قاسم بن الحسن(ع) به حضرت گفت: «عموجان، من هم شهید می‌شوم؟» حضرت سؤال قاسم را با سؤال، جواب داد: «قاسم جان، مرگ را چطور می‌بینی؟» او هم جواب داد: «احلی من العسل» (شیرین‌تر از عسل). گفت وگویی این‌ عمو و برادرزاده به اینجا که رسید، سیدالشهدا فرمود: «تو هم شهید می‌شوی بعد از بلایی سخت.»

چطور می‌شود مرگی که برای همه دشوار و تلخ است، پیش نوجوانی از عسل شیرین‌تر باشد؟ چطور همه از مرگ فراری‌اند و اصحاب عاشورا به آن مشتاق‌اند؟ مرگ، تجربه تلخ تنهایی هر انسان، برای قاسم نوجوان از عسل شیرین‌تر می‌شود! مرگی که خیلی‌ها از ترس، حرفش را هم نمی‌زنند. خیلی‌ها از ترس مرگ می‌میزند. در همین دوره شیوع کرونا، کسانی از ترس مرگ، سگته کردند و از دنیا رفتند.

حقیقت این است که تلخی مرگ را می‌فهمیم اما شیرینی شهادت را نه.

چرا مرگ برای ما تلخ و برای شهدای کربلا شیرین است؟ چرا شهدای دفاع مقدس برای



رسیدن به مرتبه شهادت از هم سبقت می‌گرفتند؟

شخصی از پیامبر (ص) پرسید: «چرا مرگ را دوست ندارم؟» پیامبر (ص) فرمود: «ثروتی داری؟» عرض کرد: «بله.» پیامبر (ص) پرسید: «از اموالت برای آخرت خرج کرده‌ای؟» عرض کرد: «نه.» ایشان (ص) فرمود: «به همین علت است که از مرگ می‌ترسی و دوستش نداری.»^۱ روزی کسی از ابوذر نیز همین را پرسید: «چرا از مرگ می‌ترسیم؟» و ابوذر کلام پیامبر را این‌طور برایش توضیح داد: «دنیا را آباد کرده‌اید و آخرتتان ویران است. طبیعی است هیچ‌کس دوست ندارد از جایی آباد به جایی ویران برود.»^۲

وضعیت افرادی که فقط به فکر زندگی همین چند روز دنیا هستند چنین است که اگر احساس کنند منافع مادی زندگی‌شان در خطر است، ترس همه و جودشان را می‌گیرد. خیلی از ما می‌ترسیم و مرگ را دوست نداریم، چون آخرت خوبی برای خود نساخته‌ایم.

طرف مقابل، کسانی‌اند که نه تنها از مرگ هراسی ندارند، بلکه به آن مشتاق‌اند. ببینید که امیرمؤمنان (ع) می‌گوید: «فرزند ابی‌طالب علاقه‌اش به مرگ بیشتر است از علاقه کودک شیرخوار به پستان مادر.»^۳

یکی از ویژگی‌های مهم اصحاب سیدالشهدا این بود که شوق شهادت داشتند. اینکه قاسم بن الحسن نوجوان می‌گوید مرگ برایش از غسل شیرین‌تر است، نشان می‌دهد نوع نگاه آن‌ها به زندگی و مرگ با نوع نگاه ما خیلی متفاوت است.

انس با خوبان

کسی که در دنیا به فکر آباد کردن قیامتش باشد، نه تنها مرگ را تلخ نمی‌داند، بلکه به آن مشتاق است؛ حتی تنهایی مرگ هم برایش تلخ نیست و به تعبیری اصلاً تنهایی ندارد. ما فکر می‌کنیم

۱. محمد بن علی ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، خصال، ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص ۶۹.
۲. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي دَرَّ قَمَّالٍ يَا أَبَا دَرَّ مَا لَنَا نَكْرَهُ الْمَوْتَ فَقَالَ لَأَنْتُمْ عَمَّرْتُمُ الدُّنْيَا وَأَخْرَجْتُمُ الْآخِرَةَ فَتَكْرَهُونَ أَنْ تُنْقَلُوا مِنْ عَمْرَانٍ إِلَى خَرَابٍ» (محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۵۸).
۳. سید رضی، نهج البلاغه، ص ۵۲، خطبه ۵.



تنهایی در هنگام مرگ برای همه است؛ در حالی که مطابق بعضی روایات، مؤمن هنگام مرگ تنها نیست، اهل بیت (ع) به او سر می‌زنند و تنهایی و ظلمت مرگ تبدیل به نور اُنس می‌شود. در روایتی آمده است که مؤمن تا لحظه‌ای که مرگش برسد، پیوسته از قیامت ترس دارد و نمی‌داند که خدا از او راضی است یا نه. وقت جان‌دادن که می‌بیند وقت جدایی از زن و فرزند و دارایی‌هایش است، همه وجودش را اندوه و حسرت پُر می‌کند. ملک‌الموت به او می‌گوید: «چرا ناراحتی؟! آدم عاقل که برای ازدست‌دادن چیزی بی‌ارزش و به‌دست‌آوردن گوهرهایی گران‌بها ناراحت نمی‌شود!» وقتی نگاه مؤمن به گوشه‌ای از درجاتی می‌افتد که خدا برایش در بهشت در نظر گرفته و جایگاهش را می‌بیند، مشتاق مرگ می‌شود.^۱

اگر در کربلا اصحاب حسین (ع) مشتاق مرگ بودند و اگر شهدای دفاع مقدس و شهدای کشورمان برای شهادت، از هم سبقت می‌گرفتند، دلیلش این است که زاویه دید متفاوتی داشتند. افق دیدشان آن قدر بود که لذت هم‌نشینی با پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) را می‌دیدند. روز عاشورا سیدالشهدا (ع) هرچه به شهادت نزدیک‌تر می‌شد، افروخته‌تر می‌شد. جوانان او بر سر شهادت، مسابقه می‌کردند. همه هم می‌دانستند که چند ساعت دیگر شهیدند. آن‌ها از هم سبقت می‌گرفتند؛ چون می‌فهمیدند برای چه آمده‌اند و کجا می‌روند.^۲

شوق شهادت

شاید بعضی‌ها فکر کنند این‌ها افسانه است. مگر می‌شود کسی مرگ را تلخ نداند و به آن مشتاق باشد؟! بگذارید از کربلا عبور کنیم و کمی درباره دوران خودمان حرف بزنیم. از عاشورا بیاییم به سمت تربیت‌شدگان عاشورا. اینکه می‌گوییم «تربیت‌شدگان عاشورا» برای این است که با مرور احوال رزمندگان دفاع مقدس و امثال آن‌ها، احساس می‌کنیم فرزندان حسین (ع) در طول تاریخ بوده‌اند و کربلا را بازآفرینی کرده‌اند.

۱. التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص ۲۳۹.

۲. پرتال امام خمینی (ره)، به نقل از کتاب ایثار و شهادت در مکتب امام خمینی (ره): imam-khomeini.ir/fa/c78_145116

یکی از همین شهدای نوجوان^۱ که بعد از گذراندن دوره آموزشی اش، اجازه جبهه رفتن به او نمی دهند، روزی پیش رئیس جمهور وقت، آیت الله خامنه ای، می رود و می گوید: «اگر من دوازده ساله اجازه حضور در جبهه ندارم، پس، از شما خواهش می کنم که دستور بدهید بعد از این روضه حضرت قاسم (ع) نخوانند.» چقدر سختی کشیدند و گریه کردند شهدای نوجوان دفاع مقدس تا پا به جبهه گذاشتند!

یکی از رزمنده ها تعریف می کند: «شهید مرحمت زاده دوازده ساله را دیدم که مهمات جابه جا می کرد. ازش سؤال کردم: «چطور آمدی اینجا؟» گفت: «با التماس.» پرسیدم: «این مهمات سنگین است. چطور بلند می کنی؟» گفت: «با التماس.» این رزمنده می گفت به شوخی بهش گفتم: «چطور شهید می شوی؟» لبخندی زد و گفت: «با التماس.»

این فرهنگ را از کجا گرفتند این بچه ها؟ از کربلا، از قاسم بن الحسن. عبارت مقتل این است که وقتی قاسم دید اباعبدالله (ع) اجازه میدان رفتن نمی دهد، دست و پای حضرت را می بوسید و گریه می کرد. به تعبیر ما، التماس کرد.

روز عاشورا، هرکسی برای رفتن به میدان، مقابل حضرت می آمد و اجازه می گرفت. قاسم بن الحسن آمد مقابل عمو. تا چشم حضرت به قاسم افتاد، در آغوشش گرفت و آن قدر گریه کردند که هر دو بی حال افتادند. لحظه ای بعد، قاسم عرض کرد: «عمو اجازه میدان می دهی؟» قاسم یادگاری امام مجتبی (ع) است و حسین (ع) با دیدنش یاد برادر می کند. مگر حسین (ع) می تواند دل بکند از پاره جگرش، یادگار حسنش؟! اجازه نمی داد. قاسم گریه می کرد، به دست و پای عمو بوسه می داد، آن قدر دور عمو گشت تا بالاخره حسین (ع) رضایت داد.^۲ کافی است کمی احوال شهدای دفاع مقدس را بخوانید تا ببینید اثر شهادت قاسم بن الحسن و شوق شهادتش با شهدای ما چه کرده بود: نوجوانی که هنوز ریش



۱. شهید مرحمت بالازاده، روز ۲۱ اسفند ۱۳۶۳ در عملیات «بدر» در جزیره مجنون شهید شد، در عملیاتی که شهید مهدی باکری هم در آن به شهادت رسید. (افکارنیوز، afkarnews.com)
 ۲. «فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اعْتَقَهُ، وَجَعَلَ يَبْكِيَانِ حَتَّى غَشِيَ عَلَيْهِمَا، ثُمَّ اسْتَأْذَنَ الْعَلَامَ لِلْخَرْبِ قَائِبِي عَقَّةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَأْذَنَ لَهُ، فَلَمْ يَزَلِ الْعَلَامُ يُعْتَلُّ بِتَدْبِيهِ وَرَجَلِيهِ وَتَسْأَلُهُ الْإِدْنَ حَتَّى أْذِنَ لَهُ...» (نک: خوارزمی، مقتل الحسين، ج ۲، ص ۲۷)

به صورت نداشت، مثل مادری که فرزند از دست داده، گریه می‌کند تا فرمانده اجازه بدهد و به میدان برود؛ دیگری شناسنامه خود را دست‌کاری کرده بود.

تجارتی پرسود

خدا درباره شهدا این‌طور می‌گوید: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَغَدَاءَ عَلَيْهِمْ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بَبَيْعِكُمْ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»^۱ شهید وارد معامله بسیار پرسودی با خدای متعال می‌شود، به تعبیر بازاری‌ها یک معامله بسیار شیرین.

فرض کنید در حاشیه بازار بزرگی، در قسمت دست‌فروش‌ها، آتش‌سوزی شده و بساط دست‌فروش‌ها یکی یکی در حال سوختن است. در این بین، تاجر بسیار پولدار ولی بامرامی می‌آید و به یکی از این دست‌فروش‌ها که تا دقایقی دیگر بساطش می‌سوزد و خاکستر می‌شود، می‌گوید: «آیا حاضری همه بساطت را به من بفروشی و در قبالش چند پاساژ و صدها دهنه مغازه با همه امکانات در وسط بازار بگیری؟»^۲ خب برای این دست‌فروش چه معامله‌ای پرسودتر از این؟! چه معامله‌ای شیرین‌تر از این؟! طبیعی است که باید این معامله برایش از عسل هم شیرین‌تر باشد.

قرآن کریم می‌فرماید که خدای متعال با شهدا وارد معامله می‌شود؛ معامله بر سر این جانی که دیر یا زود از دست می‌رود، جانی که معلوم نیست اجلش چگونه و کی است؛ تصادف است، غرق است، سگته است؟ این جان را می‌گیرد و در قبالش لذت ابدی و بی‌نهایت می‌دهد. خب چه معامله و تجارتی پرسودتر از این؟! اصلاً لازم نیست عاشق باشی، کافی است عاقل باشی. به تعبیر مقام معظم رهبری، «شهادت مرگ تاجرانه است.»^۳ «کسی که در راه خدا شهید می‌شود، در واقع بهترین حسابگری را دارد می‌کند، چون این [جان] که ماندنی نیست؛ مثل

تعبیر معروف 'روغن ریخته نذر امامزاده' است. خب این روغن ریخته است دیگر! اینکه ماندنی نیست. این را آدم نذر امامزاده بکند، خیلی باارزش است، خیلی زرنگی می‌خواهد. این زرنگی را شهدای ما داشتند که توانستند این جان از بین رفتنی را با خدای متعال معامله کنند.^۱ مؤمنان انسان‌هایی حسابگرند. بی‌جهت نیست که فرمودند: «الْمُؤْمِنُ كَيْسٌ»^۲ (مؤمن زیرک است.) می‌دانند اگر با خدا وارد معامله شوند، سود می‌کنند.

عیش مؤمنانه

بعضی‌ها فکر می‌کنند معنای دین‌داری این است که منافع دنیایی خودشان را به کلی فراموش کنند و فقط به فکر آخرت باشند و این خودش سوءتفاهم‌های دیگری به دنبال می‌آورد. فکر می‌کنند دین‌داری و تقوا مساوی است با ترک دنیا؛ در حالی که امام صادق (ع) فرمودند: «لَيْسَ مِمَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِآخِرَتِهِ وَ لَأَخِرَتَهُ لِدُنْيَاهُ»^۳ (کسی که دنیای خویش را به کلی برای آخرت ترک کند از ما نیست و همچنین کسی که آخرت خود را برای دنیایش.)

خدا و پیامبرش (ص) به دنبال این‌اند که منفعت و خیری به ما برسانند. پیامبر (ص) از ابتدای دعوتش، صحبت از رستگاری کرد که این رستگاری مربوط به هر دو عالم است. ایشان در دعوت «عشیره اقریین» تعبیر نابی در این باره به کار برده است: «يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَعْلَمُ شَأْبًا [شَبَابًا] مِنَ الْعَرَبِ جَاءَ قَوْمَهُ بِأَفْضَلٍ مِمَّا جِئْتُكُمْ بِهِ إِنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِأَمْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^۴ حضرت آمد تا امر دنیا و آخرت آن‌ها و همه مردم عالم را تأمین کند. دنیا و آخرت مردم با دین تأمین می‌شود. درباره ظهور هم همین است. قرآن کریم می‌فرماید: «ما مستضعفان را پیشوا و وارث قرار می‌دهیم.» سروری و قدرت و سعادت عموم مستضعفان در پیروی از دین و تحقق آن در زمین است. در دعای عهد می‌خوانیم: «و اعمر اللهم به بلادك



۱. دفتر حفظ و نشر آثار آیت‌الله العظمی خامنه‌ای: farsi.kha.me/ir/ewspart-i/dex?tid=2101

۲. دعوات راوندی، ص ۳۹.

۳. محمد بن علی ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۵۶.

۴. فرات کوفی، تفسیر فرات، ص ۳۰۰ و ۳۰۱.

و اُحی به عبادک»^۱ (خدایا با ظهور ولایت، شهرها را آباد کن). آبادانی شهرها از اولین نتایج حاکمیت و اجرای دین در جامعه و پیروی مردم از آن است.

بله، طبیعت دنیا سختی‌هایی دارد؛ ولی این سختی‌های طبیعی را نباید با بی‌دینی بیشتر کرد. خالق مهربان این عالم، راه بهتر زندگی کردن در این دنیا را به ما آموخته است. نه خودش و نه اولیایش به دنبال به سختی انداختن مردم و خراب کردن زندگی آنها نبوده و نیستند. اولیای او از افطار خود و فرزندان‌شان به فقیر و یتیم و اسیر می‌دادند و اسرا غالباً غیرمسلمان بودند. آنها ایثار می‌کردند تا دیگران را از رنج نجات دهند. حالا چطور می‌شود فکر کرد پیروی از ایشان دنیایمان را خراب می‌کند!؟

امیرالمؤمنین (ع) در اواخر حکومتش فرمود: «مَا أَضْبَحَ بِالْكَوْفَةِ أَحَدٌ إِلَّا نَاعِمًا إِنَّ أَدْنَاهُمْ مَنْزِلَةً لَيَأْكُلُ الْبُرِّ وَيَجْلِسُ فِي الظِّلِّ وَيَشْرَبُ مِنْ مَاءِ الْفِرَاتِ»^۲ (همه مردم کوفه اکنون وضعیت خوبی دارند. حتی ضعیف‌ترین افراد نان گندم می‌خورد، خانه دارد و از آب آشامیدنی خوب استفاده می‌کند). یعنی در همان حدود پنج سال حکومت الهی حضرت، در عین آن همه جنگ و گرفتاری، مشکل تغذیه و مسکن و آب سالم در کوفه حل شده بود. هر موقع اولیای الهی زمامدار امور بودند، دنیای مردم هم بهتر شد. پس این از یقینات است که دین فقط برای لذت آخرت ما نیست، بلکه لذت و خوشبختی و نفع ما در دنیا هم در گروی پیروی از حرف خدا و اولیایش است.

بگذریم از آن همه دستورها و راهکارهایی که برای افزایش رزق و روزی در دین صادر شده و از آن همه خواص دنیایی که برای برخی اعمال برشمرده‌اند.

قرآن کریم می‌فرماید: «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا * يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا * وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا»^۳ استغفار باعث می‌شود اموال و فرزندان و برکات زندگی شما بیشتر شود. در روایات آمده است که نماز شب باعث افزایش رزق و روزی، محبوبیت بین مردم و... می‌شود. گفته‌اند جوانی نزد شیخ حسن علی نخودکی

۱. محمد باقر مجلسی، زاد المعاد، ص ۳۰۳.

۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۹۹؛ محمد رضا حکیمی، الحیة، ترجمه احمد آرام، ج ۴، ص ۳۰۵.

۳. نوح، ۱۰ تا ۱۲.



اصفهرانی رفت و گفت: «سه قفل در زندگی‌ام وجود دارد و سه کلید از شما می‌خواهم. قفل اول این است که ازدواجی سالم می‌خواهم، دوم اینکه دوست دارم کارم برکت داشته باشد و سوم اینکه عاقبت به خیر شوم. شیخ نخودکی فرمود: «برای قفل اول، نمازت را اول وقت بخوان. برای قفل دوم نمازت را اول وقت بخوان و برای قفل سوم هم نمازت را اول وقت بخوان!»^۱ امثال این برکات دنیوی که برای برخی از اعمال ذکر شده، بسیار است. با همین نگاه برمی‌گردیم به میحث همدلی.

ارمغان دین

هم‌بستگی و همدلی که ارمغان دین و ارمغان کربلا برای زندگی ماست، آیا به نفع دنیای ماست یا به ضررمان؟ هر انسان عاقلی اگر با دید حسابگرانه تاجرانۀ منفعت طلبانه هم نگاه کند، یقیناً تصدیق خواهد کرد که همدلی و هم‌بستگی به نفع ماست و باعث آبادانی زندگی ما و بیشتر شدن لذت‌مان از زندگی خواهد شد. زن و شوهری که رابطه‌شان با هم خوب است و همدل‌اند، در زندگی‌شان موفق‌ترند و لذتشان بیشتر است یا آن زوجی که با هم اختلاف دارند؟! اصلاً با اختلاف، همه انرژی‌هایشان تحلیل می‌رود. مگر در روایات نیامده است که اگر دنبال رزق و روزی هستید، ازدواج کنید؟! رسول‌الله (ص) فرمودند: «الْتَمِسُوا الرِّزْقَ بِالنِّكَاحِ»^۲ (رزق را در ازدواج جست‌وجو کنید).

این همدلی و اجتماع، خودش باعث رشد مادی می‌شود. این قانون عالم است. همسایه‌هایی که با هم یکدل و همراه‌اند، همسایه‌هایی که هوای یکدیگر را دارند، صاحب زندگی بهتری هستند و محله‌شان ارزنده‌تر است در مقایسه با همسایگانی که همه با هم دعوا دارند و سایه همدیگر را با تیر می‌زنند و نه امنیت دارند و نه آرامش. آبادانی شهرها در گرو همدلی و هم‌بستگی مردم هر شهر با هم است. در فضای کلی جامعه هم همین‌طور



۱. پایگاه اطلاع‌رسانی حوزه: hawzah.net/fa/Magazine/View/6435/7907/102727
۲. حسن بن فضل طبرسی، مکارم الأخلاق، ص ۱۹۶. طبرسی این روایت را نیز ذکر کرده است: «وَقَالَ (ص): تَزَوَّجُوا النِّسَاءَ فَإِنَّهُنَّ يَأْتِيَنَّ بِأَمْوَالِكُمْ»

است. جامعه‌ای که در آن، همدلی و ایثار حاکم است و مردمش هوای همدیگر را دارند و بر اساس رحمت و رأفت با هم رفتار می‌کنند، یقیناً از جهت مادی، بهتر و بیشتر رشد می‌کند در مقایسه با جامعه‌ای که مردمش منتظر فرصتی‌اند برای فرو کردن خنجر به پشت دیگری یا کلاه گذاشتن سر دیگری و دنبال پر کردن جیب خودند و در شیشه کردن خون دیگران. زندگی در چنین جامعه‌ای جهنم است. اگر مردم جامعه‌ای به هم رحم نکنند، ارتباطشان با هم قطع و روابطشان سرد و ضعیف شود، این آغاز بدبختی و عقب افتادگی آن جامعه است. اشک نکند در چنین جامعه‌ای، منافع عموم مردم لگدمال می‌شود و در ازای آن، عدۀ بسیار کوچکی بزرگ می‌شوند و جیبشان پر پول می‌شود. طبق برخی آمارها، دارایی هشت نفر در دنیا برابر است با دارایی نصف مردم کل زمین! در حالی که در بسیاری از کشورهای آفریقایی یا همین یمن، در هر چند دقیقه، یک نفر بر اثر گرسنگی از دنیا می‌رود. این می‌شود محصول زندگی غیردینی.^۲ اما در مقابل، جلوه زندگی مؤمنانه و زندگی بر مدار دین و بر مدار حسین (ع) کمک کردن به فقیر از پشت در است تا فقیر از روی تو خجالت نکشد و باور اینکه: «من أصبح و لم یهتّم بأمر المسلمین فلیس بمسلم»^۳

هم دوستی

مرحوم سید جواد عاملی، صاحب، از شاگردان علامه سید مهدی بحر العلوم (ره) بود. شبی موقع شام، علامه بحر العلوم (ره)، سید را به منزلش احضار کرد. وقتی شاگرد به منزل استاد رسید، دید استاد کنار سفره نشسته و دست به غذا نمی‌زند. علامه بحر العلوم با خشم شاگرد را عتاب

۱. «جامعه اسلامی، بدون بهره‌مندی کشور از نهاد خانواده سالم، سرزنده و بانشاط، اصلاً امکان ندارد پیشرفت کند، بالخصوص در زمینه‌های فرهنگی، و البته در زمینه‌های غیر فرهنگی [هم]، بدون خانواده‌های خوب، امکان پیشرفت نیست. پس خانواده لازم است. حالا نقض نشود که شما می‌گویید در غرب خانواده نیست، پیشرفت هم هست. آنچه که امروز در ویرانی بنیاد خانواده در غرب روز به روز بیشتر دارد نمودارهایش ظاهر می‌شود، اینها اثرش را خواهد بخشید. هیچ عجله‌ای نباید داشت. حوادث جهانی و حوادث تاریخی این جور نیست که زودبازده و زوداثر باشد؛ این‌ها به تدریج اثر خواهد گذاشت، کمابینکه تا حالا هم اثر گذاشته. آن روزی که غرب به این پیشرفت‌ها دست پیدا کرد، در آنجا هنوز خانواده سر جای خودش بود» بیانات آیت‌الله خامنه‌ای در سومین نشست اندیشه‌های راهبردی، ۱۴ بهمن ۱۳۹۰؛ farsi.khamenei.ir/speech-content?id=18453

۲. آمار منتشر شده از سوی مؤسسه «اگسفا» نشان می‌دهد که شکاف درآمدی و نیز نابرابری در سطح جهان، به‌طرز معناداری افزایش پیدا کرده و دارایی هشت نفر از افراد متمکن دنیا، برابر با نصف جهان است؛ tabnak.ir/fa/news/657460

۳. «هرکسی کوشش نداشته باشد که خدمت به مردم مسلمان نماید، مسلمان نخواهد بود» (محمد بن علی ابن بابویه، علل الشرائع، ترجمۀ مسترجمی، ص ۱۳۱).



کرد: «سیدجواد! از خدا نمی‌ترسی؟! از خدا شرم نداری?!» شاگرد که متحیر مانده بود، تقصیر خود را از استاد جویا شد. ظاهراً خانواده‌ای در همسایگی سیدجواد عاملی هفت شبانه‌روز چیزی برای خوردن نداشتند، جز خرمایی که مرد خانواده در این مدت از بقال قرض می‌گرفت. روز هفتم دیگر بقال به او قرض نداده و او شرمنده شده بود. شاگرد از این ماجرا اظهار بی‌اطلاعی کرد. علامه او را این‌طور توبیخ کرد: «همه داد و فریادهای من برای این است که چرا اطلاع نداشتی؛ وگرنه، اگر باخبر بودی و کمک نمی‌کردی که مسلمان نبودی و یهودی محسوب می‌شدی!» سپس سینی غذای بزرگی را که آماده کرده بود، با مقداری پول به شاگرد داد تا به همسایه‌اش برساند.^۱

سید جلیل مسعودیان، از دوستان شهید بابایی، می‌گوید:

پنج یا شش روز به عید سال ۱۳۶۱ مانده بود. ساعت ده شب شهید بابایی به منزل ما آمد و مقداری طلا که شامل یک سینه‌ریز و تعدادی دستبند بود به من داد و گفت: «فردا به پول نیاز دارم، این‌ها را بفروش.» گفتم: «اگر پول نیاز داری، بگواز جایی تهیه کنم.» او جواب داد: «تو نگران این موضوع نباش. من قبلاً این‌ها را خریده‌ام و فعلاً نیازی به آنها نیست. در ضمن با خانواده‌ام هم صحبت کرده‌ام.» من فردای آن روز به اصفهان رفتم، آنها را فروختم و برگشتم. بعد از ظهر با او تماس گرفتم و گفتم که کار انجام شد. او گفت که شب می‌آید و پول‌ها را می‌گیرد. شهید بابایی شب به منزل ما آمد و از من خواست تا برویم بیرون و کمی قدم بزنیم. من پول‌ها را با خودم برداشتم و بیرون رفتیم. کمی که از منزل دور شدیم، گفت: «وضع مناسب نیست. قیمت اجناس بالا رفته. حقوق کارمندان و کارگران پایین است و درآمدشان با خرجشان نمی‌خواند و...» حدود نیم ساعت از همین حرف‌ها زد. بعد رو به من کرد و گفت: «شما کارمندها هم عیالوارید. خرجتان زیاد است و



شب ششم: شیرین‌ترین شهد

من نمی‌دانم باید چه کار کنم.» بعد از من پرسید: «این بسته اسکناس‌ها چندی است؟» گفتم: «صدتومانی و پنجاه‌تومانی.» پول‌ها را از من گرفت و بدون اینکه بشمارد، بسته پول‌ها را باز کرد و از میان آنها یک بسته اسکناس پنجاه‌تومانی درآورد و به من داد. گفتم: «این هم برای تو و خانواده‌ات. برو شب عیدی چیزی برایشان بخر.» اول قبول نکردم. بعد چون دیدم ناراحت شد، پول را گرفتم و پس از خداحافظی، خوشحال به خانه برگشتم. بعداً از دوستی شنیدم که همان شب پول‌ها را بین سربازان متأهل، که قرار بوده فردا برای مرخصی عید پیش زن و فرزندشان بروند، تقسیم کرده است.^۱

در جامعه‌ای که چنین فرهنگی حاکم باشد، فقیری باقی نمی‌ماند. در چنین جامعه‌ای کسی زیر دست و پا له نمی‌شود و سودش به همه می‌رسد. اگر همدلی و ایثار باشد، دیگر مطمئنی که هیچ وقت مضطر نمی‌شوی، هیچ وقت دغدغه پرداخت اجاره خانه سنگین نداری، هیچ گاه دغدغه تأمین جهیزیه دخترت را نداری؛ چون می‌دانی همه به با هم یکی هستند، درد تو درد دیگران هم هست و کسی دردمند نمی‌ماند. از امیرالمؤمنین (ع) نقل شده است: «مَنْ رَعَى الْأَيْتَامَ رُوْعَى فِى بَيْتِهِ»^۲ (کسی که یتیمان را سرپرستی کند، مردم فرزندان او را مراقبت و سرپرستی خواهند کرد).

اگر در حق ایتام دیگران خوبی کنیم و حقوقشان را حفظ کنیم، دیگران هم با فرزندان و نسل ما چنین رفتار خواهند کرد.

تازه این سودبری، علاوه بر آن همه تأکید آیات و روایات است که اگر در راه خدا انفاق کنی، از دیگری دستگیری کنی، قرض بدهی و گره از کار دیگری باز کنی، خدای متعال چندین برابرش را به تو برمی‌گرداند: «مَنْ ذَا الَّذِى يُقرِضُ اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللّٰهُ

يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»^۱ «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سَنَابِلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»^۲.

این‌ها، همه، وعده‌های قطعی خداوند قادر غنی است که در کتاب خود به‌طور قاطع فرموده صدقه و قرض را خودش جایگزین و بلکه چندین برابر جبران می‌کند: «قُلْ إِنْ رَّبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرْ لَهُ وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»^۳.

در روایتی امام رضا (ع) از رسول اکرم (ص) نقل کرده است: «اسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ»^۴ (با صدقه دادن، طلب رزق و روزی کنید). این‌ها، همه، قوانین این عالم است و شکی در آن نیست. در روایت زیبایی امام صادق (ع) به یکی از اصحابش به اسم حسین بن اَیْمَن می‌فرماید: «يَا حُسَيْنُ أَنْفِقْ وَ أَتَيْقِنُ بِالْخَلْفِ مِنَ اللَّهِ فَإِنَّهُ لَمْ يَبْخَلْ عَبْدٌ وَ لَا أُمَّةٌ يَنْفَقَتِ فِيمَا يُرْضَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا أَتَفَقَّ أَضْعَافَهَا فِيمَا يُسَخِّطُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ»^۵ (انفاق کن و مطمئن باش که خدا برایت جبران می‌کند. بدان اگر بنده‌ای بخل بورزد و آنجایی که باید، نبخشد، حتماً چند برابرش را در راه باطل هزینه می‌کند). این هم از قوانین عالم است. کوفیانی که حاضر نشدن حول محور امام (ع) اجتماع کنند و جان و مالشان را با خدا معامله کنند، وارد معامله با شیطان شدند و شد آنچه نباید می‌شد و کوفه دیگر رنگ خوشی به خود ندید و کارشان افتاد به دست امثال حجاج ملعون.

شاه راه همدلی

ما باید با تمام وجود باور کنیم که اگر می‌خواهیم سودی در همین عالم هم ببریم، راهش همدلی و قدم برداشتن در راه خداست. باید به یقین برسیم که: «أَحْسِنُ يُحْسِنُ إِلَيْكَ اِرْحَمِ

۱. بقره، ۲۴۵.

۲. بقره، ۲۶۱.

۳. سبأ، ۳۹.

۴. محمد بن علی ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، التوحید، ص ۶۸.

۵. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۴۳.



شب ششم: شیرین‌ترین شهد

ثُرَّحْمٌ قَقْلٌ خَيْرٌ أَتَدَكُرُ بِخَيْرٍ^۱ از هر دستی بدهی از همان دست می‌گیری. لذت و نفع خودت بیشتر می‌شود. اگر اهل خانواده و طایفه‌ای، اگر همسایگان و اهل محلی، اگر مردم شهری و جامعه‌ای، اگر امت و تمدنی با یکدیگر یکدست و همدل باشند، اهل رحمت و عطوفت با همدیگر باشند، در میانشان مهربانی و ایثار جاری باشد، زندگی با همهٔ سختی‌هایش برایشان شیرین می‌شود و می‌شود بهشت، بهتر رشد می‌کنند، سودشان بیشتر و بهتر و زندگی‌شان پربرکت‌تر می‌شود.

امشب شبِ قاسم بن الحسن، شب آقایی است که مدل ایثار و فداکاری او با همه متفاوت است، شب آقایی است که شجاعت حسنی‌اش تا قیامت در تاریخ ثبت شده است، آقایی که با یک جمله‌اش دل عمویش را برده.

شب عاشورا اصحاب دور ابا عبدالله حلقه زدند. هرکس با بیانی به حضرت ابراز ارادت و علاقه می‌کرد. یک وقت دیدند قاسم ۱۳ساله مقابل عمویش نشست. رو کرد به ابا عبدالله و

گفت: «یا عمّاه!» «عمو جان!» «وَأَنَا فِي مَنْ يُقْتَلُ؟» «آیا من جزو کشته‌شدگان فردا خواهم بود؟» نوشته‌اند ابا عبدالله در اینجا رقت کرد و به این نوجوان جوابی نداد. بعد حضرت از

خودش سؤال کرد، فرمود: «پسر بردارم، تو اول به سؤال من جواب بده تا بعد من به سؤال تو

جواب بدهم.» «كَيْفَ الْمَوْتُ عِنْدَكَ؟» (مردن پیش تو چگونه است؟) چه طعم و مزه‌ای دارد؟

عرض کرد: «یا عمّاه اُحْلَى مِنَ الْعَسَلِ» (از عسل برای من شیرین‌تر است.) گفت: «عمو جان

اگر به من بگویی که فردا شهید می‌شوم، مژده‌ای شیرین به من داده‌ای.» آقا فرمود: «أَيُّ و

اللّٰهُ فِدَاكَ عَمَّكَ إِنَّكَ لِأَحَدٍ مِّنْ يَّقْتُلُ مِنَ الرِّجَالِ مَعِيَ، اِمَّا بَعْدَ أَنْ تَبْلُغُوا بَيْلَاءَ عَظِيمٍ» (احسنت

قاسم! عمویت فدای تو بشود. تو هم یکی از کسانی هستی که همراه من شهید می‌شوی،

بعد از اینکه به بلای عظیمی دچار شدی.)^۲

۱. محمد بن احمد فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ج ۲، ص ۳۷۵.
امیرالمؤمنین علی (ع) فرموده است: «خوبی کن تا به تو خوبی کنند، رحم کن تا به تو رحم کنند، (دربارهٔ دیگران) نیکو بگو تا از تو به نیکی یاد کنند.»

۲. هاشم بن سلیمان بحرانی، مدینة معاجز الائمة (ع)، ج ۴، ص ۲۱۴.



اما ظهر عاشورا دیگر قاسم قرار ندارد. دل توی دلش نیست. آمد خدمت عمو: عموجان!

سرآمد طاقت و صبر و شکیم من اینجا بی‌علی‌اکبر غریبم

اجازه بده جانم را فدایت کنم. «استأذن الحسين في المبارزة فأبى الحسين أن يأذن له.» آقا فرمود: «قاسم نمی‌خواهم داغت به دلم بماند.» اجازه نداد. «فلم يزل الغلام يقبل يديه ورجليه حتى أذن له فخرج ودموعه تسيل على خديه.» یک‌وقت دیدند قاسم خودش را روی پاهای عمو انداخت. آن قدر دست و پای عمو را بوسید تا اجازه بگیرد.

بالاخره اجازه گرفت. در بعضی نقل‌ها آمده است: نامه پدرش، امام حسن، را آورد تا حضرت راضی شد. اما بمیرم برای آن لحظه‌ای که از سمت میدان صدایی رسید. «فَصَرَ بِهِ ابْنُ فُضَيْلٍ الْأَزْدِيُّ عَلَى رَأْسِهِ فَفَلَقَهُ فَوَقَعَ الْغُلَامُ لِرُجْوِهِ وَصَاحَ يَا عَمَّاهُ» (ناجیبی چنان ضربتی به سر قاسم زد که با صورت به زمین افتاد. صدا زد: عموجان به فریادم برس!) آقا رسید کنار قاسم. راوی می‌گوید گردوغبار به پا شده بود. «وَ انْجَلَّتِ الْعَبْرَةُ؛ فَإِذَا آتَا بِالْحُسَيْنِ (ع) قَائِمٌ عَلَى رَأْسِ الْغُلَامِ.» وقتی گردوغبار فرونشست، آقای غریب کربلا بالای سر جوان ایستاد. «وَ الْغُلَامُ يَفْحَضُ بِرِجْلَيْهِ.» دید این بچه دارد پا به زمین می‌کشد. جمله‌ای گفت که وقتی روضه خوان محضر آیت‌الله بهائی به این قسمت روضه می‌رسید، آقا می‌فرمود: «نخوان؛ من طاقت شنیدن ندارم!» چیست جمله آقا؟ فرمود: «عَزَّ وَاللَّهِ عَلَى عَمِّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ» (قاسم جان، چقد برای عمویت سخت است جلویش دست و پا بزنی و او نتواند برایت کاری کند!)^۱



شب هفتم: فرمانده دل‌ها

درگیری و برهم‌زدن همدلی سستی می‌آورد و اعتبار را می‌برد. این آموزه صریح قرآن است. دشمنی افکنی چنان ناپسند است که قرآن آن را یکی از هدف‌های شیطان برمی‌شمرد: به‌کمک شراب و قمار.

اما همدلی فقط انتزاعی نیست و باید آن را به‌کوچه و بازار برد. همدلی حتی در اقتصاد هم خود را نشان می‌دهد. اقتصاد را با عواملی از این دست می‌توان همدلانه کرد: رعایت حقوق مصرف‌کننده و تولیدکننده، مدارا با خریدار، تولید کالای باکیفیت، حمایت از تولید داخلی، ارزش نهادن به مفهوم کار، قیمت‌گذاری واقعی و منصفانه و پرهیز از کم‌فروشی. در یک کلام، اقتصاد مقاومتی یعنی همدلی در اقتصاد.

بازار نایکدلی با مفاهیم و پدیده‌هایی فراگیر همچون عاشورا و اربعین کساد می‌شود. قن‌داق خونین علی‌اصغر[†] خیمهٔ همدلی است برای همهٔ آزادگان جهان که ذبح کودکی شیرخوار را هرگز در قاموس خود نمی‌پسندند.

ای پارهٔ دلم، سرِ دستم تکان مخور
الان لب‌ت ز تیر سه پر آب می‌خورد

فرمانده دل‌ها

طارق ابن زیاد یکی از فرماندهان معروف لشکر اسلام در سال ۹۲ قمری به منطقه‌ای به نام اندلس در جنوب غربی اروپا حمله کرد.^۱

طارق بن زیاد برای پیروزی و موفقیت خود کار عجیبی انجام داد. وقتی به ساحل منطقهٔ اندلس رسید، به لشکریان خود اعلام کرد که برای ۲۴ ساعت آذوقه بردارند و دستور داد مابقی آذوقه‌ها و کشتی‌ها را آتش بزنند. بعد به لشکریان خودش گفت: «پشت سر شما دریای عظیمی هست که نه کشتی‌ای برای برگشت دارید و نه آذوقه‌ای برای بیشتر از ۲۴ ساعت. پس تمام تلاش خودتان را بکنید تا در این جنگ موفق شوید.» طارق بن زیاد شگردی را به کار برد تا لشکریان خودش را متوجه بکند که فقط باید پیروز این میدان بشوند تا بتوانند زنده بمانند. با این روش توانست اندلس را فتح کند و پایگاه اسلام را در آنجا راه اندازی کند. اما با فاصلهٔ حدود سی سال قبل، جنگ دیگری در اسلام در سال ۶۱ قمری به فرماندهی امام حسین (ع) اتفاق افتاد که هم خود امام کشته شد و هم خاندانش به اسارت رفت.



۱. کشورهای پرتغال و اسپانیای کنونی همان اندازهٔ سابق است.

در اینجا این سؤال مطرح است که کدام یک از این جنگ‌ها موفق‌تر بوده‌اند؟ کدام یک از این دو جنگ ماندگارتر شد؟ کدام یک از این دو جنگ مؤثرتر بود و پیروز واقعی میدان شد؟ امام حسین (ع) برخلاف طارق بن زیاد، فرمانده‌ای بود که هیچ‌گونه فشار و زوری را بر اصحابش تحمیل نکرد؛ بلکه شب عاشورا فضا را تاریک کرد و خطاب به اصحاب و یارانش فرمود: «این جماعت کوفی با من حسین کار دارند، هرکس می‌خواهد میدان را ترک بکند، آزاد است. می‌تواند از فرصت استفاده بکند و به خانه‌اش برگردد. من بی‌عتم را از شما برداشتم.» این را امام معصوم می‌فرماید؛ یعنی اگر کسی می‌رفت، تکلیفی نداشت. حتی امام متذکر شد که اگر اینجا بمانید، فردا همه کشته خواهید شد. اما تا امام (ع) این حرف‌ها را زد، یاران و اصحاب یکی یکی بلند شدند و شروع کردند به حرف زدن. اولین نفر وجود نازنین ابوالفضل العباس (ع) عرض کرد: «حسین جان، ما از تو دست برداریم تا بعد از تو زنده بمانیم؟ خدا نکند چنین روزی را ببینیم.» سپس دیگر برادران و فرزندان امام به حمایت از امام بلند شدند و اعلام آمادگی کردند.

مسلم بن عوسجه عرض کرد: «یابن رسول الله، اگر شما را تنها بگذاریم، فردای قیامت جواب خدا را چه بدهیم؟ به خدا قسم تا شمشیر دارم، با آن مبارزه می‌کنم. اگر سلاح نباشد با سنگ مبارزه می‌کنم و اگر چیزی در دست نداشته باشم، در مقابل دشمن می‌ایستم تا در رکاب شما جان بدهم.» سعید بن عبدالله حنفی می‌گوید: «حسین جان، به خدا قسم اگر بدانم که در راه تو کشته می‌شوم و دوباره زنده می‌شوم و در آتش سوزانده می‌شوم و خاکسترم را به باد می‌دهند و هفتاد بار با من چنین بکنند، باز هم از تو جدا نخواهم شد.»^۱

۱. پس از سخنان صریح و آزادمنشانه اباعبدالله (ع) در میان یارانش در شب عاشورا، مبنی بر اینکه آن‌ها کشته خواهند شد و هرکس می‌خواهد برود، می‌تواند برود، یاران مخلص امام (ع) یکی یکی بلند شدند و مراتب وفاداری و اخلاص خود را به حضرت (ع) نشان دادند. ابتدا عباس بن علی (برادر رشیدش) به امام (ع) عرض کرد: «برای چه دست از تو برداریم؟ برای اینکه پس از تو زنده بمانیم؟ خدا نکند هرگز چنین روزی را ببینیم!» آن‌گاه برادران امام و فرزندان و برادرزادگان او و فرزندان عبدالله بن جعفر (فرزندان حضرت زینب) به پیروی از عباس یکی یکی از دیگری، سخنان مشابهی گفتند. طبعاً امام (ع) از این همه وفاداری و پایمردی و شهادت در انتخاب بهترین راه و بهترین سرنوشت شاد شد. آن‌گاه روی به فرزندان عقیل کرد و فرمود: «یا تنی عقیل! خشیتکم من القتل یمسلم، اذ هبوا قد اذنت لکم» (افتخار شهادت مسلم برای خاندان شما کافی است، اینک من به شما اجازه می‌دهم که بروید و از این وادی پرخطر خود را نجات دهید). آن‌ها عرض کردند: «مردم چه می‌گویند؟! می‌گویند ما بزرگ خاندان و سالار و افتخار خود و عموزادگان خود را که بهترین مردم بودند، در جنگال دشمن رها کردیم؛ بی‌آنکه با آن‌ها به طرف دشمن تبری رها کنیم یا با نیزه‌های خویش زخمی برد دشمن وارد سازیم یا شمشیری علیه آنان به کار ببریم! نه، به خدا سوگند! چنین نمی‌کنیم، بلکه جان خود و اموال و اهل خود را فدای تو می‌سازیم و در کنار تو جهاد می‌کنیم و راه پرافتخار شهادت را می‌پیمایم که تو



اگر تاریخ جهان را ورق بزنید، نمی‌توانید جریانی را شبیه جریان شب عاشورا پیدا کنید که این‌گونه پای فرمانده و مقتدای خود وفادارانه ایستاده باشند؛ چنانچه خود حضرت (ع) فرمودند:

«فَإِنِّي لَأَعْلَمُ أَضْحَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَضْحَابِي وَلَا أَهْلًا تَيْبٌ أَبْرَ وَلَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي»^۱

طارق در زمانی فرمانده لشکر اسلام بود و امام حسین (ع) در زمان دیگر؛ اما تفاوت بین این‌ها، این است که طارق فرمانده بر تن‌ها بود و امام (ع) فرمانده بر دل‌ها. نام طارق فقط به عنوان فاتح اندلس ثبت شد؛ اما امام حسین (ع) فاتح دل‌ها شد و الگویی برای سرتاسر تاریخ. اباعبدالله (ع) توانست با نفوذ در دل‌ها، چنان همدلی و انگیزه مشترکی به وجود بیاورد که قریب به هزار و چهارصد سال در دل‌ها ماندگار شده است؛ ولی در مقابل، نامی از آن لشکر سی‌هزار نفری به ظاهر قدرتمند، ولی با انگیزه‌های متعدد، برده نمی‌شود. این موضوع قدرت همدلی را می‌رساند.

پیروان حسین (ع)

البته در مرحله پایین‌تری از خود امام حسین (ع)، دوستداران حضرت هم همین‌گونه عمل می‌کنند. امام خمینی به عنوان فرزندی از فرزندان امام حسین، همین‌گونه بر دل‌ها حکومت کرد و قدرت همدلی را به جهانیان نشان داد. همه اقشار مردم را در هدفی مشترک همدل کرد و هشت سال در مقابل دشمن ایستادگی کردند. شب عملیات کربلای چهار یکی از فرماندهان به نام شهید حاج حسین بصیر همان کاری را کرد که امام حسین (ع) شب عاشورا انجام داد.

بی‌سیمچی حاج حسین بصیر می‌گوید:

پیش‌از آن هستی. زندگی پس از تو ننگ‌مان بادا! «سپس مسلم‌بن عوسجه به پا خاست و گفت: «آیا تو را در این شرایط در حلقه محاصره دشمن رها کنیم و برویم؟ در پیشگاه خدا برای تنها گذاردن تو چه عذری داریم؟ به خدا سوگند از تو جدا نخواهم شد تا نيزه خود را در سينه آن‌ها فرو برم و تا قیضه این شمشیر در دست من است، بر آتان حمله می‌کنم و اگر سلاحی نداشته باشم که با آن پیکار کنم، با سنگ بر آتان حمله کنم، تا آنجا که همراه تو جان بسپارم.» پس از او شجاع دیگری به نام «سعید بن عبدالله حنفی» به پا خاست و ضمن بیان وفاداری خود، گفت: «نه، به خدا سوگند هرگز تو را رها نخواهیم ساخت تا خداوند را گواه بگیریم که حرمت پیامبر اکرم (ص) را در غیاب او در حق تو رعایت کردیم. به خدا سوگند اگر بدانم که در راه تو کشته می‌شوم و دگر باز زنده می‌شوم و در آتش سوزانده می‌شوم و خاکسترم را به باد می‌دهند و هفتاد بار، با من چنین می‌کنند، باز هم هرگز از تو جدا نخواهم شد تا در رکاب تو جان دهم. پس چرا چنین نکنم؟ در حالی که کشته شدن فقط یک بار است و پس از آن کرامتی جاودانه است که پایانی ندارد.» پس از او، یاران نامدار امام (ع) زهیر بن قین و گروه دیگری از اصحاب، سخنان حماسی همانندی بر زبان جاری ساختند. (محمد باقر دهدشتی بیهانی، *الدمعة الساکية*، ج ۴، ص ۲۷۱؛ محمد تقی لسان‌الملک، *ناسخ التواریخ*، ج ۲، ص ۱۵۸ تا ۱۵۹. بخشی از این ماجرا در ارشاد مفید، ص ۴۴۳ تا ۴۴۴ آمده است.)

۱. شیخ مفید، *الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، ج ۲، ص ۹۱. «خطبة الإمام الحسين (ع) بأصحابه فی کربلاء قبل عاشوراء»



حاج حسین، مثل شب عاشورا که امام حسین(ع) ایستاد و با یارانش در دل شب اتمام حجت کرد، بلند شد و ایستاد و گفت: بچه‌ها، امشب، عاشورای امام حسین است، ما داریم امتحان می‌شویم، آمده‌ایم که به تکلیف خودمان عمل کنیم. بچه‌ها امشب هوا خیلی سرد است، عملیات سخت و نفس‌گیر است، با موقعیت خاص شلمچه، شاید یک نفر هم برنگردیم.

ما خیلی وقت است که با هم هستیم؛ اما تا ساعاتی دیگر فرق دارد، هرکسی ذره‌ای شک در دلش دارد، ترس دارد، منتظر دارد، بچه‌اش منتظر است، زنش منتظر است، پدر و مادر پیر دارد، خواهر و برادر بی‌سرپرست دارد. دلش جایی گیر است... حاج حسین وسط صحبتش یک دفعه گفت: بچه‌ها فانوس‌ها را خاموش کنید. فانوس‌ها یکی‌یکی خاموش شد و کانال سراسر تاریک شد. چشم، چشم را نمی‌دید.

حاج حسین ادامه داد: بچه‌ها الان دیگر اینجا تاریک است، ما هم همدیگر را نمی‌بینیم. من دارم می‌روم. ده دقیقه دیگر برمی‌گردم. من وقتی آمدم، باید ببینم چند نفر از شما مانده‌اید که تصمیم بگیرم باید چکار بکنم.

حاج حسین که گفت باید چکار بکنم، ناگهان کانال منفجر شد. گریه سراسر کانال را گرفت. مگر بچه‌ها گذاشتند که حاج حسین بصیر برود و ده دقیقه دیگر برگردد؟

فانوس‌ها یکی‌یکی روشن شدند، یکی از وسط بچه‌ها بلند شد و گفت: ما باید همدیگر را ببینیم. ببینیم کسی از این گردان عاشورایی حاج حسین هست که پشت کند به امام حسین. شروع کرد به خواندن نوحه امام حسین. گریه بچه‌ها لحظه به لحظه شدت می‌گرفت.

حاج بصیر گریه می‌کرد. گریه هیچ‌کسی را امان نمی‌داد. حاج حسین دوباره گفت: من می‌دانم که شما آن قدر اهل معرفت‌اید که هرگز پا پس نخواهید کشید. وقتی امام حسین(ع) شب عاشورا با یارانش اتمام حجت کرد، عباس فقط گفت نباشم اگر نباشی! فقط فکر و ذکرش حسین بود؛ امامش! ما آمده‌ایم اینجا همین را ثابت کنیم، باز صدای ضجه بچه‌ها اوج



می‌گرفت؛ آن قدر که من احساس کردم همه از بس گریه کرده‌ایم، بی‌حال شده‌ایم. دعای تو سل را خواندیم و حرکت کردیم.^۱

فرمانده دل‌ها یا تن‌ها؟

این فرماندهی، فرماندهی مبتنی بر فتح دل‌هاست، مبتنی بر نزدیک کردن دل‌هاست و این اجتماع و همدلی قدرتی می‌آفریند که می‌تواند کوه‌ها را جابه‌جا کند. وجود نازنین امام صادق (ع) چقدر زیبا این دو نوع فرماندهی، یعنی فرماندهی بر تن‌ها و فرماندهی بر دل‌ها را بیان می‌کند و می‌فرماید: «أَمَّا عَلِمْتَ أَنَّ إِمَارَةَ بَنِي أُمَيَّةَ كَانَتْ بِالشَّيْفِ وَ الْعَشْفِ وَ الْجَوْرِ» (بنی امیه با زور و شمشیر و ستم بر مردم فرماندهی می‌کنند.) «وَ أَنَّ إِمَارَتَنَا بِالرَّفْقِ وَ التَّأَلُّفِ وَ الْوَقَارِ وَ التَّقِيَّةِ وَ حُسْنِ الْخُلُطَةِ وَ الْوَرَعِ وَ الْإِجْتِهَادِ» (ما اهل بیت با مدارا و مهربانی با متانت و چشم‌پوشی با معاشرت نیکو و با پاکدامنی و تلاش بر مردم فرماندهی می‌کنیم).^۲

امام صادق (ع) می‌فرماید: «ما اهل بیت افراد را با زور گرد خود جمع نمی‌کنیم، ما اهل بیت کسی را در منگنه و سر دوراهی قرار نمی‌دهیم؛ به خاطر همین است که هرکسی در مسیر اهل بیت قدم می‌گذارد، تا پای جان ایستادگی می‌کند و از مسیر انحراف پیدا نمی‌کند؛ چون کسانی که اهل بیت بر دل آن‌ها فرماندهی می‌کند، با هم همدل می‌شوند و این رمز ماندگاری آن‌هاست.»

تاریخ به ما نشان می‌دهد که این دو نوع مدیریت، این دو نوع فرماندهی بر انسان‌ها همیشه بوده و در آینده هم خواهد بود. بعضی بر تن‌ها فرماندهی می‌کنند و بعضی بر دل‌ها. بعضی تن‌ها گرد هم جمع می‌شوند و شلوغی و ازدحامی از جمعیت را ایجاد می‌کنند؛ ولی انگیزه‌هایشان با هم متفاوت است و بعضی دل‌ها با نیتی واحد گرد هم جمع می‌شوند و همدلی و اتحاد ایجاد می‌کنند و قدرتمندانه در راه اهداف خود قدم برمی‌دارند.



بهترین مثال برای درک بهتر این دو نوع فرماندهی و ایجاد همدلی، هشت سال دفاع مقدس است. یک نوع فرماندهی، فرماندهی صدام است که با حمایت مستقیم و غیرمستقیم هشتاد کشور دنیا و داشتن بهترین تجهیزات نظامی، با ما وارد جنگ شد. در آن زمان شوروی سابق، ۸۵ درصد تجهیزات نظامی صدام را تأمین می‌کرد.^۱ با تمام این اوضاع نیروهای انسانی و نظامی خود را با تهدید، تطمیع و با زور وادار به جنگ با ایران کرد. هرکسی به سربازی نمی‌رفت، او را اعدام می‌کرد، هزاران نفر از مردم عراق از ترس، به مبارزه با ایران می‌پرداختند تا مبادا در کشور خود به دست فرمانده خود کشته شوند.

یک نوع فرماندهی هم، فرماندهی امام خمینی (ره) بود که با کمترین قوای نظامی و کمترین تجهیزات نظامی جنگید. در ابتدای جنگ فرماندهان نظامی می‌گفتند: «ما توان مقابله با صدام را نداریم»^۲ و باید آنچه می‌خواهد، به او بدهیم تا بتوانیم خود را تقویت کنیم؛ ولی امام (ره) فرمود: من هم با همین مردم و با همین جوان‌ها در مقابل صدام می‌ایستم. او توانست با مدیریت الهی‌ای که داشت و با الگوگیری و تأسی از امام حسین (ع) فرمانده دل‌ها شود و همه را متحد و همدل و یکدل کند که همهٔ مردم از اقشار مختلف، هشت سال تمام با عشق و علاقه و با همدلی و یکدلی سربازی کردند و در مقابل دشمن ایستادند. پدران پیری که جلوتر از فرزندان جوان در میدان نبرد ایستادند، مادران مهربانی که فرزندان خودشان را لباس رزم پوشاندند، از زیر، رد می‌کردند و آن‌ها را روانهٔ جبهه می‌کردند.

جوانی مانند شهید مهدی زین‌الدین رتبهٔ چهار کنگور پزشکی در کشور می‌شود^۳ و این

۱. هشتاد کشور تجهیزکنندهٔ صدام در جنگ با ایران (پایگاه مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تاریخ انتشار: ۱۴۰۴، ۳۱ شهریور ۱۳۹۴، ۲۲ سپتامبر ۲۰۱۵، کد خبر: ۹۹)

شوروی، تأمین‌کنندهٔ ۸۵ درصد تسلیحات عراق در جنگ با ایران، کد خبر: ۳۰۶۳۸۴، تاریخ انتشار: ۲۹ مهر ۱۳۹۷، ۱۴۰۴، ۱۲ اکتبر ۲۰۱۸، خیرگزاری دفاع مقدس.

۲. این حادثهٔ ژربرکت [جنگ هشت‌ساله و دفاع هشت‌ساله]، این حادثهٔ عظیم و در شکل معمولی ما آدم‌های ساده و سطحی‌نگر، واقعاً باورنکردنی در کشور ما اتفاق افتاد؛ یعنی ما اول جنگ هیچ چیز نداشتیم. من به شما عرض کنم، ما هیچ چیز نداشتیم؛ دست خالی، سلاحمان هم کم بود، هم ناقص بود، هم خارج از دسترس بود. برخی از اقلام موجود را [هم] که در انبارهای ما وجود داشت، تا مدت‌ها بعد از شروع جنگ به معرض استفاده نیاورده بودند، بیانات در مراسم شب خاطرهٔ دفاع مقدس (۳ خرداد ۱۳۹۶).

۳. مادر شهید زین‌الدین عنوان کرد: «پس از اینکه مهدی از دبیرستان اخراج شد، خدمت آیت‌الله مدنی (ره) رسید و ایشان اقدام وی را تأیید کرد، آیت‌الله مدنی به مهدی گفت که تغییر رشته بدهد و در رشتهٔ طبیعی به ادامهٔ تحصیل بپردازد. مهدی با تغییر رشته از ریاضی به طبیعی به ادامهٔ تحصیل پرداخت و در کنگور شرکت کرد که در رشتهٔ پزشکی دانشگاه شیراز، با رتبهٔ چهار پذیرفته شد؛ اما به دلیل حضور در جبهه‌های حق علیه باطل، حفظ ناموس و میهن خود را اقدام به تحصیل قرار داد. (qomnews.ir/report/34419)

موقعیت بسیار مهم در زندگی را رها می‌کند و وارد جبهه‌ها می‌شود و می‌گوید که رهبر کبیر انقلاب می‌فرماید الان جبهه‌ها به جوان‌ها نیاز دارد.

این فتح قلب‌ها برای کوچک و بزرگ، فرمانده و بسیجی و همه صادق بود. یکی از رزمندگان تعریف می‌کند یک نوجوان شانزده‌ساله را به اورژانس آوردند، هنوز از پیکر مطهرش دود بلند می‌شد. بدنش سوخته بود و چهره‌اش تشخیص دادنی نبود؛ ام‌الب‌هائش آیات، می‌خواند و برای سلامتی امام خمینی دعا می‌کرد....

یک مجروح دیگر را هم آوردند که از هم دریده شده بود. از او پرسیدم: دردت شدید است؟! گفت: خوشحالم که به امام خمینی درد نمی‌رسد....^۱

رمز پیروزی

امام خمینی (ره) با همدل کردن مردم و به‌وسیله قدرت همدلی و نفوذ در دل‌ها، توانست در مقابل صدام تا دندان مسلح بایستد و او را شکست بدهد و حادثه‌ای را در تاریخ رقم بزند که ماندگار بشود. این است قدرت و توانایی همدلی.^۲

همدلی قدرت آفرین است. اگر شخصی، اگر خانواده‌ای، اگر مجموعه و تشکیلاتی، اگر امت و جامعه‌ای دنبال رسیدن به قدرت هستند، می‌بایست همدلی را بین خودشان زیاد کنند. تفرق و نزاع و ازهم‌گسستگی موجب ضعف و فشل شدن می‌شود. می‌فرماید: «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»^۳ اگر با هم نزاع کردید، فشل می‌شوید، سست می‌شوید، ابهت و اعتبار و قدرتان از بین می‌رود. شما دیده‌اید در مسائل سیاسی، اگر جناح و گروهی دچار نزاع و چندقدرتگی شوند، یقیناً شکست می‌خورند. در کار فرهنگی و اجتماعی اگر گسست و شکاف بین افراد باشد، هیچ کاری پیش نمی‌رود؛ اگر بین

۱. گروه پژوهشگران، روایت مقدس، ص ۱۳۱.

۲. وقتی امام گفت: «جزایر مجنون باید حفظ شود.» همه همدل و هم صدا شدند. (گزارش دادیم. اختلاف نظر فرمانده‌ها و یگان‌ها را به امام رساندند. امام تصمیم گرفت و فرمان معروفش را فرمود که: «جزایر مجنون باید حفظ شود.» همه چیز وارونه شد. یعنی همه همدل و هم صدا شدند. قدرت ما هم بیشتر شد تا هرچه سریع‌تر جاده را تمام کنیم.)

۳. انفال، ۴۶.



افراد خانواده اختلاف و نزاع باشد، قدرت مدیریت پدر، قدرت اقتصادی خانواده، قدرت تربیتی خانواده ضعیف می‌شود. در مسائل نظامی، اگر بین نیروهای مدافع منطقه‌ای اختلاف بیفتد، کار همه آن‌ها ساخته است. امت اسلامی مادامی که متحد باشند، سربلند و پیروز و قدرتمند هستند. گاهی اوقات یک ملت همدل با دست خالی کاری می‌کنند که یک ارتش تا دندان مسلح نمی‌تواند انجام دهد. انقلاب اسلامی ما بدون اتکا بر هر سلاحی، با همدلی مردم که از الطاف خدای متعال و به برکت همین روضه‌ها بود، پیروز شد و شاه و قدرت‌های حامی‌اش با تمام امکانات مادی‌شان نتوانستند کاری کنند. تارهای نازک عنکبوت وقتی کنار هم قرار می‌گیرند، جلوی گلوله آهنین را می‌گیرند.

همین حالا هم همدلی مردم زیر پرچم سیدالشهدا(ع) را در عصر حاضر ببینید؛ خدای متعال با اربعین دارد در عالم چه کار می‌کند. اربعین مظهر همدلی و اجتماع قلوب مؤمنین شده است. این اجتماع قلب‌ها بر مدار حسین، چه قدرتی به اسلام و مکتب اهل بیت(ع) داده است. حدود بیست میلیون انسان با سلیقه‌های مختلف، با نگاه‌ها و نگرش‌های مختلف از سرتاسر عالم حول محور امام حسین(ع) با انگیزه مشترکی همدل و همراه می‌شوند و خار چشم شیاطین می‌شوند. این اجتماعات برای جهانیان بهت‌آور است. در دنیا نظیر ندارد. مردم دو کشوری که هشت سال با هم جنگیدند، این‌طور با هم همدل و متحد شده‌اند، سر دعوت و میزبانی از قاتلین فرزندان خویش رقابت می‌کنند! یک سال دست‌فروشی می‌کند و پول جمع می‌کند تا بتواند با افتخار، آن را به پای زائر ابا عبدالله(ع) بریزد. بدون هیچ تعلقی همه هستی خود را در این راه فدا می‌کند. «ارواحنا، اولادنا، اجسادنا لک الفداء یا حسین»، زائران زن و بچه‌های خود را آواره بیابان‌ها می‌کنند، در ناامن‌ترین نقاط دنیا دست اطفال خود را می‌گیرند و پیاده روانه می‌شوند. این‌ها برای جهانیان بیگانه با فرهنگ حسین و کربلا تصورناپذیر و معجزه است. البته همان قدر که برای ما شیرین است، برای دشمنان ترس‌آور و شکننده است. هرجا اجتماع و همدلی مؤمنانه اتفاق بیفتد، شیاطین از آن وحشت می‌کنند.

خودشان گفتند وقتی سران کاخ سفید تشییع ده‌ها میلیونی حاج قاسم سلیمانی را مشاهده کردند، وحشت‌زده شدند.^۱ این الفت‌ها و یکپارچگی همه از الطاف خدای متعال به ماست که باید شاکرش باشیم ((وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ))^۲

شیاطین هم به درستی نقطه‌ی ثقل قدرت ما را پیدا کرده‌اند و به سختی مشغول زدن این نقطه هستند. «لَا يَزَالُونَ يَقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَزِدُّوَكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنْ اِشْتَطَأُوا»^۳ دشمن دائم در حال رصد و برنامه‌ریزی است و از هر شیوه‌ای استفاده می‌کند تا ما را از مسیر و اعتقادات و دین خود جدا کند و به ما ضربه بزند. خب تجربه برای ما ثابت کرده است که الفت و همدلی می‌تواند ما را قدرتمند سازد و در مقابل دشمن موفق و پیروز کند. عجیب اینکه خدای متعال در بحث حرمت خمر و قمار می‌فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ»^۴ شیطان به وسیله این مسائل دنبال ایجاد عداوت و دشمنی بین شماست؛ یعنی از اصلی‌ترین دلایل حرمت این‌ها همین ایجاد دشمنی و عداوت است. خب شیاطین از همه ابزارها برای از بین بردن الفت بین مؤمنین استفاده می‌کنند. ما چرا در مساجد و هیئت‌هایمان برای تقویت این منبع قدرت‌آفرین استفاده نکنیم؟! باید برای تقویت این الفت‌ها و همدلی‌ها در همه عرصه‌های زندگی تلاش کنیم.

اقتصاد همدلانه

در زندگی خانوادگی، همسر موفق کسی است که همدل و همراه با همسرش باشد. وقتی شوهری از سرکار به منزل می‌آید، همسرش به استقبال او برود، لبخندی بزند، ظرف آب دست

۱. بازتاب جهانی مراسم تشییع سردار سلیمانی در تهران: yjc.ir/fa/news/7198807

۲. انفال، ۶۳.

۳. بقره، ۱۷۷.

۴. مائده، ۹۱.



او بدهد و بابت زحمتی که می‌کشد، از او تشکر بکند و شوهری که وارد منزل می‌شود، قدردان زحمات همسر باشد و در کارهای منزل به او کمک بکند که اگر چنین شود و این همدلی اتفاق بیفتد، مشکلات زندگی و فرازونشیب‌های زندگی دیگر آسیبی به این خانواده نمی‌زند. و این همان سبک و سیاق اهل بیت (ع) است که امام صادق فرمود: ما برای فرماندهی بر مردان با رفق و مدارا رفتار می‌کنیم. وقتی شما فاتح دل شدید، زندگی شیرین شود و مشکلات کنار می‌رود.

در زندگی اجتماعی الان همه ما دچار فشار اقتصادی هستیم، گرانی‌ها خانواده‌ها را آزار می‌دهد، دچار تحریم‌های ظالمانه دشمن هستیم، راه برون رفت از این سختی‌ها چیست؟ راه موفقیت و سربلندی در این گرفتاری‌های اقتصادی چیست؟

مقام معظم رهبری (حفظه الله) فرمودند: «تنها راه برون رفت از این سختی‌ها و مشکلات اقتصادی در شرایط تحریم ظالمانه دشمن، اقتصاد مقاومتی است.»^۱

اگر بخواهیم در یک جمله یا یک کلمه، اقتصاد مقاومتی را تعریف کنیم، اقتصاد مقاومتی یعنی همدلی در اقتصاد. اگر ما در اقتصاد همدل باشیم، قدرت همدلی در اقتصاد، ما را در مقابل این فشارها پیروز می‌کند. همدلی در اقتصاد، یعنی رعایت کردن همدیگر، یعنی رفق و مدارا در اقتصاد، یعنی هرکسی در حد توان خودش، در این عرصه باید کمک بکند، تولیدکننده کالای باکیفیت تولید کند، قیمت‌ها را واقعی بزنند، فروشنده‌ها با مردم همدلی کنند و بیش از آنچه باید بفروشند، نفروشند.

همدلی در اقتصاد، یعنی وقتی در کشور ما، سرمایه ملی ما، سرمایه انسانی ما هزینه می‌شود تا کالایی تولید بشود، همه مردم باید به سمت آن بروند و آن کالای ملی و ایرانی خودمان را تهیه بکنند. اگر این همدلی اتفاق بیفتد، ما می‌توانیم در مقابل این مشکلات بایستیم و قدرتمند شویم.



ژاپن ۴۵ سال با شعار فقط کالای ژاپنی، فرانسه ۳۷ سال با شعار فقط کالای فرانسوی و آلمان با بستن دروازه‌های ورودی کشور خود بر روی کالای خارجی، توانستند قدرت اقتصادی بشوند.^۱

اگر مردم ما هم همدل و همراه باشند، در اقتصاد هم می‌توانیم آن قدر قدرتمند شویم که هیچ کشوری نتواند به اقتصاد ما ضربه وارد کند و طبیعتاً برای رسیدن به این قله باید هزینه‌هایی بکنیم.

شهید ربیع قصیر از شهدای حزب‌الله لبنان است. در لبنان ازدواج کرد؛ اما تمام جهیزه همسرش را از ایران خرید و هزینه بار هواپیما برای انتقال به لبنان را نیز پرداخت کرد تا پول شیعه در اقتصاد شیعه به چرخش درآید.^۲ ببینید تفاوت از کجا تا به کجاست! در دفاع مقدس برای پیروزی هزینه‌های زیادی کردیم، الان هم به تعبیر مقام معظم رهبری در جنگ اقتصادی هستیم و در این جنگ نیز باید هزینه متناسب بدهیم تا موفق شویم و به اهدافمان برسیم.

سند پیروزی

وجود نازنین اباعبدالله الحسین (ع) و یاران باوفایش برای اینکه به همه بفهماند که ما تا آخرین نفس و تا آخرین قدرت همدل باقی ماندیم و در مقابل دشمن ایستادگی کردیم، هزینه‌های سنگینی دادند. یکی از آن چیزهایی که حضرت اباعبدالله الحسین (ع) در کربلا خرج کرد و هزینه کرد تا توانست سال‌های سال در اعماق وجود مردم نفوذ پیدا بکند و راه را از بیراه برای مردم روشن کند، این بود که حتی فرزند شش‌ماهه خودش را در کربلا قربانی کرد. این هزینه، هزینه سنگینی بود. نوزاد تا حدود دوسالگی شیرخوار است. بعد از دوران شیرخوارگی

۱. ژاپنی‌ها نیز از گذشته در تعصب روی اجناس خود مشهور بوده‌اند. آن‌ها تا تأسیس و راه‌اندازی کارخانه کفش در کشورشان، از کفش‌های خارجی استفاده نکردند و حتی امپراتور ژاپن تا زمانی که اولین کارخانه شیشه در ژاپن احداث نشد، اجازه نداد تا پنجره‌های قصرش با شیشه خارجی مجهز شود. این تعصب ژاپنی‌ها هنوز هم در این کشور وجود دارد و شعار «ژاپنی، ژاپنی بخور» به قسمتی از فرهنگ ژاپنی‌ها تبدیل شده است. (mehrnews.com/news/3952902)

۲. نشریه فرانسوی بلومبرگ از این موضوع گزارش می‌دهد: ۵۰ درصد از مردم فرانسه حاضرند در حدود ۵ تا ۱۰ درصد پول بیشتری بپردازند؛ اما کالاهای ساخت کشور خودشان را بخرند. (mashregnews.ir/news/863114) yjc.ir/fa/news/6467810.۲



هم اگر قرار باشد بچه را از شیر بگیرند، با وسایل و لطایف و شیوه‌هایی که مادرها بهتر می‌دانند، آهسته آهسته او را از شیر می‌گیرند؛ ولی علی اصغر امام حسین (ع) را در شش ماهگی از شیر گرفتند، آن هم با تیر سه شعبه، با دریدن گلویش.

ای آب جهان مهربان مادر تو وی خنجر خصم، خسته از خنجر تو
صدها گره بزرگ را بگشاید یک ناخن کوچک علی اصغر تو

اگه دلت پرکشیده به حرم باصفای ابا عبدالله، با یک سلام خودت رو آماده اشک بر جگر گوشه حسین کن!

«السلام علی الحسین و علی بن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین (ع)»

پدري را تصور کنید که قصد سفر دارد، می‌خواهد برود و می‌داند که دیگر برگشتی هم ندارد. با بچه‌هایش چطور خدا حافظی می‌کند؟! حالا ابا عبدالله می‌خواهد با کوچک‌ترین عضو خانواده‌اش وداع کند!

کنار خیمه آمدند، خواهرشان زینب را صدا زدند: خواهرم! علی اصغرم را بده. می‌خواهم با او وداع کنم. طفل را روی دست گرفت. همین که خواست او را ببوسد، دید کودک دست‌وپا می‌زند. خدایا چه شده؟ خدایا نکند پدري داغ بچه‌اش را ببیند....

تا حسین سربلند کرد، دید تیر سه شعبه گلوی نازک کودک را پاره کرده! «فذبح الطفل من الاذن الی الاذن» خدا می‌داند چقدر بر حسین (ع) سخت گذشت.

ز ضرب تیر چنان دست‌وپای خود گم کرد که خواست گریه کند، در عوض تبسم کرد
«نَمَّ تَلَقَى الدَّمَ بِحَفِيهِ فَلَمَّا امْتَلَأَتْ رَمَى بِالدِّمِ نَحْوَ السَّمَاءِ» دست به زیر گلوی بریده می‌برد، دست‌هایش را از خون پاک علی اصغر (ع) پر می‌کرد و به آسمان می‌پاشید و می‌فرمود: «هَوَّنَ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بَعِينِ اللَّهِ» یعنی این مصیبت‌ها بر من آسان است؛ چون در برابر چشم

خداست!



شب هفتم: فرمانده دل‌ها

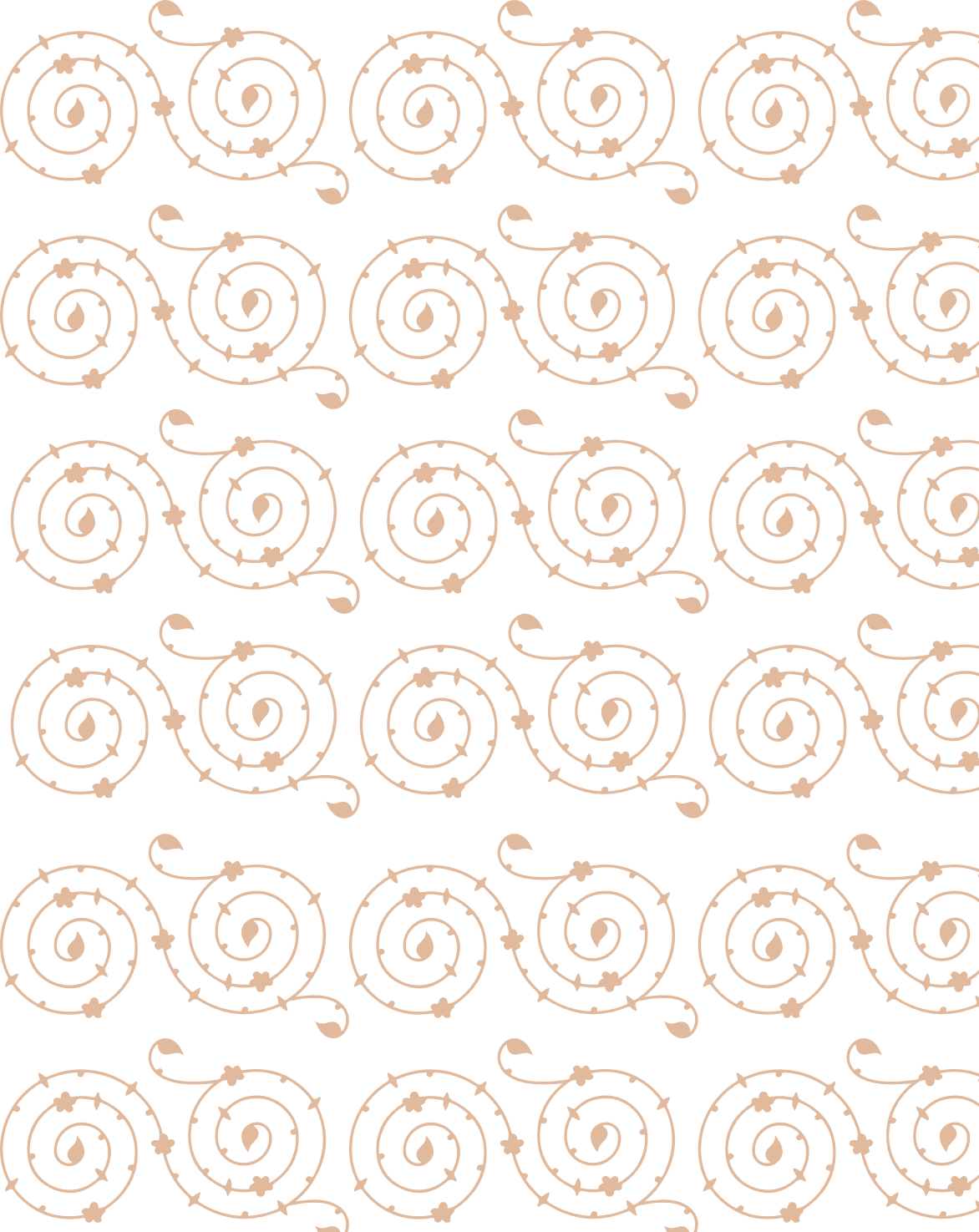
امام باقر(ع) فرمود: «فَلَمْ يَسْقُطْ مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ قَطْرَةٌ إِلَى الْأَرْضِ» (از آن خون‌هایی که

حسین(ع) به سوی آسمان پاشید، قطره‌ای به زمین برنگشت).^۱

کسی چون من گل‌پرپر نبیند گلوی پاره‌ اصغر نبیند
به دست خویش کندم قبر او را که این قنداقه را مادر نبیند



از حاکم تن‌ها، اجتماع دل‌ها



شب هشتم: اجتماع عزیز

حتی از نفرین‌های اباعبدالله (ع) در روز عاشورا می‌توان درس آموخت و عبرت اندوخت. یکی از این نفرین‌ها چنین عذابی برای پیمان‌شکنان کربلا می‌خواهد: «وَفَرَّقَهُمْ تَفْرِيقًا.» «خدایا! میان این مردم، سخت چنددستگی بینداز. چند جمله بعد، امام روشن می‌کند که چرا آن قوم را چنین بلازده می‌خواهد: «چون این‌ها دعوتمان کردند که یاری‌مان کنند؛ ولی بعد به ما ظلم کردند و به جنگ ما برخاستند.» اگر مردمی چنین همدلی بشکنند، سزاوار آن می‌شوند که همدلی خودشان نیز از هم بپاشد. تیر این نفرین‌ها بردل آرامش کوفه و شام فرود آمد. قیام توابین و انتقام مختار هرچند قاتلان دشت کربلا را به سزای جنایاتشان رساند، خواب آرام مردم کوفه را هم بر هم زد. کوفیان در نهایت، گرفتار خون‌آشامی به نام حجاج بن یوسف شدند که انسجام کوفه را سخت پریشان کرد. این حال و روز مردمی شد که دست از همدلی کشیدند و در یاری حق، دسته‌دسته شدند.

حسین بن علی (ع) هنگامی برای کوفیان عذاب چنددستگی خواست که جوان رعنایش، علی اکبر (ع) را به میدان فرستاد.

آیه‌ات بخش شده، آینه‌ات پخش شده
علی اکبر من شد علی اکبرها

جانم، پسر، اکبر

بعد از اینکه تک‌تک یاران سیدالشهدا (ع) دعوت حق را لبیک گفتند و در راه خدا، بعد از مجاهدت‌ها و رشادت‌ها به شهادت رسیدند، علی اکبر امام حسین (ع) جلو آمد و از پدر اجازه میدان خواست. نقل شده که اباعبدالله (ع) صورت مبارک را به سمت آسمان کردند و فرمودند: «خدایا، تو شاهد باش جوانی را برای مبارزه با این گروه فرستادم که أَشْبَهَ النَّاسِ خُلُقًا وَ خُلُقًا وَ مَنْطِقًا بِرَسُولِكَ» بود. یعنی از لحاظ خصوصیات اخلاقی و خلقت، شبیه‌ترین مردم به رسول تو بود! هر وقت دل ما برای پیامبرت تنگ می‌شد، به صورت علی اکبر نگاه می‌کردیم!

نفرین امام آمد

اینجا بود که اباعبدالله (ع) نفرین کردند:

«اللَّهُمَّ امْتَعْهُمْ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ» (خدایا، از این جماعت برکاتت را بازدارا)

«وَ فَرِّقْهُمْ تَفْرِيقًا» (و پراکنده‌شان گردان!)



«وَمَرْفُقُهُمْ تَمْزِيْقًا وَاجْعَلْهُمْ طَرَائِقَ قِدْدًا وَلَا تُرْضِ الْوَلَاةَ عَنْهُمْ أَبَدًا! فَاتَّهَمُوا دَعْوَتَنَا لِيَنْصُرُونَا ثُمَّ عَدَوْا عَلَيْنَا يُقَاتِلُونَنَا»^۱ (این جماعت ما را به یاری طلبیدند. چون لیبکشان گفتیم، راه دشمنی پیش گرفتند و شمشیر به روی ما کشیدند!)

کسانی که قرار بود روزی همدل و هم‌پیوند با امام باشند، الان مقابل امام ایستاده‌اند! نامه‌نویسان به امام شدند قاتلان امام!

بعد امام خطاب به ابن سعد فریاد می‌زنند: «مَا لَكَ؟» (تو را چه شده؟! «قَطَعَ اللَّهُ رَجْمَكَ» (خدا رحم تو را قطع کند و نسل تو دیگر ادامه پیدا نکند!)

و می‌فرمایند: «ای ابن سعد، تو قرابت و خویشاوندی را که با پیغمبر خدا داشتم، مراعات نکردی.»^۲

امام حسین (ع) این مردم متفرق پیمان شکن را نفرین می‌کنند. ۱۲ هزار نفر و برخی نوشته‌اند ۸۰ هزار نفر برای امام حسین (ع) نامه نوشتند^۳ و از امام دعوت کردند که به کوفه بیاید تا حضرت را یاری کنند؛ اما اجتماع خود را شکستند و امام را رها کردند و ثمره‌اش شد نفرین سیدالشهدا (ع)!

خواری خریدند

وقتی از امام سؤال کردند که ای فرزند فاطمه! با چه انگیزه‌ای به این بیابان بی‌آب و علف آمده‌ای؟ فرمودند: «از یک طرف بنی‌امیه مرا تهدید می‌کنند و از طرفی مردم کوفه مرا دعوت کرده‌اند و این هم نامه‌های آن‌هاست! ولی همین مردم کوفه ما را به قتل می‌رسانند و زمانی که دست به این جنایت بزنند، خداوند کسی را بر آنان مسلط می‌کند که آن‌ها را به قتل برساند و آن‌ها را آن چنان خوار و ذلیل کند که ذلیل‌تر از کهنه‌پاره کنیزان شوند.»^۴

۱. سیدمحمدبن ابی طالب الحائری الکرک، تسلیة المجالس و زینة المجالس (مقتل الحسین علیه السلام)، ج ۲، ص ۳۱۰.
۲. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۳؛ زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام (ترجمه جلد ۴۵ بحار الأنوار)، ص ۶۴ و ۶۵؛ عبدالرزاق موسوی مفرم، مقتل مفرم، ص ۲۶۹ و ۲۷۰؛ موفق بن احمد اخطب خوارزم، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۳۴؛ سیدبن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ترجمه فهری، النص، ص ۱۱۳.

۳. استاد جعفر شهیدی: isna.ir/news/ilam-44817
۴. vadiossalam.ir . ۴



نفرین‌های سیدالشهدا(ع) بعد از عاشورا محقق شد! ذلتِ مردم کوفه را همه به چشم خود می‌دیدند! بعد از شهادت امام حسین(ع) روزبه‌روز مردم کوفه خوارتر می‌شدند.^۱ تحقق ذلت مردم کوفه، بعد از قتل امام پی‌درپی به ظهور پیوست. پس از جریان عاشورا، عده‌ای به‌عنوان توابعین قیام کردند و درگیری و کشتار بسیار شد. بعد از آن مختار قیام کرد که با اضطراب و کشتار و مجازات همراه بود.

ولی بدترین دوران، تاریخ بیست‌ساله‌ای بود که حجاج بن یوسف ثقفی، فرمانروای خون‌خوار، آن‌قدر آن‌ها را تحت فشار قرار داد و آدم‌کشت و زندانی‌ها را شکنجه داد که آن ذلت و خواری که امام فرموده بود، در آنجا تحقق یافت.

الله اکبر از این همه ظلم! حجاج چه بر سر کوفه آورد!

تعداد افرادی که در مدت بیست سال به‌دست حجاج کشته شدند، به ۱۲۰هزار نفر رسید. موقع مرگ حجاج، ۵۰هزار نفر مرد و ۳۰هزار زن در زندان او در بند اسارت بودند.

نقل کرده‌اند^۲ وقتی حجاج دستور داد مردم کوفه برای جنگ به بصره بروند و هرکس که نرفت، او را گردن بزنند، پیرمردی گفت: «ای امیر، من پیر و ضعیف هستم، آیا فرزند جوانم به جای من به جنگ برود؟» حجاج دستور داد سر او را از بدنش جدا کردند. مردم کوفه وقتی این صحنه را دیدند، از ترس، چنان شتاب می‌کردند که از بالای پل، چندین نفر به درون فرات افتادند و غرق شدند.^۳

مشهور است حجاج نیمه‌شب به صورت ناشناس با تعدادی شمشیرزن وارد کوفه شد. به محض ورود به کوفه، وارد مسجد شد. بدون اینکه جلب توجهی کند یا با کسی صحبتی کند، از میان مردم رفت و بالای منبر نشست. عده‌ای متوجه شدند که شخصی با هیبت خاص و صورت پوشیده‌ای که فقط چشم‌هایش پیداست، بر منبر نشسته و عمامه قرمز رنگی هم بر

۱. «وَقَالَ (ع) مَا تَرَكَتُ الْخَقَّ عَزِيزًا إِلَّا ذَلًّا وَلَا أَخَذَ بِهِ ذَلِيلًا إِلَّا عَرًّا» (ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۴۸۹؛ محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۳۷۴).

۲. نک: علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۳۷.

۳. سخنان حسین بن علی(ع)، ص ۱۰۹ تا ۱۱۱.

سر دارد. تصور کنید چنین شخصی با این قیافه بر منبر تکیه زده باشد! مردم کوفه هم بدون اینکه بپرسند تو کی هستی که بالای منبر رسول خدا نشستهای، رفتند پای منبر نشستند! حجاج گفت: «انگار مرا نمی‌شناسید. الان خودم را معرفی می‌کنم.» عمامه از سر برداشت و پارچه‌ای را که به صورتش بسته بود کنار زد. چون قبلاً هم کوفه آمده بود لذا عده‌ای او را شناختند. زمزمه «حجاج حجاج» در مسجد پیچید. وهم و ترس عجیبی مردم کوفه را فراگرفت. حجاج گفت: «بله درست فهمیدید! من حجاج بن یوسف ثقفی هستم.» مردم همگی نشستند پای منبر حجاج. اگر این ذلت مردم کوفه نیست، پس چیست؟! با اینکه حجاج را می‌شناختند، باز هم پای منبر او نشستند. منبری که جایگاه اهل بیت (ع) بود!

تهدید با طعم تحقیر

حجاج شروع کرد به تحقیر و تهدید مردم کوفه و گفت: «آی مردم کوفه، من سرهایی را می‌بینم که مانند میوه رسیده برگردن آویخته شده‌اند و وقت چیدن آن‌هاست. می‌بینم لازم است مقداری از این سرها از تن جدا بشود.»

از شدت ترس، کسی حتی نفس هم نمی‌توانست بکشد. غلام خود را صدا زد و گفت: «نامه امیرالمؤمنین عبدالملک بن مروان به اهل کوفه را بخوان.»

غلام نامه را باز کرد و شروع کرد به خواندن نامه:

«بسم الله الرحمن الرحيم من امیرالمؤمنین عبدالملک بن مروان علی اهل کوفه! یا اهل کوفه! سلام علیکم!»

حجاج نگاهی به غلام کرد و گفت: «ادامه نده.» رو به مردم گفت: «خیلی بی‌ادب شده‌اید؟! امیر عبدالملک به شما سلام می‌کند، جواب سلام او را نمی‌دهید.»

دوباره غلام خواند: «من امیرالمؤمنین عبدالملک بن مروان علی اهل کوفه! یا اهل کوفه!

سلام علیکم!»



از تمام مسجد صدا بلند شد: «و علی امیرالمؤمنین السلام!» با شنیدن این جواب سلام دسته جمعی لبخند رضایت بر لبان این سفاک و خون ریز نشست. با خودش گفت: کار دیگر تمام شد، حجاج را قبول کردند.

جواب سلام امیر کافران و امیر فاسقان را دادند! خب این ذلتی که مردم کوفه دچار شدند، نتیجه همین شکستن همدلی و هم بستگی با ولی خدا بود. نفرین ولی خدا پشت سرشان بود. از منبر پایین آمد و گفت: «چون عده‌ای از شما قبلاً با شورشگری به نام محمد بن اشعث همکاری کرده‌اید، باید همه اعتراف کنید که کافر شده‌اید، بعد توبه کنید.» عده کمی قبول نکردند و شمشیر کشیدند، عده‌ای هم در خانه‌ها ماندند. اما بسیاری از آنان اعتراف کردند که کافرند. بعد مجدداً توبه کردند و با حجاج بن یوسف ثقفی بیعت کردند!

نوشته‌اند پیرمردی وقتی برای اعتراف کردن به کفر خود نزد حجاج می‌رفت، حجاج دید این پیرمرد با وقار و غرور دارد می‌آید! گفت: «پیرمرد، مثل اینکه در کار خودت شک داری؟!» معنای این حرف این بود که اگر شک داری، با شمشیر پاسخ تو را بدهم. پیرمرد فوراً گفت: «نه قربان، نه امیر، من از همه کافرها کافرترم!»

این ذلت کوفیان در برابر حجاج ثقفی، حاصل همین شکستن پیمان با امام جامعه بود. این ذلت حاصل این بود که همدلی و هم بستگی خودشان را شکستند. این ذلت کوفیان در برابر حاکم ظالمی همچون حجاج، حاصل این بود که آن‌ها قدر داشته‌های خود را ندانستند؛ لذا به نفرین امام دچار شدند.

کوفه چه بود و چه شد؟

شاید برایتان عجیب باشد، ولی کوفه برخلاف آنچه بین ما معروف است، از بهترین و برترین شهرهای صدر اسلام بوده است. امیرالمؤمنین (ع) در اوایل دوران خود تعبیر بلندی در مدح مردم این شهر دارند. حضرت در جایی می‌فرمایند: «مَنْ عُبِدَ اللَّهُ عَلَىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَىٰ أَهْلِ



الْكُوفَةِ جَبْهَةَ الْأَنْصَارِ وَ سَنَامِ الْعَرَبِ ... فَأَسْرِعُوا إِلَيَّ أَمِيرِكُمْ وَ بَادِرُوا جِهَادَ عَدُوِّكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ. «تعبیر قابل توجه است؛ گویا امام، کوفیان را برای عرب، مایه حیات و قوت دانسته است؛ گویا مردم کوفه در مقایسه با بقیه انصار، همانند پیشانی هستند. کوفیان از پیشتانان در یاری اهل بیت (ع) بودند و به نوعی مرکز اجتماع محبان امیرالمؤمنین (ع).^۱ کوفیان کسانی بودند که یک تنه در مقابل شامیان ایستادند و سپاه شام را به دفعات شکست دادند و اگر جریان قرآن به نیزه کردن نبود، کار معاویه را یکسر کرده بودند. مردم کوفه در رکاب امیرالمؤمنین (ع) رشادت‌ها به خرج دادند و در یک روز بیش از هزار نفر شهید دادند. شما تصور کنید الان حتی اگر در بزرگ‌ترین شهرهای ما چنین اتفاقی بیفتد، چه ولوله‌ای در آن شهر به پا می‌شود! حال در کوفه در یک روز چند هزار مادر بی‌فرزند شدند، چند هزار نفر بی‌پدر و بی‌برادر و بیوه شدند. همین که از بین همه بلاد اسلامی مردم کوفه بودند که برای حضرت نامه نوشتند و از ایشان دعوت کردند، یعنی این مردم بسیار نخبه بودند. خب، این‌ها از افتخارات و داشته‌های کوفیان بود. اگر آن‌ها قدر این‌ها را می‌دانستند؛ اگر این‌ها را حفظ کرده بودند؛ خیر دنیا و آخرت و عزت همیشگی نصیبشان شده بود.^۲ در همین جریان کربلا، اگر زمانی که جناب مسلم قیام کرد پشت ایشان را خالی نمی‌کردند، کار عبیدالله تمام بود. اگر اجتماعشان را به هم نمی‌زدند و نمی‌ترسیدند و متفرق نمی‌شدند، کار به کربلا نمی‌کشید و چه بسا حکومت بنی‌امیه منقرض شده و مسیر تاریخ تغییر کرده بود و کوفیان، خود و نسلشان را از همه آن بدبختی‌ها و نکتب‌های بعدش نجات داده بودند. خود سیدالشهدا (ع) خطاب به آن‌ها می‌فرمایند:

«فَسَحَدْتُمْ عَلَيْنَا سَيْفًا كَانَ فِي أَيْمَانِنَا» (شمشیری که در دستان ما بود، بر ضد ما به کار

بسته‌اید!)

۱. سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۱؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۶.
 ۲. «وَ حَرَاكُمُ اللَّهُ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ عَنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ أَحْسَنَ مَا يَخْرِي الْعَامِلِينَ بِطَاعَتِهِ وَ السَّادِرِينَ لِنِعْمَتِهِ فَقَدْ سَمِعْتُمْ وَ أَطَعْتُمْ وَ دُعِيتُمْ فَأَجَبْتُمْ» (سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۲).
 ۳. فاطمه هاشمی زاده، حمیدرضا فهیمی تبار، «بررسی علل تفاوت گفتار امیرالمؤمنین (ع) درباره مردم کوفه»، پژوهشنامه علوی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، س ۵، ش ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۳، ص ۱۱۹.

«وَحَشَشْتُمْ عَلَيْنَا نَارًا نَحْنُ أَضْرَمْنَاهَا عَلَى عُدُوِّكُمْ وَعُدُونَا» (آتشی را که ما بر ضد دشمنان

شما و خودمان افروخته بودیم، در برابر ما شعله ور کردید!)

در واقع حضرت می‌فرمایند که شما می‌توانستید شمشیر و آتش علیه دشمنان ما باشید؛

اما چه کنیم که سست و متفرق شدید و ترسیدید و کم آوردید. به جای آنکه با اجتماع حول

ولایت عزیز شوید، متفرق شدید و مهر ننگ و ذلت ابدی بر پیشانی‌تان خورد. نتیجه‌اش آن

شد که به جای افتخار سربازی و نبرد زیر پرچم ولایت اباعبدالله (ع)، ننگ ابدی قتل حضرت

بر پیشانی‌شان نوشته شد و به جای دعای امام، نفرین حضرت شامل حالشان شد: «يَا أَهْلَ

الْكُوفَةِ... فَقُبْحًا لَكُمْ»^۲ (رویتان زشت و سیاه باد! غم و اندوه قرین شما!)

هرکسی در هر عصر و زمانی اگر توجه به داشته‌هایش نکند، اگر دست از همراهی حق

و اهل آن بردارد، خوار و پست می‌شود. چراکه: «إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا»^۳ (عزت فقط دست

خداست!)

پسر سعد، نحس شد

عمر بن سعد بنا بر نقل مشهور از تابعین بود؛^۴ یعنی کسانی که مستقیماً رسول الله (ص) را

ندیده بودند، ولی با اصحاب حضرت ملاقات داشتند. تابعین بعد از صحابه، مرجع مردم در

امور دینی بودند و به نحوی جایگاه مرجعیت در بین مردم داشتند. پدر او هم یعنی سعد بن ابی

وقاص با حضرت آمنه (س)، مادر پیامبر (ص)، از یک قبیله بودند و از این جهت با خاندان نبوت

رابطهٔ خویشاوندی داشت؛ اما قدر داشته‌های خود را ندانست، از مدار ولایت خارج شد و

بدبخت و ذلیل شد!

نقل کرده‌اند بعد از واقعهٔ کربلا، عمر سعد از بیم کشته شدن به دست مردم، شب‌ها

۱. علی بن عیسی اربلی، کشف الغمّة فی معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۱۹.

۲. سید رضی، نهج البلاغه، خطبة ۹۶.

۳. یونس، ۶۵.

۴. سیف الدین آمدی، آثار الأفاکار فی أصول الدین، ج ۵، ص ۳۱۱.



همیشه در دارالاماره می خوابید! دائماً در حال فرار کردن و پنهان شدن بود. در تاریخ طبری آمده است که برای پیوستن به مصعب بن زبیر، دشمن امیرالمؤمنین (ع)، به سمت بصره فرار کرد. اما یکی از فرماندهان مختار او را دستگیر کرد و مختار پس از بریدن سر او و فرزندش، بعد از آتش زدن بدن آن‌ها، سرهایشان را برای محمد بن حنفیه فرستاد.^۲

طبق فرمایش امام، به گندم‌های ری هم دست نیافت. آن قدر خوار شد که حال خودش را برای دوستانش چنین توصیف می‌کرد: «هیچ کس زیان کارتر از من به خانه خویش بازنگشت؛ زیرا از امیری فاجر و ظالم اطاعت کرده‌ام و عدالت را پایمال و قربابت را قطع کرده و خطایی بزرگ مرتکب شده‌ام.»^۳ مصداق بارز خسر دنیا و الاخره شد.^۴

خلاصه آنکه همدلی در راه حق، نتیجه‌ای جز عزت و خیر دو دنیا ندارد و ذلت نتیجه تفرق و غفلت و سستی در این مسیر است.

یاران مختار مادامی که یک صدا و همدل در راه خود ایستادند، موفقیت‌های فوق‌العاده‌ای داشتند و انتقام قاتلان کربلا را گرفتند و بنی‌امیه را کنار زدند؛ اما به محض اینکه دشمن توانست صف آن‌ها را بشکند و بینشان تفرقه ایجاد کند و آنان را به تسلیم وادار کند، چنان ذلیل و خوار شدند که کوفه مثل آن را به خود ندیده بود. ۷ هزار نفر همانند حیوانات یکی یکی سر بریده شدند. در حالی که اگر سستی به خرج نداده و یکدل ایستاده بودند، این‌گونه خفیف و خوار نمی‌شدند. این نتیجه منطقی تفرق و نبود اجتماع برای هر گروه و امتی است.

تاریخ تفرقه و هم‌بستگی

قرآن کریم چقدر زیبا می‌فرماید که فرعون که سال‌های سال بنی‌اسرائیل را در اوج ذلت و

۱. محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۵۸۷.

۲. ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۶۵؛ یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۲۵۹.

۳. احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، به تحقیق محمد باقر محمودی، ج ۳، ص ۳۱.

۴. الحج، ۱۱: «در دنیا و آخرت زیان دیده است. این است همان زیان آشکار.»

۵. آیت‌الله مظاهری در ماه مبارک رمضان درباره عمرین سعد می‌فرمودند: وقتی ابن زیاد، عهدنامه استانداری ری را از عمر سعد گرفت و پاره کرد و دور ریخت، عمر شروع کرد به زدن به سر خود و مرتب می‌گفت: «خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْقَبِيْهُنَّ» (دیدم هم آخرتم را دادم و هم دنیایم را دادم!) کم‌کم عمر دیوانه شد و وقتی در کوفه می‌آمد، بچه‌ها به او سنگ می‌زدند و در خانه هم، زن و بچه او را ملامت می‌کردند. (سخنرانی مکتوب آیت‌الله مظاهری، رمضان ۱۳۹۵، ولادت امام حسن مجتبی (ع): <http://tabarak.ir/ramazan/s-ramazan/10610-95-5.html>).

بدبختی قرار داده بود و مردانشان را می‌کشت و زنانشان را به کنیزی می‌برد، راه تسلطش بر این مردم بیچاره چه بود: تفرقه و شعبه‌شعبه کردن آن‌ها: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يَتَّبِعُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»^۱ الان هم همین است. در هر گوشه‌ای از جهان که شما نگاه کنید، فرعون‌های زمان مردمی را به استضعاف کشیده‌اند و ناموسشان به تاراج می‌رود و مردانشان کشته می‌شوند که این‌ها بر اثر این نبود اجتماع و انسجام و همدلی است. چقدر قدرت‌های استعماری دنبال به هم زدن همدلی‌ها و ایجاد این تفرقه‌ها بوده و هستند. در همین سوریه و عراق اولین کاری که کردند، ایجاد تفرقه و درگیری و نزاع داخلی بود و پس از آن بود که آن همه فاجعه و مصیبت به سرشان آمد؛ دقیقاً مثل جریاناتی که بر بنی‌اسرائیل گذشت: مردان و پسرانشان را سر بریدند و ناموسشان را به کنیزی بردند و بر سر بازارها فروختند.

البته در مقابل، از اولین کارهایی که موساهای هرامتی باید انجام دهند، ایجاد این الفت و یکدلی است. حشد الشعبی و دفاع وطنی عراق و سوریه نبود؛ مگر حاصل همدلی و اجتماع مردم این کشورها. همین هم باعث نجاتشان شد.

امام موسی صدر در ۱۹۵۷م برای نخستین بار به لبنان سفر می‌کند و با یک جمعیت شیعه بسیار ضعیف و پراکنده مواجه می‌شود؛ با افرادی که از جهات مختلف به استضعاف کشیده شده‌اند، از لحاظ اقتصادی در اوج فقر و فلاکت‌اند؛ از جهت اجتماعی هیچ جایگاه و منزلتی ندارند؛ از جهت نظامی تحت ظلم و تجاوز اسرائیل و گروه‌های مسلح دیگر هستند؛ از جهت فرهنگی هم در پایین‌ترین سطح هستند؛ بسیاری از جوانان هویت شیعی خود را از دست داده‌اند و بعضاً مسیحی می‌شوند و حتی طبق برخی برآوردها اکثر دخترانی که در کاباره‌های لبنان مشغول‌اند، از همین شیعیان هستند. خب ایشان چه می‌کند؟ این‌ها را مجتمع و متحد کرد، سازمان و تشکیلات برایشان درست کرد، آموزش داد و جایگاه برایشان درست کرد و آرام آرام



این جمعیت پراکنده هویت خود را بازیافت. همچنین انجمن نیکوکاران را تأسیس کرد. مؤسسه دیگری به نام دارالایتمام ایجاد کرد که در آن اطفال بی سرپرست نگهداری می‌شد. مؤسسه دارالعجزه از دیگر فعالیت‌های اجتماعی موسی صدر بود که برای معلولان و درماندگان تأسیس شد. مرکز پزشکی به نام مدینه الطب ساخت^۱ و مردم مسلمان با آن ذلت و ضعف، شیعه مقتدر فعلی در لبنان شدند و از آن جوانان سست و ضعیف و فاسد و بی‌هویت نیز تشکیلات باعزت، مؤمن، مقتدر و غرورآفرین حزب‌الله تشکیل شد.

قرآن کریم چقدر زیبا این شرایط را برای مسلمانان صدر اسلام توصیف می‌کند و به آن‌ها راهکار می‌دهد: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»^۲ می‌فرماید به یاد آورید زمانی که با هم دشمن بودید، هیچ اتحاد و الفت و همدلی بین شما نبود، در آن زمان چه حالی داشتید؟ چقدر ضعیف و ذلیل و در آستانه نابودی بودید؟ در لبه پرتگاه نابودی قرار داشتید. اما با لطف خدای متعال بین قلوب شما الفت ایجاد شد. با یکدیگر برادر شدید و از آن هلاکت و زبونی نجات پیدا کردید. خوب حال، این نعمت را قدر بدانید و تفرق نکنید، بر حبل‌الله تمسک کنید و مجتمع شوید.

ایران همدل

ملت ایران یکی از نمونه‌های بارز امت عزیزشده به خاطر اجتماع و همدلی بر محور حق است. انقلاب اسلامی اگر پیروز شد، مدیون وحدت و همدلی تمام قشرهای جامعه بود و البته حفظ و استمرار آن هم به همدلی و هم‌بستگی مردم نیاز دارد. امام راحل فرمودند: «به همدیگر کمک کنید و با هم باشید. اگر با هم نباشید، شکست می‌خورید و اگر شکست بخورید، اسلام شکست می‌خورد.»^۳

۱. درباره امام موسی صدر: irna.ir/news/83807992

۲. آل عمران، ۱۵۳.

۳. صحیفه امام خمینی، ج ۱۹، ص ۶۹.



در دفاع مقدس همین همدلی و اجتماع قلوب بر محور ولایت ما را عزیز و پیروز کرد. آنجا همه افشار جامعه و قومیت‌ها و مذاهب حضور داشتند، همه گرایش‌های سیاسی حضور پیدا کردند و با همدلی و هم‌بستگی این‌ها، عزت نصیب ما شد.

شهید رازمیک خاچاطوریان که از اقلیت‌های مذهبی و از آرامنه بود، وقتی برای گرفتن دفترچه آماده به خدمت رفته بود، به قدری خوش حال بود که حد نداشت. می‌گفت که امروز یکی از زیباترین روزهای زندگی من است، چون احساس مفید بودن و مهم بودن می‌کنم؛ چراکه دارم برای دفاع از سرزمین عزیزم ایران و برای هم‌وطنان مسیحی‌ام زیر پرچم کشورم خدمت می‌کنم.^۱

در جریان پیشرفت‌های موشکی، اولین قدم‌هایی که برداشته می‌شود، به برکت همین همدلی و مشارکت مردم در پشتیبانی از جبهه‌هاست. زمانی که شهید تهرانی مقدم تصمیم می‌گیرد برای اولین بار با اتکاء به توان داخلی، موشک‌انداز کاتیوشا را بسازد، برای تأمین بودجه‌اش به حاج‌شیخ حسین انصاریان مراجعه می‌کند و ایشان هم از طریق کمک‌های مردمی هیئت‌شان هزینه این پروژه را تأمین می‌کند و این طرح پس از حدود یک سال به ثمر می‌رسد.^۲ با همین اخلاص و همدلی و مجاهدت‌ها، بحمدالله الان جزء کشورهای ابرقدرت در عرصه موشکی هستیم که انواع موشک‌های دوربرد و نقطه‌زن و بالستیک را با سوخت‌های جامد و مایع تولید می‌کنیم. به لطف الهی، در این عرصه به جایی رسیده‌ایم که دشمنان درجه یک ما می‌گویند ما به احترام این پیشرفت می‌ایستیم و کلاه از سر برمی‌داریم. حضرت آقا می‌فرمودند: «مقاله‌ای من خواندم از یک ژنرال اسرائیلی در چند سال قبل از این که یک موشکی را بچه‌های ما آزمایش کرده بودند. او مقاله نوشته بود در یک جایی، که برای من ترجمه کردند آوردند، که: من با ایران بد هستم، با ایرانی‌ها بد هستم، اما در مقابل این حرکت تعظیم می‌کنم. [کشور] ایرانی که در این محاصره شدید قرار دارد، در حال محاصره بتواند یک چنین



۱. صحیفه امام خمینی، ج ۱۹، ص ۱۴.

۲. خبرگزاری دفاع مقدس، کد خبر: ۱۹۴۶۴، تاریخ انتشار: ۲۹ اردیبهشت ۱۳۹۳، ۱۸:۴۵، defapress.ir/fa/news/19464

کاری بکنند!۱۱ امثال این کلمات تمام وجود انسان را غرق در شادی و غرور می‌کند و این نتیجه چیزی جز همدلی و همت نیست.

همدلی در هر عرصه‌ای، زیبا و عزت‌آفرین است. یکی دیگر از مصادیقش را خودتان همین روزها در مسئله کرونا مشاهده کردید. در مسئله کرونا، آن چیزی که عامل سرافرازی و عزت ملت ایران بوده و هست، همین همدلی و هم‌بستگی ملت ایران بود. کرونا، عزت و همدلی و هم‌بستگی ملت ایران را به دنیا نشان داد. مشارکت‌های مردمی، صحنه‌های شگفت‌انگیزی را به وجود آورد؛ در حالی که در دنیا به یکدیگر رحم نمی‌کردند و به فروشگاه‌ها هجوم می‌آوردند و یکدیگر را زیر دست و پا له می‌کردند. در حالی که حکومت‌هایشان راهزنی می‌کردند و از یکدیگر ماسک می‌دزدیدند، ملت ایران در حال فداکاری و ایثار بود و مساجد و هیئات به کانون همدلی و همیاری و ساخت ماسک و توزیع بسته‌های غذایی تبدیل شد. طلاب و بسیجیان به کمک کادر پزشکی رفتند و صاحبان ملک، اجاره‌ها را به مستأجران بخشیدند و ده‌ها نمونه عزت‌آفرین دیگر.

رمز عزت

عزاداران اباعبدالله، این نکته را از محرم امسال به یادگار داشته باشید که رمز عزت و سربلندی در اجتماع و همدلی مؤمنانه و رمز ذلت و زبونی در تفرقه و دوری قلب‌ها از یکدیگر است. این مسئله، اختصاصی به جنگ و درگیری نظامی ندارد؛ در مسائل خانوادگی و اجتماعی نیز همین است. خانواده و طایفه‌ای که خالی از همدلی باشند، در عرصه نبرد با مشکلات ضعیف و شکننده خواهند بود و برعکس اگر با هم همدل و متحد باشند، در مشکلات و گرفتاری‌ها از یکدیگر دستگیری می‌کنند و پشت یکدیگر هستند و دستشان جلوی دیگران دراز نیست و عزت خود را حفظ می‌کنند.

یکی از شاه‌کلیدهای تربیت خوب فرزند، یکدلی و یک‌صدایی پدر و مادر در خانه است.

شب هشتم: اجتماع عزیز

این که پدر، محبت به مادر و جایگاه عاطفی او را حفظ کند و مادر نیز اقتدار و بزرگی پدر را زیر سؤال نبرد، این مسئله از اساسی‌ترین رموز تربیت خوب فرزندان است. اما اگر پدر و مادر این همدلی را نداشته باشند، خدای ناکرده پدر به مادر بی‌احترامی کند یا مادر اقتدار پدر را زیر سؤال ببرد، اولین و بزرگ‌ترین ضربه را به تربیت صحیح فرزندان زده‌اند. جایگاه چنین پدر و مادری نزد فرزندان تضعیف می‌شود، در نگاه آنان خوار و خفیف می‌شوند و حنایشان دیگر رنگی ندارد.

حتی در مسائل تربیتی می‌گویند فرزندان بین حرف پدر و مادر خود نباید دوگانگی ببینند؛ اختلاف‌ها را نباید جلوی آن‌ها بیان کرد و حل نمود. اگر مثلاً پدر مخالف رفتن به مهمانی است، نباید در حالی که مادر فرزندان را مهیای رفتن کرده است، با او مخالفت کند و... .
خب حال، شما ببینید در کربلا این همدلی چقدر بی‌نظیر است: همدلی بین سیاه و سفید، پیر و جوان، صحابی پیرمرد معلم قرآن و جوان مسیحی تازه‌مسلمان، زن و مرد، برادر و برادرزاده، پدر و پسر، عبد و مولا، دوست قدیمی و دشمن تازه‌توبه‌کرده، بنی‌هاشم و اصحاب موج می‌زند؛ همه و همه حول نور وجود نازنین سیدالشهدا (ع) جمع شدند و آن قدر عزتمندانه ایستادند که پرچم عزتشان تا ابد برافراشته است و قلب هر آزادمردی را به خود جلب می‌کند. ببینید چقدر این همدلی غوغا می‌کند.

شب جوان

امشب شب جوان اباعبدالله (ع) است. جوان سرمایه هر خانواده است. همه هستی یک پدر گاهی همین جوان است. اما این جوان اباعبدالله (ع) اولین فدایی پدر است و قلبش به قلب پدر گره خورده. پیوندش با پدر فقط پیوند خونی نیست؛ او خود را فدایی راه پدر می‌داند. او یاد گرفته است که باید گرد وجود امام بچرخد و به همه ثابت کند من از همه عاشق‌ترم بر پدرم؛ من از همه به هدف و مرام پدرم دل بسته‌ترم.



رسید خدمت امام صادق (ع) و عرض کرد: «آقا جان! لذت بخش ترین لذت‌ها برای یک پدر و مادر چیست؟» «الَّذُ لِلذَّائِدِ؟» فرمود: «اینکه خدا به آن‌ها فرزندی عنایت کند. این فرزند مقابل چشمان این پدر و مادر بزرگ بشود، رشید بشود، به سن جوانی برسد، پدر نگاه به قد و بالای جوانش بیندازد و لذت ببرد. این می‌شود لذت بخش ترین لذت‌ها.»

عرض کرد: «آقا جان، تلخ ترین لحظات برای همین پدر و مادر چیست؟» حضرت فرمود: «همین جوان، جلوی چشم پدر و مادر جان بدهد، دست و پا بزند و پرپر بشود!» بعضی‌ها نوشته‌اند تا روایت به اینجا رسید، راوی دید امام صادق (ع) شروع به گریه کردن کردند.

لا یوم کیوم الحسین! اباعبداللّٰه (ع) طوری علی اکبرش را راهی کرد که مرحوم شیخ جعفر شوشتری می‌نویسد: «نگاه یک پدر به پسر هفت جور است؛ اما نگاه حسین (ع) به علی اکبر هیچ کدام از این هفت نگاه نبود. یک نگاهی کرد که تا حالا به هیچ کدام از بچه‌ها این طور نگاه نکرده بود: «ثُمَّ تَطَّرَ إِلَيْهِ نَظَرٌ آيِسٍ مِنْهُ.» حضرت نگاه مأیوسانه کرد. یعنی علی جان، اگر بروی میدان، دیگر بر نمی‌گردی!»

خدا لعنت کند آن‌هایی که امام مظلوم ما را به گریه انداختند! اباعبداللّٰه (ع) در حال تماشای جوانش بود تا اینکه با ضربت تیری از مُنْقِذِینِ مُرَّهٍ ملعون، توان دفاع از او سلب شد. علی اکبر بر زمین افتاد، غلغله‌ای تمام میدان را فراگرفت تا جایی که همه تیرها و شمشیرها به یک هدف نشانه می‌رفتند!

به یاد شهدا، امام شهدا... قربان دل‌های صبور پدران شهدا!

دیدن این منظره دردناک آن قدر تحملش مشکل بود که راوی می‌گوید: «فصاح الامام سبع مرات و اولده، واعلیاه، واثمرة فؤاده، ولدی قتلوک...»^۲ امام گریه‌کنان هفت بار صدا زد: پسرم علی!



۱. سید بن طاووس، لهوف، ترجمه عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، ص ۱۳۹.
 ۲. صدرالدین واعظی قزوینی، ریاض القدس، ج ۳، ص ۴۴.

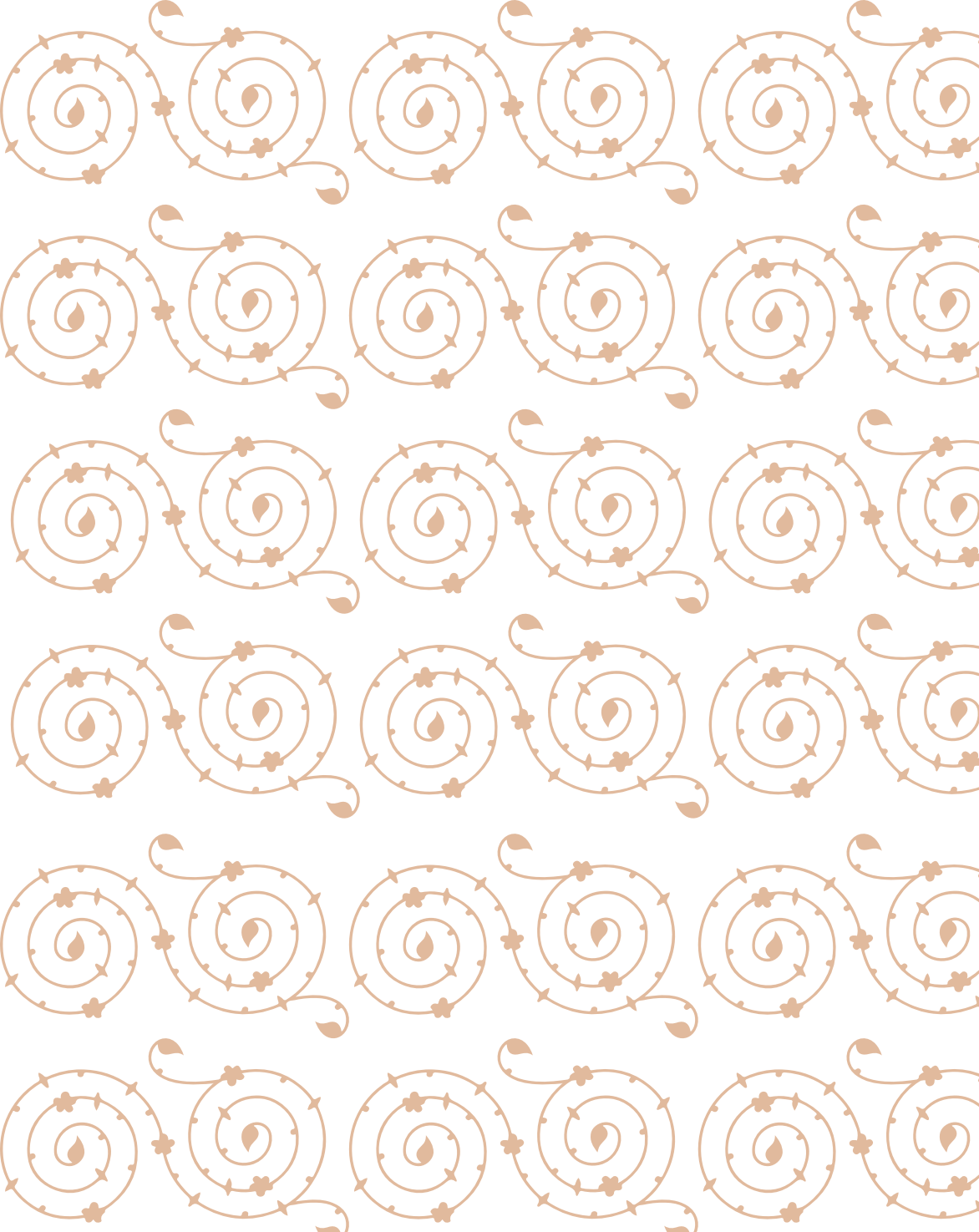
شب هشتم: اجتماع عزیز

باور نداشتم بدنت بوریا شود
با تیغ و نیزه‌های بلند آشنا شود
باور نمی‌کنم که پدر را عصا شود

چیزی نمانده بدنت نخ نما شود

با رفتنت نصیب پدر گریه‌ها شود
باور نداشتم قد عباسی‌ات علی
این شانه‌ها که در دل خاک‌اند غرق خون
مانده هنوز تکه‌ای از تیر بر تنت... نه! بهتر بگویم:
مانده هنوز تکه شمشیر بر تنت





شب نهم: دست‌های هم‌آهنگ

انسان در برابر داشته‌هایش چهار گزینه پیش رو دارد: یا از داشته‌اش به دیگران نمی‌دهد و «بخل» می‌ورزد؛ یا از اضافه داشته‌اش به دیگران می‌بخشد و «انفاق» می‌کند؛ یا از داشته موردنیاز خود به دیگران هم می‌دهد و به «مواسات» آراسته می‌شود؛ یا داشته‌اش را تمام و کمال می‌بخشد و نشان «ایثار» می‌گیرد.

مواسات یا کمک به دیگران هم چهره‌های گوناگون دارد: گاه انسان از دارایی مالی خود به دیگران می‌بخشد. زمانی هم دستش خالی است؛ اما کمک‌های عملی از دستش برمی‌آید. جایی دیگر، از آبرو و اعتبار خود مایه می‌گذارد و دستی را می‌گیرد. گاهی هم از همه هستی‌اش می‌گذرد و جانش را فدا می‌کند.

این جان‌بازی همان نشان ایثار است که بر سینه عباس بن علی (ع) خوش می‌درخشد. ابوالفضل‌العباس (ع) بارها از زبان اهل بیت (ع) به تعبیر «مُوَاسِی» و «مُوَثِّر» مفتخر شده است: یاریگر و ایثارگر.

او را امان رسید و امانم برید و رفت
عباس من به نامۀ دشمن امان نداد

دست‌های متوسل

حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی (ره) می‌فرمایند یکی از علمای نجف اشرف برای من نقل کرد: «برای رفع مشکلی، به مسجد مقدس جمکران رفتم. مشکلم را به حضرت ولی‌عصر (عج) عرض کردم و از حضرت خواستم که از درگاه خدا شفاعت کند تا مشکل من حل شود. اما چندین بار به مسجد جمکران رفتم، ولی نتیجه‌ای نگرفتم. تا اینکه روزی در آن مسجد در هنگام نماز، دلم شکست و خطاب به امام زمان (عج) عرض کردم:

‘مولا جان! آیا درست است که در محضر شما باشم و به دیگری متوسل شوم؟ شما امام من هستید. آیا زشت نیست با وجود امام، حتی به علم‌دار کربلا، قمر منیر بنی‌هاشم متوسل شوم و او را نزد خدا شفیع قرار دهم!’

از شدت ناراحتی بین خواب و بیداری بودم. ناگهان با چهره‌ی نورانی قطب عالم امکان حضرت حجت، امام زمان (عج)، روبه‌رو شدم. بی‌درنگ سلام کردم. حضرت جواب سلام را داد و فرمود:

‘تنها زشت نیست و ناراحت نمی‌شوم که به علم‌دار کربلا متوسل شوی، بلکه شما را راهنمایی نیز می‌کنم که هنگام توسل به علم‌دار کربلا چه بگویی.‘ حضرت فرمودند: ‘وقتی



«السَّلَامُ عَلَى أَبِي الْقَضَلِ الْعَبَّاسِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، الْمُؤَاسَى أَخَاهُ يَنْفِيسِهِ، الْأَخِذِ لِعَدِيهِ مِنْ أَمِيهِ، الْفَادَى لَهُ الْوَاقَى، الشَّاعَى إِلَيْهِ بِمَائِهِ الْمَقْطُوعَةَ يَدَاهُ، لَعَنَّ اللَّهُ مَا تَلِيَهُ.»^۱

اولین خصلتی که امام زمان (عج) برای ابوالفضل العباس (ع) بیان می‌کنند، الْمُؤَاسَى أَخَاهُ يَنْفِيسِهِ است؛ یعنی کسی که غم‌خوار و غم‌گسار و جان‌نثار برادر بود.

به امضای امام زمان (عج)، حضرت عباس (ع) اهل مواسات است. جالب اینجاست که به این ویژگی مواسات، در آداب زیارت حضرت هم اشاره شده است:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْوَلِيُّ الصَّالِحُ وَالصِّدِّيقُ الْمُؤَاسِي»^۲ (سلام بر تو ای ولی صالح و راست‌گوی مواسات‌کننده).

در زیارت‌نامه دیگری می‌خوانیم: «أَشْهَدُ لَقَدْ نَضَخْتَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِأَخِيكَ، فَنِعْمَ الْأَخُ الْمُؤَاسِي» (شهادت می‌دهم که تو برای خدا و پیامبر و برادرت خیرخواهی را به کمال رساندی. پس بهترین برادر مواسات‌کننده هستی).^۳

ابوالفضل العباس (ع) اسطوره مواسات است. ایشان نخستین کسی بود که در شب عاشورا، پس از سخنان امام حسین (ع) که فرمود من بی‌عتم را از شما برداشتم، اظهار وفاداری کرد.^۴

شب هشتم محرم وقتی سیدالشهدا (ع) دستور آوردن آب برای خیمه‌ها را صادر کردند، عباس (ع) اطاعت امر کرد.^۵

عباس (ع) بود که شب عاشورا به دستور امام حسین (ع) از دشمن برای پرداختن به مناجات و خواندن نماز مهلت گرفت.^۶

بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶۸.

۱. «السَّلَامُ عَلَى أَبِي الْقَضَلِ الْعَبَّاسِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، الْمُؤَاسَى أَخَاهُ يَنْفِيسِهِ، الْأَخِذِ لِعَدِيهِ مِنْ أَمِيهِ، الْفَادَى لَهُ الْوَاقَى، الشَّاعَى إِلَيْهِ بِمَائِهِ الْمَقْطُوعَةَ يَدَاهُ، لَعَنَّ اللَّهُ مَا تَلِيَهُ الْقَطِيعَةَ يَدَاهُ، لَعَنَّ اللَّهُ قَاتِلِيهِ تَزِيدَ بْنِ الرَّقَادِ الْحِيتِي وَ حَكِيمَ بْنِ الْكُفَيْلِ الْغَطَّائِي» (سلام بر ابوالفضل العباس، فرزند امیرمؤمنان که غم‌خوار و غم‌گسار و جان‌نثار برادر بود که جان خود را در راه برادرش فدا کرد، از امروز خود برای فردای (قیامت) توشه ساخت، پاسدار حسین (ع) بود، در اجرای فرمانش، برای سیراب‌سازی خاندانش کوشید و در این راه دو دستش قطع شد. خداوند قاتلان، بزید بن رقاد حیتی و حکیم بن قفیل طایبی را لعنت کند!)

۲. محمد بن جعفر مشهدی، المزار الكبير، ص ۴۲۵.

۳. محمد بن جعفر مشهدی، المزار الكبير، ص ۳۹۱.

۴. لوط بن یحیی بن شلیم غامدی ازدی، مقتل ابومخنف، ۱۴۱۷: ۱۹۸.

۵. لوط بن یحیی بن شلیم غامدی ازدی، مقتل ابومخنف، ۱۴۱۷: ۱۹۸.

۶. لوط بن یحیی بن شلیم غامدی ازدی، مقتل ابومخنف، ص ۱۹۳.



در روز عاشورا، پرچم‌دار حسین (ع) بود^۱ و آنگاه که غربت و تنهایی برادرش را دید، اجازه نبرد خواست. اما امام به عباس (ع) مأموریت داد تا برای تشنگان حرم آب بیاورد.^۲ این یعنی معنای دقیق «المؤاسی أخواه ینفیه.»

ابوالفضل العباس (ع) اهل مواسات است. مواسات یعنی یاری کردن و کمک رساندن؛^۳ یعنی یاری و غم‌خواری کردن با کسی در مال و جان.^۴ ابوالفضل العباس (ع) همه هستی خود را در راه امام زمانش فدا کرد. عباس (ع) حامی امامت و ولایت است. ابوالفضل العباس (ع) مواسات را به حدی می‌رساند که امام زمانش به او می‌فرماید: «بنفسی أنت. حسین به فدای تو!»^۵

مهدی یاوران

اصحاب امام زمان (عج) هم باید مثل قمر منیر بنی هاشم و اصحاب امام حسین (ع) باشند و در وفاداری باید از آن‌ها الگو بگیرند. چون ما هر روز صبح در دعای عهد می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ» (خدایا مرا از یاران و اصحاب آن حضرت قرار ده). «وَالْمُسَارِعِينَ إِلَيْهِ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِهِ» (از افرادی که به سوی حضرت شتاب می‌گیرد، برای برآوردن خواسته‌های آن حضرت). کسی می‌تواند مدعی ایستادگی در مسیر ولی خدا و امام عصر خود باشد که از ابوالفضل العباس (ع) الگو بگیرد و مواسات و همراهی با امام زمان خویش داشته باشد.

امام زمان (عج) یار و یاور ساده نمی‌خواهند، علم‌دار لشکر می‌خواهند! آقای ما منتظر ۳۱۳ علم‌دار و فرمانده لشکر است.

قمر منیر بنی هاشم (ع) و اصحاب امام حسین (ع) الگوی عملی مهدی یاوران هستند. یکی از خصوصیات بارز اصحاب امام حسین (ع) هم‌آهنگی و یک‌صدابودن آن‌هاست؛ به طوری که صد نفر در مقابل ده‌هزار نفر ایستادگی کردند. اما با شهادت اصحاب، حضرت

۱. محمد بن محمد بن نعمان (مفید)، ارشاد، ص ۹۵.

۲. عبد الرزاق موسوی مفرم، مقتل مفرم، ص ۲۲۲.

۳. فرهنگ معین.

۴. لغت‌نامه دهخدا.

۵. محمد باقر ملبوبی، الوقایع و الحوادث، ج ۲، ص ۱۲؛ عباس قمی، منتهی الامال، ج ۱، ص ۷۶.



عباس (ع) گفت: «قَدْ ضَاقَ صَدْرِي مِنْ حَيَاةِ الدُّنْيَا»؛ چراکه همهٔ عزیزانش رفته بودند. در واقع عباس (ع) دستان یاریگری را که در دفاع از حق با او هماهنگ بودند، از دست داده بود. ما هم باید به دنبال یافتن یاران و دستان هم‌آهنگ باشیم. باید دستانی هم‌آهنگ داشته باشیم، یعنی باید با همدیگر پای تمام اتفاقاتی که در جامعه رخ می‌دهد، بایستیم. ما باید بر خیزیم و مسائل جامعه‌مان را خودمان حل کنیم. هماهنگی دست‌های ما، حمایت خدا را در بر خواهد داشت.

تاریخ به ما ثابت کرده است هرکجا که ملت ما، بر مبنای خدا و اهل بیت (ع)، با همدیگر هماهنگ شدند، حماسه آفریدند. دستان هم‌آهنگ مردم عامل نجات ملت از دست رژیم منحوس پهلوی شد؛ دستان هم‌آهنگ عامل موفقیت ما در دفاع مقدس شد؛ دفع و رفع تمامی فتنه‌ها به واسطهٔ دستان هم‌آهنگ ملت حاصل شده است.

ایمان و باور داریم که الگوگیری از اهل بیت عصمت و طهارت (ع) عامل این پیروزی‌هاست. وقتی الگوی ما ابوالفضل العباس (ع) شد، همدلی‌ها و هماهنگی‌ها و مواسات‌ها معنا پیدا می‌کند.

در قضایای اخیر نیز هم‌آهنگی دستان ملت، عامل سرافرازی کشور شد. درود خدا و اهل بیت (ع) بر کسانی که در دوران کرونا در رزمایش مواسات قدم برداشتند و رهبر و پیشوای جامعه و مردم خودشان را یاری کردند.

رحمت خدا بر شما شیعیان واقعی! چراکه امام صادق (ع) فرمودند: «اُخْتَبِرَ شِيعَتَنَا فِي حَضْرَتَيْنِ»^۲ (شیعیان ما را با دو خصلت امتحان کن). اگر آن دو صفت را داشتند، با آن‌ها معاشرت داشته باش؛ و الا از آن‌ها فاصله بگیر:

«الْمُحَافَظَةُ عَلَى الصَّلَاةِ» (نماز را به وقت گزاردن!) و «وَالْمُؤَاسَاةُ لِلْإِخْوَانِ وَإِنْ كَانَ الشَّيْءُ قَلِيلًا»^۳ (و مواسات با برادران، اگرچه به اندک چیزی باشد).

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۱.

۲. «اُخْتَبِرَ شِيعَتَنَا فِي حَضْرَتَيْنِ فَإِنْ كَانَتْ فِيهِمْ وَلَا فَاعْرُبُ ثُمَّ اعْرُبُ فَلْتُ مَا هُمَا قَالَ الْمُحَافَظَةُ عَلَى الصَّلَاةِ وَالْمُؤَاسَاةُ لِلْإِخْوَانِ وَإِنْ كَانَ الشَّيْءُ قَلِيلًا»

۳. میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۷، ص ۲۱۰.



حضرت می‌فرمایند حتی اندک چیز! گاهی اوقات برخی افراد به بهانه‌های واهی، از کمک کردن به دیگران ابا می‌کنند. گاهی به این بهانه که کم است و گاهی هم به این بهانه که بعداً خودم نیاز خواهم داشت! لذا اگر بخواهیم عملکرد و برخورد افراد در قبال کمک کردن به دیگران را سطح بندی کنیم، می‌بینیم چهار سطح دارد:

بخل جاهلانه

برخی افراد اموالی دارند که هم اضافه از ما محتاج آن‌هاست و هم به آن‌ها هیچ نیازی ندارند؛ اما با این حال حاضر نمی‌شوند ذره‌ای از آن را به دیگران ببخشند. این‌ها افراد بخیلی هستند که در جهل خود به سر می‌برند؛ چراکه به اندیشه خودشان، پس‌انداز یا ثروت‌اندوزی می‌کنند. اما نمی‌دانند که هیچ بهره‌ای از آن نخواهند برد.

قرآن کریم می‌فرماید: «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ اَلِيمٍ»؛ کسانی که ثروت‌اندوزی می‌کنند اما اهل انفاق نیستند، عذابی دردناک خواهند داشت. بعد هم می‌فرماید در روز قیامت، همین پول‌هایی را که باید صرف جهیزیه برای نیازمندان کند، باید به فقرا بدهد، باید برای پرکردن خلأهای اجتماعی نظیر ساخت مسجد و آبادی روستا و ساخت مدرسه علمیّه خرج کند و خودداری می‌کند، همین پول‌ها را داغ می‌کنند و به بدنش می‌گذارند: «هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِانْفُسِكُمْ فَذَوْقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ»^۱

حالا بماند که برخی افراد پا را از این مرحله فراتر می‌گذارند و به زدالت روی می‌آورند: نه تنها به دیگران نمی‌بخشند؛ بلکه تا بتوانند حق دیگران را نیز پایمال می‌کنند و سلطان می‌شوند! سلطان سکه! سلطان دلار! سلطان ارز! سلطان ماسک!



سخاوت عاقلانه

افراد دیگری هستند که اموالی را که اضافه دارند و به آن نیاز ندارند، به دیگران می‌بخشند. کمک‌کردن به نیازمندان از اضافه بر نیاز خود، کاری کاملاً عاقلانه است؛ چراکه عقل می‌گوید ممکن است روزی برسد که من هم به همین حالت دچار شوم و شخص دیگری دستگیر من شود.

این سبک از بخشش می‌تواند نوعی انفاق، صدقه یا سخاوت باشد. همسر سردار شهید مهدی باکری نقل می‌کند: «وقتی آقامهدی شهردار ارومیه بود، ۲۸۰۰ تومان حقوق می‌گرفت. یک روز به من گفت: 'بیا هرچی توی این ماه خرجی داریم، بنویسیم تا آگه چیزی اضافه اومد بدیم به فقرا.' همه چیز رو نوشتم. آقامهدی مبلغ مورد نیازمون رو برداشت، مابقی حقوقش رو هم لوازم‌التحریر خرید و داد به یکی از کسانی که از قبل شناسایی کرده بود و می‌دونست محتاج‌اند. بعد هم گفت: 'این هم کفارهٔ گناهان این ماهمون.'^۱

این امر مورد سفارش بسیار زیاد اهل بیت (ع) هم قرار گرفته است و حتی در سیرهٔ عملی بسیار دیده می‌شود. نقل شده است که امام مجتبی (ع) برای کمک به شخص نیازمندی، در حالی که در مسجد مشغول اعتکاف بودند، به بیرون رفتند. یکی از اصحاب پرسید: «مگر فراموش کرده‌اید که در حال اعتکاف هستید؟» فرمودند: «فراموش نکرده‌ام، اما رسول خدا (ص) فرمودند: 'کسی که در برآوردن حاجت برادر مسلمان خود بکوشد، مانند شخصی است که نه هزار سال، روز را به روزه و شب را به عبادت مشغول بوده است.'^۲

مواسات عارفانه

دستهٔ سوم افرادی هستند که به سبب معرفت بالایی که دارند، دیگران را در اموالی که به آن نیاز دارند، شریک می‌کنند و با همدیگر حظ و بهرهٔ آن را می‌برند. این همان مواسات است. لذا



۱. یادگارن ۳ (کتاب مهدی باکری)، ص ۱۴.

۲. علی‌اکبر صداقت، یکصد موضوع، ۵۰۰ داستان، ص ۴۵۰.

اهل لغت در تعریف مواسات می‌گویند: مواسات وقتی است که شخص فقط به اندازه کفاف خود داشته باشد نه بیشتر، و دیگری را در همان مقدار کفاف شریک سازد. پس اگر کسی بیش از اندازه کفاف داشت و از آن مالی اضافی به کسی داد، مواسات نیست.^۱

ایثار عاشقانه

بالاترین سطح مواسات و کمک‌کردن به دیگران، ایثار است. ایثار در جایی است که شخص مال اضافی ندارد، اما همان مال مورد نیاز خود را عاشقانه به دیگری می‌بخشد. ایثار عاشقانه یعنی کمک‌کردن امیرمؤمنان (ع) به فقیر و یتیم و اسیر، در جایی که خود حضرت و خانواده مطهرشان هیچ غذایی به جز آن نداشتند!^۲

ایثار یعنی از دارایی خود که به آن نیاز هم داری، ببخشی؛ مانند بخشش دانش‌آموزی که دارایی مورد نیاز خودش را همراه با نامه‌ای به جبهه هدیه می‌کند و در نامه می‌نویسد: «با سلام به امام زمان و درود به امام خمینی. اسم من زهرا می‌باشد. این هدیه را که نان خشک و بادام است، برای شما فرستادم. پدرم می‌خواست جبهه بیاید، ولی او با موتور زیر ماشین رفت و کشته شد. من نه سال دارم و نصف روز مدرسه و نصف دیگر را قالی بافی می‌روم. مادرم کار می‌کند. ما پنج نفر هستیم. پدرم مُرد و باید کار کنیم و من ۹۲ روز کار کردم تا برای شما رزمندگان توانستم نان بفرستم. از خدا می‌خواهم که این هدیه را از یک یتیم قبول کنید و پس ندهید... آخر من و مادرم خیلی روزه می‌گیریم تا خرجی داشته باشیم. مادرم، خودم، احمد و بتول و تقی برادر کوچک من سلام می‌رسانیم، خدانه‌دار شما پاسداران اسلام باشد.»^۳

ایثار یعنی این! و از این نمونه ایثارها در دفاع مقدس فراوان است.

چند نفر از بسیجی‌ها داخل ماشین جیب بودند. ناگهان شیمیایی زدند و باید ماسک



۱. محمد بن یعقوب فیروزآبادی، القاموس المحيط، ج ۴، ص ۳۱۹؛ «آساء بماله: أناله منه وجعله فيه أسوة ولا يكون ذلك الامن كفاف؛ فان كان من فضله فليس بمواساة.»

۲. (وَوُضِعَ مَوْتَمِرٌ عَلَى خَيْطٍ مَشْكِيئًا وَتَيْبَمًا وَأَسْبِرًا) (انسان، ۸).

۳. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تاریخ انتشار: ۱۵/۱۰/۱۴ اسفند ۱۳۹۸.

استفاده می‌کردند. اما یک ماسک کم بود. به همین دلیل، هیچ‌کسی راضی به ماسک زدن نبود. تا اینکه بالاخره یک نفر بقیه را قانع کرد. لحظاتی بعد، در حالی که آن رزمنده شدیداً سرفه می‌کرد، دوستانش نگاه می‌کردند و از زیر ماسک اشک می‌ریختند.^۱

اگر کسی بخواهد اهل ایثار و فداکاری و مواسات باشد، باید از ابوالفضل العباس (ع) الگو بگیرد؛ چراکه بهترین الگوی ایثار و فداکاری و مواسات عباس (ع) است.

در زیارت‌نامه ایشان آمده است: «وَأَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَالَعْتَ فِي النَّصِيحَةِ وَاعْظَمْتَ غَايَةَ الْمَجْهُودِ» (گواهی می‌دهم که تو نهایت کوشش را در نصیحت و کمال جهد و اهتمام را در راه دین خدا ادا کردی). «أَشْهَدُ أَنَّكَ لَمْ تَوَهُنْ وَلَمْ تَنْكَلْ»^۲ (گواهی می‌دهم که تو هیچ سستی و کوتاهی نکردی).

حضرت اوج مواسات را به جایی می‌رسانند که یکی از القاب ایشان «مؤثراً» به معنای ایثارگر است.^۳

اگرما عباس‌گونه در قبال اطرافیان و جامعه دغدغه پیدا کردیم، برکات خدای مهربان هم شامل حال ما می‌شود. امیر بیان، امیرالمؤمنین علی (ع) می‌فرمایند: «وَمَوْاسَاةُ الْأَخِ فِي اللَّهِ عَزْرٌ وَجَلَاءٌ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ»^۴

یکی از مهم‌ترین آثار و نتایج مواسات، زیادی در رزق و روزی است. حضرت در کنار صلوة رحم، استغفار، سخن حق و... یاری‌رساندن به برادر دینی در راه خدا را هم ذکر می‌فرمایند.^۵

هرکس ز کار خلق یکی عقده وا کند
ایزد هزار عقده ز کارش رها کند
صدها فرشته بوسه بر آن دست می‌زنند
کز کار خلق یکی گره بسته وا کند

حضرت علی (ع) فرمودند کسی که اهل مواسات باشد، خداوند به اموال او برکت می‌دهد: «الْبِرَّةُ فِي مَالٍ مَنْ آتَى الرَّكَاءَةَ وَوَأَسَى الْمُؤْمِنِينَ وَوَصَلَ الْأَقْرَبِينَ»^۶ (برکت در مال کسی است

۱. سالنامه عطش ظهور ۱۳۸۵.

۲. عباس قمی، مفاتیح الجنان، زیارت حضرت عباس (ع).

۳. hawzah.net/fa/magazine/View/2689/6602/77046.

۴. محمدبن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، الخصال، ج ۲، ص ۵۵.

۵. «تَرْكُ تَسْجِجِ الْعَسْكَانِيَّاتِ فِي الْبَيْتِ يورثُ الْقَسْرَ... وَ مَوْاسَاةُ الْأَخِ فِي اللَّهِ عَزْرٌ وَ جَلَاءٌ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ وَ الْبُكُورُ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ وَ الْإِسْتِغْفَارُ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ»

۶. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۱۷۲.



که زکات بدهد و با مؤمنان مواسات کند و نسبت به نزدیکان، صلۀ رحم به جا آورد.»
شاید باورتان نشود، اما گاهی کمک به یک فرد، ممکن است تأثیر چشمگیری بر جامعه بگذارد.
در بازار تهران مرد باتقوایی بود که سهمی از درآمد مالی خودش را برای مخارج خانۀ خود گذاشته بود و سهم دیگر را برای رفع نیاز نیازمندان. بدون انجام کار خیر راحت نبود. روزی با نیت همیشگی خود، از خانه خارج شد؛ ولی آن روز به کار خیری برنخورد و با کمال اندوه و تأسف به خانه برگشت. به همین سبب میلی به غذا نداشت و ناراحت و رنجیده بود و خوابش نمی‌برد! لباس پوشید و به همسرش گفت: «من به قصد حل مشکل مسلمانی یا انجام کار خیری از خانه خارج می‌شوم.» خانه را ترک کرد و از خدای مهربان توقع داشت در آن وقت شب کار خیری نصیبش شود.

ناگهان صدای ناله‌ای توجه او را جلب کرد و به سوی صاحب ناله رفت. جوانی را دید سر به دیوار گذاشته است و آه می‌کشد و اشک می‌ریزد. به جوان سلام کرد و برای حل مشکل او شروع کرد به صحبت کردن.

جوان گفت: «به‌تازگی دختر جوانی را به این خانه که خانۀ بدکاران است، آورده‌اند. من مایل به ازدواج با آن دخترم. به خاطر پول کم من، رئیس این خانه که خانم نسبتاً مسنی است، از ورود من به خانه و دیدار دختر جلوگیری می‌کند.»

به جوان گفت: «فعلاً که دختر در معرض فساد قرار نگرفته است. اگر به او علاقه داری و حاضر به ازدواج با او هستی، من وسایلی را فراهم می‌کنم.» در خانه را زد. خانم رئیس در را باز کرد. چشمش به چهرۀ ملکوتی این مرد افتاد. سخت تعجب کرد و فریاد زد: «ای مؤمن، می‌دانی اینجا کجاست؟ اینجا محلۀ بدکاران است. شما را چه شده به این ناحیه گذر کرده‌ای؟» گفت: «دختری را که جدیداً به خانۀ شما آورده‌اند، برای این پسر می‌خواهم.» جواب داد: «این دختر برای ماندن در این خانه نزدیک به پنجاه تومان ضمانت سپرده است، شما حضری آن پنجاه تومان را بپرداز؟»



با آنکه پنجاه تومان در آن زمان پول زیادی بود، گفت: «آری.» دختر را گرفت و همراه پسر به خانه خود برد. پسر را برای کار نزد خود نگه داشت و به همسرش گفت تعالیم دینی را به دختر آموزش بدهد.

پس از مدت کمی که دختر آراسته به فضایل شد و پسر رموز کار را یاد گرفت، عروسی مفصلی برای آنان برگزار کرد.

مدتی گذشت. روزی پسر عرضه داشت: «تو مانند یک پدر بالاترین خدمت را به من انجام دادی، از تو می‌خواهم به من اجازه دهی همراه همسرم از تهران کوچ کنم و به شهر زندگی خودم بروم.» پسر همراه با همسرش به شهر اصلی خود آمد و رابطه او با آن مرد بزرگ به وسیله نامه بود. سال‌ها گذشت. آن مرد در سفری به همان شهر رسید. جمعیت بسیاری را کنار نانوائی دید که همه برای نان گرفتن گرد آمده بودند، ولی نان کم و مقداری گران بود.

پرسید: «چه خبر است؟» گفتند: «چون ایام جنگ جهانی اول است، آذوقه خیلی کم شده. به علاوه مهاجران زیادی در مساجد و حسینیه‌های شهر مقیم شده‌اند و به دلیل کمبود نان دچار مشکل شده‌اند.»

پرسید: «گندم و آرد این ناحیه در اختیار کیست؟» گفتند: «فلان شخص.» همان جوانی بود که سال‌ها پیش آن خدمت بزرگ را در حق او کرده بود. نشانه خانه او را پرسید و به خانه او رفت و در زد. خدمتکار گفت: «کیست؟» گفت: «صاحب خانه را می‌خواهم.» صاحب خانه در را باز کرد. تا چشمش به آن مرد باکرامت افتاد، از شوق فریادی کشید و او را در آغوش گرفت و زن و فرزندش را به دیدار او دعوت کرد. به آن مرد خوشامد گفت و از او دعوت کرد به درون خانه بیاید، ولی او گفت: «من قدم به این خانه نمی‌گذارم، مگر اینکه مشکل نان در این منطقه حل شود.»

آن پسر به انباردار خبر داد: «در انبارها را باز کن و نثار قدم این عزیز، گندم و آرد را به نازل‌ترین قیمت ممکن همین امشب در اختیار نانوائان شهر قرار بده و به نانوائیان از قول من بگو امشب تا نیمه شب یا سحر پخت کنند. اگر مخارج اضافی برداشت به عهده من. شب به نیمه نرسیده بود که



بر تخت نانوایان نان فراوانی قرار داده شد، ولی مشتری برای بردن نداشت.^۱ ثمرهٔ مواسات در یک شب به یک نفر، می‌شود نجات یک شهر؛ این یعنی مواسات و معامله با خدا!

تمام حرف ما امشب در یک بیت خلاصه می‌شود:

تا توانی به جهان، خدمت محتاجان کن به کمی، یا درمی، یا قلمی، یا قدمی

مواسات هم به شکل‌های مختلفی انجام شود:

مواسات مالی

رسول الله (ص) فرمودند: «مَنْ وَاسَى الْقَیْرَ مِنْ مَالِهِ، وَأَنْصَفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ، فَذَلِکَ الْمُؤْمِنُ حَقًّا.»^۲

(هرکس فقیر را در مال خود شریک گرداند و با مردم به انصاف رفتار کند، او مؤمن حقیقی است.) یعنی ایمان در گرو رسیدگی به فقرا و انصاف است. یعنی در زندگی روزمره خود به سادگی از کنار مشکلات دیگران عبور نکنیم.

اگر شخصی پول لازم دارد، کمکش کنیم. اگر خانه‌ای داریم، می‌توانیم مدتی کسی را بیاوریم آنجا تا ان شاء الله خانه‌دار شود؛ این کار را انجام دهیم یا در اجاره ملاحظه کنیم.

اگر مسیری را با خودرو طی می‌کنیم و می‌بینیم شخصی کنار خیابان ایستاده است و هوا سرد یا گرم است، سوارش کنیم. اگر کاروکاسبی داریم و می‌بینیم شخصی آمده است و پولی ندارد، به او تخفیف بدهیم. برایش کار را به نیت صدقه، ارزان‌تر انجام بدهیم.

مغازه‌دار و حاجی‌بازاری، هرچند به شاگرد نیازی ندارد، اما می‌تواند شاگرد قبول کند و مثلاً یک میلیون تومانی که برای او در ماه مبلغ زیادی نیست، به او حقوق بدهد؛ چراکه این میزان پول برای آن شاگرد که محروم است، پول بسیار زیادی است. کسی که پول بسیاری دارد،



۱. برگرفته از کتاب عرفان اسلامی، نوشتهٔ استاد حسین انصاریان، ج ۱۳.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۱۴۷؛ محمد محمدی ری‌شهری، حکمت‌نامهٔ پیامبر اعظم (ص)، ج ۸، ص ۵۴.

می‌تواند صندوق قرض‌الحسنه‌ای راه بیندازد و به محرومان وام بدهد؛ یا می‌تواند وقف کند که همه این‌ها مصادیق دل‌سوزی و مواسات با مردم و محرومان است.

مواسات عملی

از حضرت رضا(ع) روایت است: «إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا فِي الْأَرْضِ يَشْعُونَ فِي حَوَائِجِ النَّاسِ، هُمْ الْآمِنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ أَدَخَلَ عَلَى مُؤْمِنٍ سِرورًا فَفَرَّخَ اللَّهُ قَلْبَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۱ (خداوند بر روی زمین، بندگانی دارد که در رفع نیازهای مردم می‌کوشند. آنان روز قیامت ایمن و آسوده‌اند. هر کس که بر مؤمنی شادی ببخشد و دل او را خوش حال کند، خداوند در روز قیامت، قلب او را شادمان خواهد ساخت.)

این همان «برکت و جودی» است. بعضی‌ها وجودهای بی‌برکت‌اند؛ نه فکری به حال دیگران می‌کنند و نه قدمی در راه دیگران برمی‌دارند و نه مردم امیدي به خیر و احسان آنان دارند. اینان به راستی که محروم واقعی‌اند، هم از محبت و صفای مردم و هم از پاداش فراوان خدا.

کارمند اداره نه تنها نباید گره در کار مردم بیندازد؛ بلکه گره را باید فوراً باز کند و به افراد معمولی و اشخاص مستضعف که به او مراجعه می‌کنند، رسیدگی کند؛ پرورنده افرادی را که بلد نیستند یا سواد ندارند، خودش از این اتاق به آن اتاق ببرد تا مشکل را حل کند و با احترام خاصی ارباب‌رجوع را به خانه بفرستد.

مرحوم آخوند خراسانی(ره) صاحب کفایه را دیدند که نیمه‌شب، چراغ به دست، در کوچه‌های تاریک و ترسناک نجف می‌رود. گفتند: «آقا کجا می‌روید؟» گفت: «زن همسایه ما را درد زایمان گرفته است و کسی نیست دنبال ماما برود. شوهر او غریب است و ممکن است ماما دنبال او نیاید. زن من هم نیمه‌شب نمی‌تواند برود. لذا من دارم می‌روم او را بیاورم.»^۲

همین اردوهای جهادی که بچه‌های بسیجی انجام می‌دهند، بسیار در امر خدمت به

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۹۷، ح ۲.
۲. hawzahnews.com/news



محرومان مؤثر است و من توصیه می‌کنم حتماً خودمان در این اردوها، مثلاً برای یک هفته، شرکت کنیم تا تأثیرات آن را ببینیم. هم‌چنین می‌توانیم فرزندانمان را به این اردوها بفرستیم.

مواسات آبرویی

خدمت به دیگران، تنها به خرج مال و کمک به معیشت و وضع اقتصادی آنان نیست. حتی واسطه‌شدن برای حل مشکل، راهنمایی برای رسیدن به مقصود، برخورد خوب و شایسته با ارباب‌رجوع، اهتمام و تصمیم‌داشتن به خیررسانی به مردم، شادکردن غمگینان و غم‌زدایی از چهره‌های پریشان و دل‌های داغ‌دیده و محزون، همه و همه نوعی خدمت است و پاداش دارد. گاهی مواسات به آبرو گذاشتن است.

همسر شهید حسن تهرانی مقدم تعریف می‌کند: «در بخشیدن، به کم راضی نمی‌شد. حاجی، نمایندگی مجاز حاتم طایی در قرن بیست و یکم بود! شب‌ها که خسته و دیر به خانه برمی‌گشت، همیشه یکی دو تا مشتری جلوی خانه‌اش برای گفتن مشکلات و کمک‌گرفتن ایستاده بودند. آن‌ها را که می‌توانست، خودش می‌داد و آن‌ها که از توانش خارج بودند، به افراد خیر دیگر معرفی می‌کرد. کسی دست‌خالی از در خانه‌اش بر نمی‌گشت. حتی اگر کسی نمی‌آمد و چیزی هم نمی‌گفت، حاجی برای کمک سرش درد می‌کرد. یکی از دوستان ایشان می‌گوید که هر موقع با شهید تهرانی مقدم بودم و مستضعفی از ایشان درخواست کمی می‌کرد، ایشان دستش را که به جیب می‌برد، هرچه داشت، به او عطا می‌کرد.»^۱

مواسات (ایثار) جانی

الگوی واقعی شهدا، ابوالفضل العباس (ع) بود. عباسی که همه چیز خود، حتی جانش را وقف اباعبدالله (ع) کرد.

مگر امام زمان (عج) نفرمودند المُواسی أخواهٌ یَنفِیسه، عباس غم‌گسار و غم‌خوار حسین



شب نهم: دست‌های هم‌آهنگ

است. عباس جان‌نثار برادر است، نگهبان خیمه‌های حسین(ع) است. با جان خودش از حسین(ع) و فرزندان او محافظت می‌کند. نوشتند تا زمانی که عباس(ع) محافظ و نگهبان خیمه‌ها بوده، کسی جرئت نزدیک شدن به خیم را نداشته است!

امشب شب تاسوعاست! شب علم‌دار حسین! از همین جا بیاییم دل‌ها را ببریم به آن خیابان باصفایی که برای عاشقان کربلا نامی آشنا دارد: بین‌الحرمین. چقدر این روزها دلمان برای بین‌الحرمین تنگ شده است!

اجازه بدهید از زبان اباعبدالله دردلی کنیم با آقا قمر بنی‌هاشم!

عرضه بداریم: عباسم! برادرم! یاورم!

دشمنم در کربلا ناکام بود
با وجود تو سپاهی داشتم
بعد تو کس حافظ یارت نشد
دست‌ها آمادهٔ سیلی نشد
بودنت بهر حرم اعجاز بود
دشمن پرکینه‌ات شاداب شد

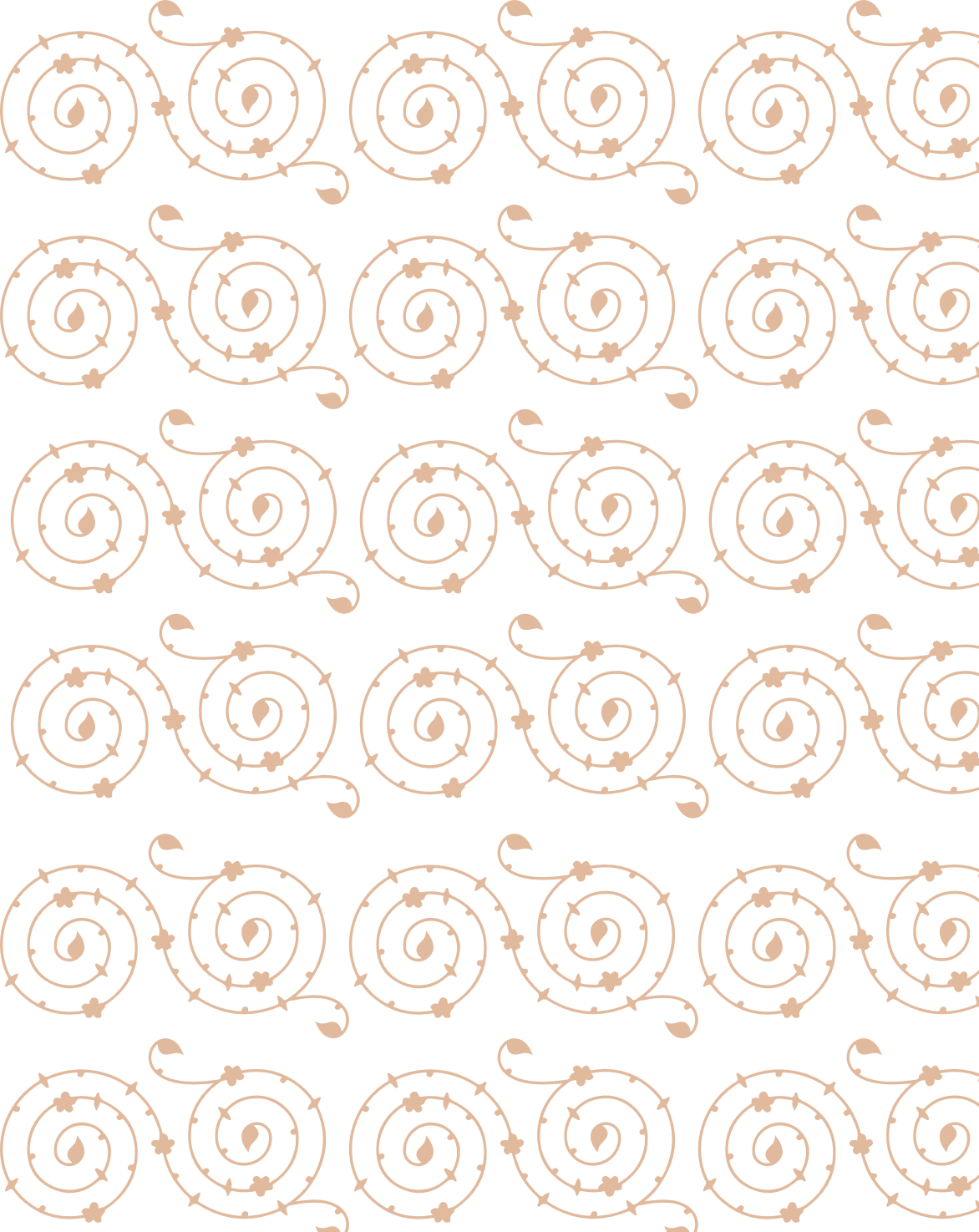
تا تو بودی خیمه‌ها آرام بود
تا تو بودی من پناهی داشتم
تا تو بودی خیمه‌ها غارت نشد
تا تو بودی چهره‌ای نیلی نشد
تا تو بودی دست زینب باز بود
تا که مشکت پاره و بی‌آب شد

صبح ولادت عباس(ع)، امیرالمؤمنین(ع) دستان عباس را بوسید. روز عاشورا هم راوی می‌گوید: دیدم اباعبدالله هنوز به علقمه نرسیده، به سرعت از اسب پیاده شد. چیزی را از روی زمین برداشت. شروع کرد به بوسیدن؛ می‌بوسید و به چشمانش می‌مالید و گریه می‌کرد. خدایا، مگر ابی‌عبدالله قرآن پیدا کرده است؟ چه چیزی را می‌بوسد؟ خوب نگاه کردم. دیدم دستان قلم شدهٔ عباس است که به چشمانش می‌مالد و می‌بوسد!

لذا وقتی بالای سر عباس رسید، ناله زد: «الان إنکسر ظهري.» عباسم، پشتم شکست!

دشمنت کشت، ولی نور تو خاموش نشد آری! آن جلوه که فانی نشود، نور خداست





شب دهم: همدلان عاشق

امشب شهادت نامۀ عشاق امضا می شود
فردا ز خون عاشقان این دشت دریا می شود

شب عاشقی

عاشورا آخرین شبی است که به امام حسین (ع) با عنوان اباعبدالله سلام می دهیم. از فردا شب، سلام دادن هایمان متفاوت می شود. امشب می گوئیم: «السلام علیک یا اباعبدالله» و فردا به سر بریده و بدن پاره پاره سلام می دهیم: «السلام علی الاجساد العاریات، السلام علی الاعضاء المقطعات، السلام علی الرؤوس المشالات.»

بیاییم امشب ما هم با پای دل روانۀ کربلا شویم و با هم بگوئیم: «السلام علیک یا اباعبدالله و علی الارواح التي حلت بفنائک، علیک منی سلام الله ابدآماً بقیت و بقی اللیل و النهار و لا جعله الله آخر العهد منی لزیارتکم. السلام علی الحسین و علی علی بن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین.»

این سلامی که ما همیشه با عشق به زبان می آوریم، مملو از معارف ناب است. تابه حال به عبارت پس از سلام دقت کرده اید؟ «و علی الارواح التي حلت بفنائک» (و سلام بر جان های که بر آستانت فرود آمدند.) همان یارانی که امیرالمؤمنین علی (ع) در وصفشان فرمودند:



«شَهْدَاءَ لَا يَسْبِقُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ وَلَا يَلْحَقُهُمْ مَنْ تَعَدَّهُمْ»^۱ (شهادایی که کسی قبل از آنان بر آن‌ها پیشی نگرفته و پس از آنان نیز کسی به پایۀ آن‌ها نخواهد رسید).
 وقتی امیرالمؤمنین (ع) به سوی صفین حرکت می‌کردند، در مسیر به سرزمینی رسیدند و آنجا توقف کردند و فرمودند: «هَيْهْنَا مَنَاحُ رِجَابٍ» (سوارهایی اینجا بر زمین می‌افتند). این سوارها چه اسم و سیمتی دارند؟ چه عنوان و لقبی دارند؟ آقا بهترین سمت و عنوان را درباره آن‌ها فرمودند: «مَصَارِعُ عَشَاقٍ» اینجا را که نشان دادم، آرامگاه عاشقان حضرت است! اینجا قتلگاه دسته‌ای از عشاق است. «مَصَارِعُ عَشَاقٍ» اینجا مقتل عاشقان است؛ بله، مقتل عاشقان. شهادایی در اینجا بر زمین می‌افتند و در اینجا کشته می‌شوند و دفن می‌شوند که نه قبل از آن‌ها کسی مانندشان بوده و نه بعد از آن‌ها کسی به پیشان خواهد رسید.

آقا وقتی می‌خواهند از اصحاب‌الحسین یاد کنند، یک ویژگی را مطرح می‌کنند. چرا آقا با الفاظ دیگری از این‌ها یاد نکردند؟ تعابیر امیرالمؤمنین (ع) از روی حکمت است. وقتی می‌خواهند یاران حضرت را معرفی کنند، فقط با یک ویژگی آن‌ها را معرفی می‌کنند: «عشاق، عشاق، عشاق!»

مهم‌ترین و اصلی‌ترین ویژگی اصحاب‌الحسین، عشقشان به سید و سالار شهیدان بود؛ به همین سبب است که امیرالمؤمنین (ع) وقتی می‌خواهند آن‌ها را معرفی کنند، از عاشق بودنشان سخن می‌گویند.

آنان چنان عاشق حضرت شدند که در سلام زیارت عاشورا می‌خوانیم: «السَّلَامُ عَلَیْکَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأُرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِکَ» (حسین جان، سلام بر تو و سلام بر جان‌هایی که محو شمع پرفروغ وجودت شدند). «حَلَّتْ بِفِنَائِکَ» شدند.



۱. محمد سماوی نجفی، ابصار العین فی انصار الحسین، ص ۲۲؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۸.
 ۲. محل فرود آمدن و زمین افتادن.
 ۳. محل کشته شدن و دفن شدن.

مانند شکر در آب

معنای عبارت «خَلَّتْ يَفْنَائُكُ» چیست؟ حلول به معنای فرود آمدن است و فنا به معنای گشادگی در اطراف خانه است؛ پس طبق تفسیر سطحی عبارت، منظور شهادتی است که در درگاه حضرت‌اند و در اینجا همان قبر و حائر مراد است.

شیخ مفید در، می‌فرماید: «ما شک نداریم که اصحاب آن حضرت از حائر بیرون نیستند؛ اگرچه خصوصیات قبور آن‌ها را ندانیم و قبر حضرت عباس (ع) اگرچه دور است، داخل در فنا و رحل سیدالشهدا (ع) است.»

در عبارت «خَلَّتْ يَفْنَائُكُ» دنیایی از عشق و معرفت نهفته است. عمق این جمله را ببینید: در اطراف در خانه‌های قدیمی فضایی بود که شترها و بارهایشان آنجا می‌ماندند و به آنجا «فنا» می‌گفتند. «الارواح التي حلت بفنائك» یعنی جان‌هایی که بار زندگی‌شان را کنار حسین (ع) گذاشتند و هرچه داشتند و نداشتند، به پای حسین (ع) ریختند؛ همان جان‌هایی که چون پروانه‌های عاشق، گرد خورشید وجود ابا عبد الله الحسین (ع) می‌چرخیدند.

همان‌گونه که شکر در آب حل می‌شود و چیزی از آن باقی نمی‌ماند، انسان عاشق هم در معشوق خود حل می‌شود و عشق به معشوق همه وجودش را می‌گیرد و به جز معشوق، نه چیزی می‌بیند و نه چیزی می‌خواهد. اصحاب الحسین (ع) هم در وجود آن حضرت حل شدند و جز حسین (ع)، نه چیزی می‌دیدند و نه چیزی می‌خواستند.

عشق بازی با حسین (ع)

شب عاشورا شب عشق بازی اصحاب با امام حسین (ع) است. شب گفت و گوهای اصحاب و اربابشان است. حضرت از وفاداری اصحابش به خوبی باخبر بودند؛ با این حال، چرا همه اصحاب را جمع کردند و فرمودند: «إِنَّ هَؤُلَاءِ يُرِيدُونَ دُونَكُمْ وَ لَوْ قَتَلُونِي لَمْ يَصِلُوا إِلَيْكُمْ



فَالنَّجَاءَ النَّجَاءَ وَ أَنْتُمْ فِي حِلِّ فَأَنْتُمْ إِنْ أَصَبَحْتُمْ مَعِيَ قُتِلْتُمْ كُلُّكُمْ»^۱ (این‌ها با من کار دارند. اگر دستشان به من برسد و من را بکشند، دیگر با شما کاری ندارند. من بی‌عتم را از شما برداشتم؛ از تاریکی شب استفاده کنید و از معرکه فرار کنید.)

واقعاً چرا حضرت با اصحابش این‌طور صحبت می‌کنند؟

حضرت امشب می‌خواهند عشق‌بازی اصحابش را به رخ تمام عالم بکشند و هر سال، شب عاشورا به تمام عالم بگویند: «ببینید، من چه یاران عاشقی داشتم.» امشب همه عاشقان در خیمه حسین (ع) جمع شده‌اند.

فقط انسان‌های عاشقی مانند برادران مسلم امشب می‌توانند بگویند: «فَقَتِحَ اللَّهُ الْعَيْشَ بَعْدَكَ» (حسین (ع)، ما آن قدر عاشقت هستیم که اصلاً زندگی بدون تو برای ما معنا ندارد.) فقط انسان عاشقی مانند زهیر می‌تواند بگوید: «وَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي قَتَلْتُ ثُمَّ نَشَرْتُ ثُمَّ قَتَلْتُ حَتَّى أَقْتَلَ كَذَا أَلْفَ قَتْلَةٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ بِذَلِكَ الْقَتْلِ عَنِ نَفْسِكَ وَ عَنِ أَنْفُسِ هَؤُلَاءِ الْفِتْيَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ» (به خدا سوگند، دوست دارم کشته شوم و دوباره زنده شوم و باز کشته شوم و به همین ترتیب تا هزار بار کشته شوم تا خداوند به این وسیله، خطر کشته شدن را از وجود مقدس شما و جوانان اهل بیت (ع) دور فرماید.)

فقط انسان عاشقی مانند سعید بن عبدالله می‌تواند بگوید: «وَاللَّهِ لَوْ عَلِمْتُ أَنِّي أَقْتَلُ ثُمَّ أَحْيَى ثُمَّ أَحْرَقُ حَيًّا ثُمَّ أَذْرِي يَفْعَلُ بِي ذَلِكَ سَبْعِينَ مَرَّةً مَا فَارَقْتُكَ حَتَّى أَلْقَى حِمَامِي دُونَكَ. فَكَيْفَ لَا أَفْعَلُ ذَلِكَ وَإِنَّمَا هِيَ قَتْلَةٌ وَاحِدَةٌ؟!» (به خدا، اگر بدانم هفتاد بار کشته می‌شوم و زنده می‌شوم و زنده زنده بدنم را آتش می‌زنند و خاکسترم را بر باد می‌دهند، باز هم هرگز از یاری تو دست برنخواهم داشت و پس از هر بار زنده شدن به یاریات می‌شتابم. حال چطور چنین نکنم، در صورتی که می‌دانم تنها یک بار کشته می‌شوم؟)

حضرت خواستند عشق‌بازی اصحاب را به رخ ما بکشند: اگر شما هم می‌خواهید به درگاه

ما برسید و «حَلَّتْ بِفِنَائِكَ» شوید، باید مثل این‌ها عاشق باشید. حضرت خواستند به من و شما بفهمانند که عاشق واقعی، حبیب بن مظاهر است. نقل شده است شب عاشورا وقتی حضرت از میان انگشتان مبارک خود، جایگاه اصحاب را در بهشت به آنان نشان می‌دادند، وقتی نوبت به حبیب بن مظاهر می‌رسد، حبیب همین طور که سرش را پایین نگه داشته بود، انگشتان حضرت را پایین می‌آورد و عرض می‌کرد: «حسین جان، بهشت می‌خواهم برای چه؟!» تو کجایی؟ خوشا به حال کسانی که این‌گونه ذوب در حضرت می‌شوند، خوشا به حال کسانی که امشب «حَلَّتْ بِفِنَاءِ الْحُسَيْنِ (ع)» می‌شوند و خوشا به سعادت کسانی که همدل با ارباب می‌شوند.

همدلی با حسین (ع) یعنی عدم تنهایی، یعنی نداشتن اضطراب، یعنی دوری از رنج و سختی و همدلی با حسین (ع)، یعنی به دست آوردن عزت و قدرت.

تو هم امشب همدل شو با ارباب. چشم سرت را ببند و با چشم دل به کربلا پرواز کن. ببین در کدام خیمه هستی؟ در خیمه حبیب بن مظاهر هستی یا خیمه علی اکبر (ع)؟ غیرتی‌ها دلشان می‌خواهد نگهبان خیمه رقیه سه‌ساله باشند. رفیق، می‌خواهی بروی در خیمه اباعبدلله با حسین (ع) هم عهد بشوی، می‌خواهی حل بشوی در حسین، امشب بهترین فرصت است. همدلی و ذوب شدن در حسین (ع)، هم در دنیاست و هم در آخرت.

در روایت آمده: فردای قیامت زیر سایه عرش، مجلسی است مخصوص اباعبدالله الحسین (ع) و عاشقان وجود نازنین حضرت میان گریه‌کنندگان و زیارت‌کنندگان در آن مجلس جمع می‌شوند و حضرت شروع به صحبت با آنان می‌کنند. در همین حال، فرستاده‌ای از بهشت می‌آید و به آنان می‌گوید که ما مشتاق شمایم، نزد ما بیایید؛ اما آن‌ها از رفتن امتناع می‌کنند و لذت هم‌نشینی با حسین (ع) را بر لذت حوریان بهشتی مقدم می‌دارند.^۱

۱. قال أبو عبد الله (ع) «يا زواره... ما من عبد يَحْسُرُ إِلَّا وَ عَيْنَاهُ بَأَكْبَرِ إِلَّا الْبَاكِينَ عَلَى حَدِّ الْحُسَيْنِ (ع) فَإِنَّهُ يَحْسُرُ وَ عَيْنُهُ قَرِيبَةٌ وَ الْبِشَارَةُ بِلِقَاءِ السُّرُورِ بَيْنَ عَلَى وَجْهِهِ وَ الْخَلْقُ فِي الْفِرَاقِ وَ هُمْ آمِنُونَ وَ الْخَلْقُ يُفْرَضُونَ وَ هُمْ حُدَاتُ الْحُسَيْنِ (ع) تَحْتِ الْعَرْشِ وَ فِي ظِلِّ الْعَرْشِ لَا يَخَافُونَ شَوْءَ يَوْمِ الْحِسَابِ يُقَالُ لَهُمْ إِذْ خَلُّوا الْجَنَّةَ قَبَاتُونَ وَ يَخْتَارُونَ مَجْلِسَهُ وَ حِدِيثَهُ وَإِنَّ الْخُورَ لَتُرْسِلَ إِلَيْهِمْ أَنَا قَدْ اسْتَفْتَاكُمْ مَعَ الْوَلَدَانِ الْفَخْرِيِّينَ فَمَا تَزْفَعُونَ رُؤُوسَهُمْ إِلَيْهِمْ لِمَا تَرَوْنَ فِي مَجْلِسِهِمْ مِنَ السُّرُورِ وَ الْكَرَامَةِ...» ابن قولويه قمی، کامل الزیارات، ص ۸۲.



یکی از دوستان نزدیک شهید محمدرضا فراهانی نقل می‌کند که شش روز از جنگ گذشته بود که شهید شد. خوابش را دیدم. بغلش کردم و گفتم: «تا نگوئی آن دنیا چه خبر است، رهایت نمی‌کنم.» گفت: «فقط یک مطلب می‌گویم: ما شهدا شب‌های جمعه می‌رویم خدمت آقا اباعبدالله (ع). آقا برای ما صحبت می‌کنند و ما مست حرف و جمال آقا می‌شویم.»^۱

امشب فقط اصحاب‌الحسین در خیمهٔ حضرت جمع نیستند؛ هرکس که بعد از عاشورای ۶۱ عاشقانه به سمت خیمهٔ حسینی حرکت کرد و به خیل عشاق‌الحسین پیوست، امشب در خیمهٔ حسین (ع) است.

مادر شهید علی‌اکبر الوندی می‌گفت: «من فقط شب‌های جمعه می‌توانستم به بهشت‌زرها بروم. با اتوبوس و هزار سختی و با بچهٔ کوچک می‌رفتم و تا غروب کنار مزار پسرم می‌ماندم. بعد، نماز می‌خواندم و با زحمت برمی‌گشتم. یک شب جمعه به خواب من آمد و گفت: «مادر، از شما تقاضایی دارم: شب جمعه سر مزار من نیا. شب‌های جمعه ما در کربلا در محضر آقا اباعبدالله (ع) هستیم. چندین هفته است که آقا به من می‌گویند: شما مهمان داری، برو پیش مادرت.»^۲

بینید امشب که شب عاشوراست، چه جمعیتی گرد شمع وجود ارباب طواف می‌کنند. تمام این عشاق که در مجمع ملکوتی عاشقان حسینی جمع شده‌اند، با زینب کبری (س) هم‌صدا می‌شوند و از شب می‌خواهند:

امشب‌ی را شه دین در حرمش مهمان است مکن ای صبح طلوع، مکن ای صبح طلوع
کم نیستند کسانی که به دست مولا هدایت و تربیت شده‌اند: از زهیر و حر گرفته تا طیب و شاهرخ و هزاران عاشق دیگر که گرفتار حسین (ع) شدند و آدم شدند.

ما از تو، تو را خواهیم

امشب باید مهم‌ترین کار ما گدایی عشق باشد. وسط گریه‌ها و روضه‌ها باید از ارباب بخواهی

۱. گروه فرهنگی شهید ابراهیم هادی، تا کربلا، نشر شهید هادی.



و بگویى حسین جان، مى شود ما هم امشب مثل همه این شهدا عاشقت بشویم؟ آقا ما را هم عاشق کن تا بتوانیم به خیمه و درگاهت وارد بشویم.

شما هم اگر دوست داری به خیمه حسینی راه پیدا کنی، باید عاشق بشوی، باید مصداق بارز «حَلَّتْ بِفِنَائِكَ» بشوی؛ یعنی در درگاه حسینی حل بشوی و دیگر از خودت چیزی نداشته باشی. باید حسین همه وجودت را بگیرد. عاشق شدن یعنی «حَلَّتْ بِفِنَائِكَ» شدن؛ یعنی در حسین (ع) حل شدن؛ وگرنه با ادعای عاشقی که کار پیش نمی رود. در زمان رسول خدا (ص) کسی به حضرت ابراز عاشقی کرد. آن قدر این مسئله مهم بود که خدا آیه نازل کرد و راهکار نشان داد. امیرالمؤمنین (ع) نقل می کنند که شخصی از انصار به نام ثوبان، خدمت رسول خدا (ص) رسید و عرض کرد: «یا رسول الله ما أَشْتَطِيعُ فِرَاقَكَ...» (ای رسول خدا، من از بس که دوستدار و عاشق شما هستم، تحمل فراقتان را ندارم؛ به حدی دوستان دارم که وقتی وارد منزل می شوم و به یاد شما می افتم، همه داروندارم را رها می کنم و به سمت شما می آیم تا روبه روی شما بنشینم و به شما نگاه کنم. این نگاه کردن من از روی محبت و عشق و علاقه به شماست.)

این عاشق رسول خدا (ص) در ادامه به حضرت عرض می کند: «آقا جان یا رسول الله، روز قیامت شما که وارد بهشت می شوید و در اعلی علیین جای می گیرید و دیگر دست ما به شما نمی رسد؛ آنجا من چه کنم؟! هر وقت به یاد این مسئله می افتم، نگران می شوم. آنجا دور از شما چگونه دل تنگی ام را رفع کنم؟!»

خدا بلافاصله آیه نازل کرد: (وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا)^۲ یعنی اگر دوست دارید با پیامبر (ص) و امام حسین (ع) محشور باشید، باید از خدا و رسولش اطاعت کنید؛ باید عشقتان را ثابت کنید.

۱. عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) قَالَ: «جَاءَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَى النَّبِيِّ (ص) فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَشْتَطِيعُ فِرَاقَكَ وَإِنِّي لَأَدْخُلُ مَنْزِلِي فَأَدْكِرُكَ فَأَتْرُكُ ضَيْعَتِي وَأَقِيلُ حَتَّى أَنْظُرَ إِلَيْكَ حَتَّى تَلْكَ فَيَذَرُكَ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَأَدْخَلْتَ الْجَنَّةَ فَرَفَعْتِ فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ فَكَيْفَ لِي بِكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ؟ فَذَرَلْ (وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا) فَدَعَا النَّبِيُّ (ص) الرَّجُلَ فَقَرَأَهَا عَلَيْهِ وَتَشْرَهُ بِذَلِكَ.



ای که بر دوست تمنای نگاهی داری بهر اثبات ارادت چه گواهی داری؟

اصحاب الحسین ادعای عاشقی شان را که امشب مطرح کردند، فردا با خون خودشان اثباتش می‌کنند. همین سعید بن عبدالله انصاری که می‌گفت حاضرم هفتاد بار در راه حسین (ع) جان بدهم، در عمل هم ثابت کرد. نبرد عاشورا تا بعد از ظهر ادامه یافت و شدت گرفت. هنگامی که امام حسین (ع) ظهر روز عاشورا نماز خوف به جا آوردند، این دل‌باخته حسین (ع) عشق به مولایش را چنین اثبات کرد: «لَمَّا قَرَبَ الْأَعْدَاءُ مِنَ الْحُسَيْنِ وَ هُوَ قَائِمٌ بِمَكَانِهِ، اسْتَقْدَمَ سَعِيدُ الْحَنْفِيُّ أَمَامَ الْحُسَيْنِ وَ هُوَ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيِ الْحُسَيْنِ يَقْبِهِ السِّهَامَ طَوْرًا بَوَّجْهَهُ وَ طَوْرًا بَصَدْرَهُ وَ طَوْرًا بِبَدْيِهِ وَ طَوْرًا بِجَنْبِيهِ فَلَمْ يَكِدْ يَصِلُ إِلَى الْحُسَيْنِ (ع) شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ حَتَّى سَقَطَ الْحَنْفِيُّ إِلَى الْأَرْضِ» (زمانی که امام در جایگاه خود ایستاده بودند و سپاهیان دشمن به آن حضرت نزدیک شدند. سعید بن عبدالله حنفی مقابل حضرت ایستاد و باران تیرها را از چپ و راست به جان خرید. وی که پیش روی حضرت قرار داشت، با سپر کردن صورت، سینه، دست و پهلوها، تیرها را از وجود مقدس امام حسین (ع) دفع می‌کرد. هیچ‌یک از آن تیرها به وجود نازنین اباعبدالله (ع) اصابت نکرد تا اینکه سعید بن عبدالله نقش بر زمین شد.)

او در آن حال می‌گفت: «خدایا، همان‌گونه که قوم عاد و ثمود را لعنت کردی، اینان (سپاه دشمن) را گرفتار لعن خویش کن. خدایا، سلام و درود مرا به پیامبرت برسان و درد و رنجی را که بر اثر زخم‌های بدنم تحمل کردم، به آن حضرت ابلاغ فرما؛ زیرا من در یاری پیامبرت خواستار دست‌یابی به پاداش توام.» سپس رو به امام حسین (ع) عرض کرد: «أَوْفَيْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟» (ای فرزند رسول خدا، آیا به پیمانم وفا کردم؟) حضرت فرمودند: «نعم، أنت أُمَامِي فِي الْجَنَّةِ» (آری، تو در بهشت، پیشاپیش من قرار داری) و سپس روح پاکش به آسمان‌ها پراکنید. چه لذتی از این برتر که ارباب خریدارت باشد؛ یعنی می‌شود لحظه جان‌دادن، سر ما هم بر دامان ارباب باشد؟ امشب بگوییم: حسین جان، ما را هم به عنوان عشاق درگاہت بپذیر.



امشب خیمهٔ حسینی مالا مال از عاشقانی است که عشق خودشان را اثبات کردند. من و شما هم باید این عشق را ثابت کنیم تا در آنجا راهمان بدهند و هم زمزمه شویم با این جمع عشاق که امشب همگی می‌خوانند:

امشب‌ی را شه دین در حرمش مهمان است مکن ای صبح طلوع، مکن ای صبح طلوع

ای دل صدله، دل یک‌دله کن

شب عاشورا شب عشق بازی یاران با ابا عبدالله (ع) و شب همدلان عاشق است. اگر کسی ذوب در امام شد، شبیه امام هم می‌شود. اما چگونه می‌توانیم به مقام «حَلَّتْ يَفْنَائِكَ» برسیم و خود را در درگاه حسینی حل کنیم؟ باید کاری کنیم که تمام زندگی‌مان رنگ‌وبوی حسینی پیدا کند. رنگ‌وبوی حسینی پیدا کردن یعنی همدل شدن با حضرت، یعنی یکی شدن قلب‌ها، یعنی اجتماع قلوب.

از شب اول تا الآن همین را می‌گوییم که کسی می‌تواند بهترین بهره را از عزاداری‌ها بگیرد که بتواند این اجتماع قلوب را دنبال کند. کسی می‌تواند بگوید عزاداری من زینبی است که محور اجتماع قلوب باشد و به دیگران بی‌اعتنا نباشد.

چگونه ممکن است به دیگران بی‌اعتنا باشیم؛ در حالی که ابا عبدالله الحسین (ع) این‌گونه نبود؟! کسی که حل در حسین (ع) بشود، سیل باشد می‌آید، زلزله باشد می‌آید، کرونا باشد می‌آید؛ چراکه احساس وظیفه می‌کند دربارهٔ دیگران. این احساس وظیفه به معنای بی‌اعتنایی بودن به دیگران و پایبندی به فرهنگ امام حسین (ع) است. شهید والامقام، حاج محمد ابراهیم همت در وصیت‌نامهٔ خود می‌نویسد: «ما در قبال تمام کسانی که به گناه می‌افتند، مسئولیم.»

کسی که امام حسینی است، طاقت دیدن انسان فقیر را ندارد. امام حسینی نمی‌تواند در محله‌ای زندگی کند که دخترکی، گرسنه سر به بالش بگذارد.



آقا اباعبدالله (ع) مرکز همدلی و محور اجتماع قلوب است. اگر ما هم با آن حضرت هم‌مسیر و همدل شدید، این همدلی منتهی خواهد شد به ظهور امام زمان (عج). مگر امام زمان (عج) در توقیع شریف نمی‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَقَّهُمُ اللَّهُ لِظَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعِ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَّا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيُمْنُ بِلِقَائِنَا وَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَصِدْقِهَا مِنْهُمْ» (اگر شیعیان ما که خداوند بر اطاعت خود موفقشان بدارد، با دل‌های یکپارچه بروفای به عهد اجتماع می‌کردند، ملاقات ما از آن‌ها به تأخیر نمی‌افتاد و سعادت دیدار با معرفت و راستی بر آن‌ها به زودی حاصل می‌شد).

امتحانی که اباعبدالله به واسطه حضرت مسلم از مردم کوفه گرفت، همین امتحان اجتماع قلوب بود و در حال حاضر، ما هم برای همین اجتماع قلوب در حال امتحان دادن هستیم که اگر در این امتحان سربلند و پیروز شدید، ظهور محقق خواهد شد.

حالا که قرار شد محور زندگی ما امام باشد، بیایید به سیره امام عمل کنیم؛ بیایید دست به دست هم بدهیم و مواسات حسینی را رقم بزنیم. باید همگی در کنار هم از طریق مسجد و هیئت و پایگاه ... مسائل و مشکلات محل را شناسایی کنیم و با فرهنگ مواسات، برای حل آن مشکلات برنامه‌ریزی کنیم. امشب با اباعبدالله (ع) عهد ببندیم و پای این عهد بمانیم و هم‌نوا بشویم با یاران و اهل بیت ارباب که مثل چنین شبی زمزمه دلشان این بود:

امشبى را شه دین در حرمش مهمان است مکن ای صبح طلوع، مکن ای صبح طلوع

بعضی صبرها خیلی سخت و آزاردهنده است. تا حالا شده منتظر خبر یا اتفاق بدی باشی؟ مثلاً بگویند عزیزت فقط امشب زنده است و فردا دیگر کارش تمام است؛ چطور صبر می‌کنی؟ شبش را چطور صبح می‌کنی؟ خدا به داد دل زینب برسد. چه کشید امشب زینب؟ مصیبت امشب خیلی سنگین است. به خصوص برای امام زمان (عج) دعا کنیم. آخر علامه امینی (ره) فرمود: «شب عاشورا برای امام زمان (عج) صدقه کنار بگذارید؛ چون قلب حضرت در فشار است.»



نقل شده شب عاشورا پدر مرحوم آیت‌الله بهجت (ره) تا صبح این شعر را می‌خواند. ما هم امشب بیاییم با زینب هم‌نوا بشویم و بخوانیم:

امشبى را شه دین در حرمش مهمان است مکن ای صبح طلوع، مکن ای صبح طلوع
عصر فردا بدنش زیر سم اسبان است مکن ای صبح طلوع، مکن ای صبح طلوع

عمولاً امشب روضهٔ وداع می‌خوانند. بزرگان فرمودند روضهٔ وداع یکی از روضه‌هایی است که خیلی دل امام زمان (عج) را به درد می‌آورد. طبق نقل مقاتل، چند بار ابا عبد الله (ع) وداع داشتند:

اولین وداع، وداع با اهل حرم بوده. وقتی که همه کشته شدند و امام حسین (ع) تنها ماندند، برای وداع به سمت خیمه‌ها رفتند و «نادی یا سکینه و یا رقیه و یا عاتکه و یا زینب و یا فاطمه و یا ام کلثوم، علیکن منی السلام» اهل حرم را به نام صدا زدند و فرمودند: «ای سکینه، ای رقیه، ای زینب، ای فاطمه و ای ام کلثوم، خدا حافظ...» آنان تا متوجه صدای ابی عبد الله (ع) شدند، همه از خیمه‌ها بیرون آمدند و شروع کردند با صدای بلند گریه کردن. امام حسین (ع) نگاهی مایوسانه به زنان و دختران انداختند و بعد فرمودند: «و کأنتی بکم غیر بعیدٍ کالعبید یسوقونکم إمامَ الرِّکابِ و یسومونکم سوءَ العذابِ فَتَصَارِحَنَّ النِّساءُ فَسَکَّتِهِنَّ» (زمانی نمی‌گذرد که می‌بینم شما را مثل بردگان و کنیزان اسیر می‌کنند. جلوی اسب‌هایشان می‌دوانند و شما را بسیار اذیت می‌کنند. اهل حرم صدا به گریه و ناله بلند کردند؛ ولی حضرت آن‌ها را ساکت کردند.)

وداع دوم، وداع با دخترش رقیه خانم بود. چنان‌که هلال بن نافع می‌گوید که در میان دو صف لشکر ایستاده نگاه می‌کردم: «فَرَأَيْتُ صَغِيرَةً بَاكِيَةً جَاءَتْ وَ أَحْضَتْ بِدَيْلِ أَبِيهَا فَقَالَتْ: يَا أَبَهْ أَنْظِرْ لِيَّ فَإِنِّي عَظِيشَان...» (دیدم دختر کوچکی آمد و دامن حسین (ع) را گرفت و گفت: «بابا خیلی تشنه‌ام.») حضرت نگاهی به صورت رقیه انداختند. یک وقت دیدند حضرت دارند



گریه می‌کنند و می‌فرمایند: «إِصْبِرِي نَوْءُ عَيْنِي...» (نور چشمم رقیه جان، تحمل کن.) من نمی‌دانم چرا اینجا حضرت تا نگاهش به صورت رقیه افتاد گریه کردند. شاید ابی‌عبدالله (ع) یاد آن لحظه‌ای می‌افتند که به صورت سه‌ساله‌اش سیلی می‌زنند.^۱ یاد آن لحظه‌ای می‌افتند که صورت ماهش مثل صورت مادرش کی‌بود می‌شود. آخر خودش در خرابه‌ی شام گفت: بابا، دست عدو بزرگ‌تر از صورت من است یک ضربه زد کی‌بود شده هر دو گونه‌ام

اما وداع سوم با زینب کبری (س) بود. زمانی که حضرت با اهل حرم وداع کردند، زینب را طلبیدند و وصیت‌ها را به او فرمودند و او را امر به صبر کردند. سپس سوار بر اسب شدند و به سمت میدان حرکت کردند. چون چند قدم حرکت کردند، دیدند زینب دارد با پای برهنه می‌آید و شاید می‌گوید: «مَهْلًا مَهْلًا يَا بِنَ الزُّهْرَاءِ.» داداش صبر کن با تو کار دارم. آمدم به وصیت مادرم عمل کنم. مادرم وصیت کرده زیر گلویت را ببوسم... زینب دست‌ها را دور گردن حسینش انداخت و گلوی برادرش را بوسید و آن‌قدر در آغوش هم گریه کردند که نزدیک بود هر دو غش کنند. بعد حضرت فرمودند: «إِبْتَنِي يَتَّوْبُ عَتِيقٌ لَا يُرْعَبُ فِيهِ أَجْعَلُهُ تَحْتَ ثِيَابِي لِتَلَّا أَجْرَدَ بَعْدَ قَتْلِي فَإِنِّي مَقْتُولٌ مَسْلُوبٌ»^۲ (زینب جان، پیراهن کهنه‌ای که کسی به آن رغبت پیدا نکند، برایم بیاور که آن را زیر لباسم بپوشم تا بعد از کشته شدن، بدنم را برهنه نکنند...). اما من بمیرم برای لحظه‌ای که به این پیراهن کهنه هم رحم نکردند. آخر ساعتی نگذشت که زینب آمد بالای تل زینبیه نگاهی کرد، دید حسینش را دوره کرده‌اند. «فِرْقَةٌ بِالسِّيُوفِ وَ فِرْقَةٌ بِالرِّمَاحِ وَ فِرْقَةٌ بِالْحِجَارَةِ وَ فِرْقَةٌ بِالْخَشَبِ وَ الْعَصَا»^۳ (عده‌ای با شمشیر می‌زنند، عده‌ای با نیزه می‌زنند، عده‌ای با سنگ می‌زنند و آن‌ها که نیزه و شمشیر نداشتند، با چوب و عصا حضرت را می‌زنند.)

چون زخم‌های روی تن، گریه‌ام گرفت
 از پیرهن نداشتنت گریه‌ام گرفت
 با دیده‌های سرخ جگر مثل مادرم
 هنگام دست‌وپازدنت گریه‌ام گرفت

۱. عباس اسماعیلی یزدی، سحاب رحمت، ص ۵۵۳.

۲. مقتل شوشتری، ص ۲۵۲.

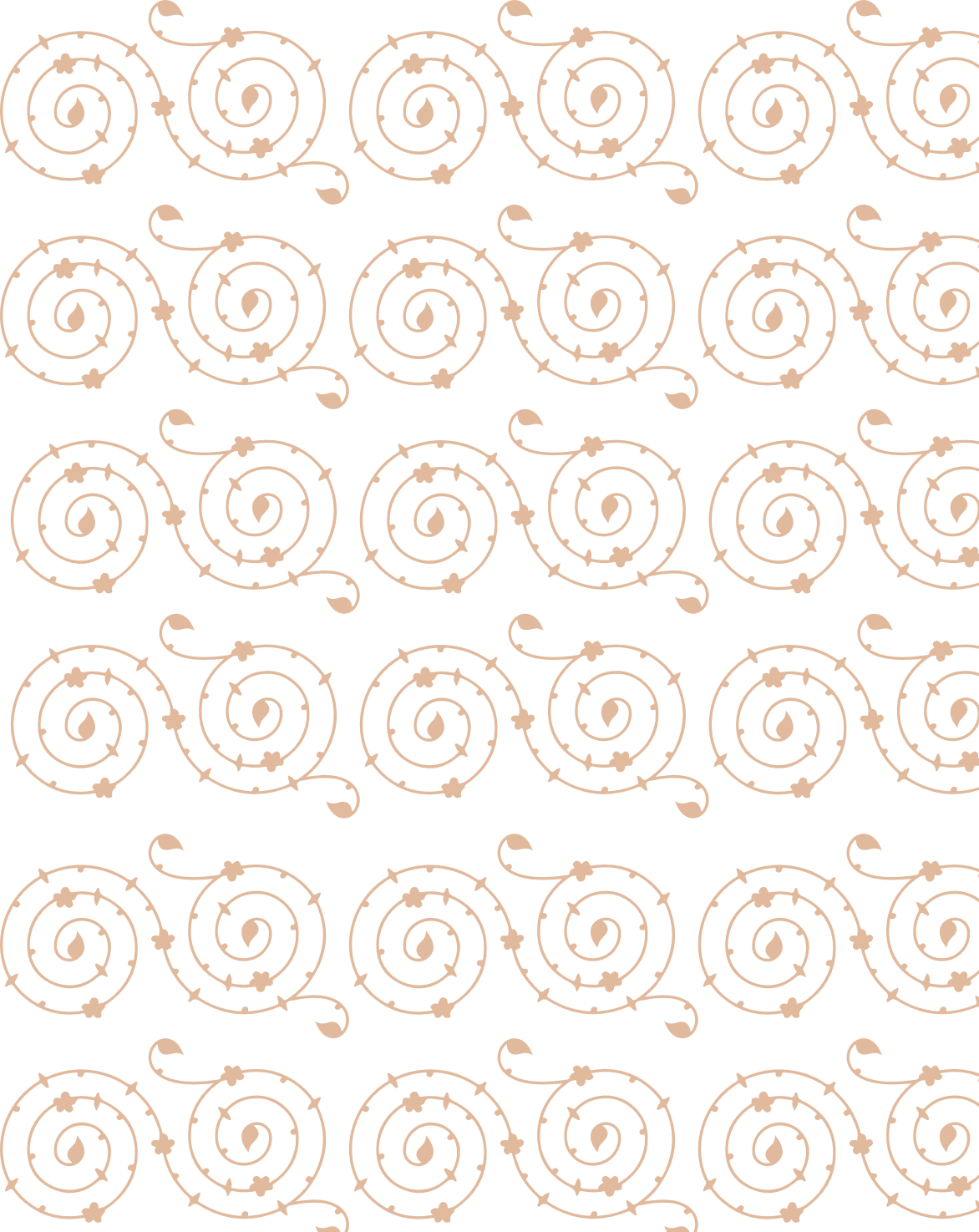
۳. عباس اسماعیلی یزدی، سحاب رحمت، ص ۵۶۵؛ شیخ عباس قمی، نفس المهموم، ص ۳۶۰؛ سید بن طاووس، لهوف.

شب دهم: همدلان عاشق

از نیزه‌های در بدنت گریه‌ام گرفت
برتن نموده پیرهننت گریه‌ام گرفت
یک بوری‌ا شده کفنت گریه‌ام گرفت

جایی برای بوسه، برادر نیافتم
تا دیدم آن سوارهٔ ولگرد نیزه‌دار
وقتی شنیدم از پسرت ای امام اشک





شب یازدهم : همراهان سنگ دل

همدلی در چند قدمی انسان است و سنگدلی نیز. اگر مردمان روزگاری گرد امامشان گرد نیامدند و دریاری او همدل نشدند، گرفتار سنگدلی می‌شوند. این هشدار جدی قرآن است. سنگدلی از جاهای دیگر هم آب می‌خورد؛ از جمله لقمه حرام. اباعبداللّه † در روز عاشورا، حرام‌خواری را دلیل سنگدلی و در نتیجه پندناشنوی و حق‌ناپذیری سپاه یزید می‌داند.

اما اگر دلی به سختی گرایید، رسول رحمت راهی مطمئن پیش پای امتش گذاشته برای نرم‌کردنش: باید یتیمی پیدا کرد، دست نوازش بر سرش کشید و غذا به دهانش گذاشت.

عصر عاشورا، لشکریان مخالف که حرام‌خواری و واگذاشتن امام دلشان را سخت و سنگ کرده بود، هنوز فرصتی برای علاج قساوت قلبشان داشتند: یتیم‌نوازی. دردا و دریغا که یتیمان کربلا هم از وحشی‌گری سنگدلانه آن‌ها در امان نماندند!

گاهی سرنی بود و زمانی تو گودال
طی کرد گل من چه فرازی! چه نشیبی!

دریای کرامت

مرحوم سید محمد باقر سلطان آبادی نقل می‌کند که در بروجرد به چشم درد شدید مبتلا شدم و زخمی در چشمم ایجاد شد و ورم کرد. هرچه مداوا کردم، خوب نشد. آمدم سلطان آباد و به اطبا مراجعه کردم؛ ولی روزه روز درد شدیدتر شد. بعضی از پزشکان می‌گفتند: «این مرض علاج ندارد.» بعضی می‌گفتند: «به مدت شش ماه معالجه می‌کنند، اگر خوب شدنی باشد، معلوم می‌شود.» روزه روز دردم بیشتر شد؛ به طوری که سیاهی چشم گرفته شد و از شدت درد شب‌ها خواب نداشتم. چند روز بعد، یکی از رفقای من برای خدا حافظی آمد. راهی کربلا بود. تا گفت می‌خواهم به کربلا بروم، من هم پیش خود گفتم: تا کی با این درد بسازم؟ بنابراین بروم پیش طبیب حقیقی، سر قبر امام حسین (ع)، شاید خداوند به برکت ابی‌عبدالله (ع) نظر عنایتی کند و بیماری برطرف شود.

سید که به وظیفه‌اش در مراجعه به طبیب عمل کرده بود، احساس می‌کرد دیگر از اسباب مادی کاری ساخته نیست و باید به در خانه کسی برود که تربتش شفاست و فوق همه داروها و درمان‌ها عمل می‌کند. برخی ایشان را از رفتن به سفر منع می‌کردند و می‌گفتند که اگر حرکت



کردی، تا منزل دوم کور می شوی؛ اما سید تصمیم خود را گرفته بود و آن‌ها نمی توانستند منصرفش کنند.

آقا سید محمد باقر می فرمود:

اگر مردنی باشم، چه بهتر در این راه بمیرم. قافله حرکت کرد. به منزل اول رسیدم. درد شدید شد. همه تصمیم گرفته بودند شمامت کنند و گفتند برگرد. اهل دلی که در میان کاروان ما بود، به من گفت: «خوب کردی آمدی. راه همین است. شفا بر سر قبر حسین (ع) است. من نه سال گرفتار مرض قلب بودم. آخرش رفتم سر قبر حسین (ع) و از خدا شفا گرفتم.» به منزل دوم رسیدم، درد شدیدتر شد، ورم زیادتر شد و اصلاً خواب نمی برد. نزدیک سحر دردم آرام تر شد. در عالم رؤیا حضرت زینب کبرا (س) را دیدم که گوشه مقنعه اش را به چشم من کشید. از خواب بیدار شدم، دیدم هیچ دردی ندارم. با کمال آرامش به رفقا گفتم: «راحت شدم و چشمم خوب شد.» اهالی کاروان باور نکردند. حرکت کردیم و در بین راه دردی احساس نکردم. پیش خود گفتم: «کاش روی چشمم را باز می کردم تا به دیگران ثابت کنم که شفا پیدا کردم.» روی چشمم را که باز کردم، همه فهمیدند که چه عنایتی شده است.^۱

این‌ها ذره‌ای از دریای عنایات و کرامات حضرات معصومین (ع) است. این، سجیت خاندان کرم است و آنان باب رحمت الهی هستند و به دوستانشان و بلکه به هرکسی که به در خانه شان برود و حتی به دشمنانشان هم لطف و رحمت دارند. اما آنچه محل بحث است، این است که ایشان همان گونه که چنین مظهر لطف و رحمت خداوند رحیم هستند، مظهر جلال و جبروت و غضب خدای جبار هم هستند: «مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»^۲. همان گونه که به مؤمنان نظر رحمت و لطف دارند، به همان میزان، با افراد سنگ دل و دشمنان دین و خدا و پیامبر، برخورد استکبارستیزانه دارند. ببینید زینب کبرا (س)



۱. سید عبدالحسین دستغیب، زندگانی فاطمه زهرا و زینب کبرا، ص ۲۳.

۲. فتح، ۲۹.

در شام و کوفه چه می‌کند؟ با دشمنان اهل بیت (ع)، با آن قاسیان و سنگ‌دلان، چگونه برخورد می‌کند؟ در کوفه، در حالی که کوفیان عهدشکنی که به اجتماع حول امام (ع) حاضر نشدند، گریه می‌کنند، حضرت ایشان را نفرین می‌کند که «فَلَا رَفَآتِ الْعَبْرَةَ...»^۱ (اشک چشمتان خشک نشود.) یا در مجلس شام چقدر مقتدرانه با آن ملعون صحبت می‌کند که «أَمِنَ الْعَدْلِ يَا ابْنَ الطُّلَقَاءِ تَحْدِيْرِكَ حَزَائِرِكَ وَإِمَاعِكَ وَ سَوْفُكَ بِنَاتِ رَشُولِ اللّٰهِ (ص) سَبَّأِيَا قَدْ هَتَكْتُ»^۲ (ای فرزند آزاد شده‌ها، آیا این از عدل است که زنان و کنیزان تو در پس پرده باشند و دختران رسول الله (ص) اسیر؟! چه هتک حرمتی مرتکب شدی!)، خب، این برخورد نتیجه اعمال خودشان است.

بلای دوری از امام (ع)

گفتیم که اگر به دنبال عزت، قدرت، منفعت، کمال و هرچه خیر و خوبی در دو دنیا است هستیم، از مهم‌ترین راه‌های به دست آوردن آن، همدلی و اجتماع حول محور امام (ع) است و اگر به دنبال جلب نگاه رحمت اهل بیت (ع) هستیم، خود ایشان راه را به ما نشان داده‌اند: «يَدُ اللّٰهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ.»^۳ نکته مهم دیگر این است که اگر خدای ناکرده افرادی این مسیر را طی نکردند و حاضر نشدند بر محور حق همدل و یکدل شوند، چه می‌شود؟ این سکه روی دیگری هم دارد: همان گونه که اجتماع درب خانه اهل بیت (ع) و همدلی حول محورشان دو دنیای ما را آباد خواهد کرد، پراکنده شدن از در خانه ایشان، ما را به بلاهای فراوانی در دنیا و آخرت مبتلا خواهد کرد. یکی از اصلی‌ترین این بلاها، حالتی است که قرآن کریم از آن به «قساوت قلب» تعبیر می‌کند: «فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً»^۴ (به علت پیمان شکنی، آنان (یهود بنی اسرائیل) را از خود دور کردیم و آنان را سنگدل نمودیم.) سنگدلی، سخت شدن



۱. احمد بن علی طبرسی، الإحتجاج، ج ۲، ص ۳۰۴؛ علی بن موسی ابن طاووس، اللهوف، ترجمه احمد فهري زنجانى، ص ۱۴۶؛ محمد باقر مجلسى، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۵۹.

۲. علی بن موسی ابن طاووس، اللهوف، ترجمه احمد فهري زنجانى، ص ۱۸۲؛ احمد بن علی طبرسی، الإحتجاج، ج ۲، ص ۳۰۸.

۳. سيد رضى، نهج البلاغه، خطبة ۱۲۷.

۴. مائده، ۱۳.

دل یا قساوت قلب^۱ به معنای نپذیرفتن حرف حق و اصرار بر راه و روش باطل است. اگر امتی حاضر نشد بر سر عهدش با ولی خدا بماند، بسان مردم کوفه که حول محور اباعبدالله (ع) جمع نشدند، این جمعیت متفرق، این تن‌های تنها، این دل‌های ازهم‌گسسته دچار قساوت می‌شوند.

حضرت زینب (س) در خطبه کوفه فرمودند: «وَيَلْغَمُ أَيْ كَبِدٍ لِمُحَمَّدٍ (ص) فَرْتُمْ وَأَيَّ عَهْدٍ نَكْتُمْ وَأَيَّ كَرِيمَةٍ لَهُ أَبْرَزْتُمْ وَأَيَّ حُرْمَةٍ لَهُ هَتَكْتُمْ وَأَيَّ دَمٍ لَهُ سَفَكْتُمْ أَفَعَجِبْتُمْ أَنْ تُمْطِرَ السَّمَاءُ دَمًا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَحْزَى وَهُمْ لَا يُنْصَرُونَ»^۲ (وای بر شما ای مردم کوفه، آیا می‌دانید چه جگری از رسول خدا دریده‌اید؟ چه زنان و دختران باعفت و وقاری را از خاندان او به کوچه و بازار کشانده‌اید؟! چه خونی از آن حضرت بر زمین ریخته‌اید؟! چه حرمتی از او شکسته‌اید؟! شما این جناب‌های فجیع را بی‌پرده و آشکار انجام دادید... آیا از اینکه آسمان خون ببارد، تعجب می‌کنید؟ در حالی که عذاب آخرت در مقایسه با آن، بسیار شدیدتر و خوارکننده‌تر است و در آن روز کسی به یاری شما نخواهد آمد.)

اینجا یک دوراهی وجود دارد: یک راه همدلی عاشقانه است حول محور امام (ع) و عهدی که با حضرت بسته‌ایم: «وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَقَّهُمُ اللَّهُ لِطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا.»^۳ اجتماع حول عهدی که با امام (ع) بسته‌ایم، از ابتدا تا آخرش سعادت و خوشی است و همه‌اش بهجت و سرور و خرمی است و همه‌اش لذت و سعادت است؛ اما مسیر دوم عهدشکنی است «فَبِمَا نَقُضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ»؛^۴ عدم اجتماع بر عهد امام و تفرق از آن اجتماع است؛ جدا شدن قلب از جمع مؤمنان است. این مسیر از ابتدا تا انتهایش بدبختی است. نتیجه‌اش قساوت قلب است و نفرین ولی خدا و بدبختی و خسران در دو دنیاست.

۱. در سوره مبارکه زمر، آیه ۲۲ می‌خوانیم: (فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ) (وای بر آنان که قلب‌هایی سخت در برابر ذکر خدا دارند! آن‌ها در گمراهی آشکاری هستند.) در سوره مبارکه مائده، آیه ۱۳ درباره بنی‌اسرائیل می‌فرماید: «فَبِمَا نَقُضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً.» مظهر لعنت الهی، قساوت قلب آن‌هاست که برانر عمل خود آن‌هاست.
 ۲. احمد بن علی طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۵؛ سید بن طاووس، اللهوف، ص ۱۴۸؛ محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۶۳.
 ۳. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۷۷.
 ۴. مائده، ۱۳.

کشوری همدل

بحمدالله عموم مردم ما از این مسئله مبرا هستند و به لطف مکتب اهل بیت (ع) دل هایشان رثوف و نرم است. زمانی که مشکلی برای مسلمانی پیش می‌آید، همه دست به دست هم می‌دهند و با همدلی، کمر همت می‌بندند تا مشکل را حل و فصل کنند؛ اما خدا نکند انسانی عواطفش بر اثر دنیاپرستی بمیرد که در این صورت، خطرناک‌تر از هر حیوان درنده و وحشی می‌شود. این بمب‌های شیمیایی را چه کسانی ساختند؟ دانشمندان دنیاپرست بی‌عاطفه! کسانی که عواطف انسانی را به دلارها فروختند و کشته شدن هزاران انسان را در حلبچه ندیدند! دنیای بی‌عاطفه کنونی و دل‌های سخت و قسی امروزی، نتیجه سبک زندگی ناهمدلانه است. به جای اینکه همدلی حاکم باشد، تفرق حاکم است. کنار هم ولی تنه‌ایند. خب، نتیجه اش می‌شود خروج از انسانیت. روز دوم فروردین امسال، زنی که باید کوه عاطفه مادری باشد، دخترش را با قرص متادون به قتل رسانده بود. او گفت: «همسر سابقم به جرم اعتیاد و سرقت به زندان افتاد و من غیابی از همسرم طلاق گرفتم. بیکار بودم و هیچ درآمدی برای تأمین زندگی‌ام نداشتم و پس از جدایی در کنار خانواده‌ام زندگی می‌کردم. این در حالی بود که مادرشوهرم نیز برای کمک به زندگی نوه‌اش با اصرارهای من ماهانه پنجاه هزار تومان می‌داد. به دنبال تغییر در زندگی‌ام بودم. خواستگارهای زیادی داشتم؛ اما همه آن‌ها به علت وجود دخترم، راضی به زندگی با من نبودند و آخرین خواستگار هم با وجود اینکه حاضر به ازدواج با من شده بود، وقتی دید دختری چهارساله دارم، از زندگی با من صرف نظر کرد. به همین دلیل، تصمیم گرفتم دخترم را که مانع ازدواج و پیشرفتم شده بود، از زندگی حذف کنم. شب حادثه چند قرص متادون به دخترم دادم و با هم خوابیدیم. نیمه‌های شب متوجه بدبودن حالش شدم؛ اما روی سرش پتو کشیدم تا چیزی نبینم و صبح وقتی مطمئن شدم دخترم فوت کرده، با سروصدا از برادرانم کمک خواستم!»



مراتب سنگدلی

البته قساوت قلب فقط برای شخص جانی و جنایت‌کار نیست؛ بلکه قسی‌القلب شدن مراتب و سطوح مختلفی دارد. برخی از سطوح ضعیف آن در بسیاری افراد به سادگی رخ می‌دهد؛ در حالی که خود انسان غافل است. بعضی وقت‌ها همین که مشکلی برای دوستان، آشنایان و بستگان ایجاد شود و انسان متأثر نشود و بی‌اعتنا سرش به کار خودش باشد و حداقل با آن‌ها احساس همدلی و همدردی نکند، نشانه قساوت است. اینکه گاهی می‌شنویم شخصی مدت‌ها در سرما یا گرما کنار خیابان منتظر کمک ایستاده و هیچ‌کس به او توجه نمی‌کند، ممکن است حاکی از قساوت قلب باشد.^۱

در سطحی شدیدتر، از رفتارهایی که حاکی از روحیه قساوت افراد است، می‌توان به احتکار کالای ضروری مردم اشاره کرد: به امید افزایش قیمت کالایی و بردن سود کلان، آن را انبار کند و اصلاً برایش مهم نباشد این وسط چقدر مردم در فشاراند.

پیامبر(ص) می‌فرماید: «هرکس بیش از چهل روز احتکار کند، بوی بهشت که از مسافت پانصد سال به مشام می‌رسد، بی‌تردید بر او حرام است.»^۲

آن حضرت(ص) در جایی دیگر می‌فرماید: «هرکس خوراکی را بخرد و برای اینکه آن را به مسلمانان گران بفروشد، چهل روز انبار کند و پس از چهل روز آن را بفروشد و همه درآمد آن را هم صدقه بدهد، کفاره گناه او نخواهد شد.»^۳

زشتی عمل احتکار تا آنجاست که پیامبر(ص) آن را زشت‌تر از دزدی مستقیم از مال مردم می‌داند.

از امام کاظم(ع) نقل شده است که رسول خدا(ص) فرمودند: «اگر خداوند بنده‌ای را در

۱. در یکی از کشورهای غربی در جاده‌ای پررفت‌وآمد بنزین اتومبیلی تمام می‌شود. راننده به قصد یاری از اتومبیل‌های دیگر ظرف به‌دست، کنار جاده و در زیر بارش برف می‌ایستد؛ ولی راننده هیچ اتومبیلی به او کمک نمی‌کند و به درخواست یاری‌اش توجه نمی‌کند. او یازده ساعت تمام در آن سرمای سخت ایستاد تا جان به جان آفرین تسلیم کرد! در حقیقت نابودی عواطف انسانی در چنان جوامعی به مرگ و نیستی چنین انسان‌هایی می‌انجامد. به نقل از: خبرگزاری حوزه، 904586/hawzahnews.com/news/904586

۲. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۰۵، ص ۸۹.

۳. محمد بن حسن طوسی، الامالی، ص ۶۷۶.



حال سقرت ملاقات کند، در نزد من محبوب تر است از اینکه او را در حالی ملاقات کند که آذوقهٔ مردم را چهل روز احتکار نماید.^۱»

دلی که در آن رحم نباشد و به حال دیگران نسوزد و دلی که محبت و همدلی ندارد، پاره سنگ است. قلب کسی که از در خانهٔ اهل بیت (ع) جدا شد و همدل و همراه با ولی خدا و مؤمنان نشد و حاضر نشد زیر خیمهٔ حسین (ع) با مؤمنان جمع شود، خیلی سخت تر می شود. کارش به جایی می رسد که به جای جمع شدن گرد شمع امام، جلوی او می ایستد و شمشیر بر رخس می کشد. اگر نگاهی به صحنه های امروز کربلا بیندازیم، به وضوح اوج این قساوت ها را می بینیم. آنانی که برای حسین (ع) نامه نوشته بودند و بعد متفرق شدند، امروز بر سر غارت عمامهٔ سبط نبی (ص) با هم دعوا می کردند. آنانی که خود را مسلمان می نامیدند، به ناموس رسول خدا (ص) حمله ور شدند و خیمه ها را آتش زدند. برخی اشک ریزان گوشواره از گوش دختر بچه ها ربودند. این قلب های مرده به حدی سنگ شد که گوش ها را به طمع گوشواره ای پاره کردند و نعره کشان و شلاق به دست به دنبال یتیمان حسین (ع) در بیابان ها دویدند. وقتی جماعتی شیر خوارهٔ تشنه لبی را سر دست می بینند و جوابش را با تیر سه شعبه می دهند و هلله می کنند، یعنی بویی از انسانیت نبرده اند و قلبی برایشان نمانده است. خب، چه کار کنیم که سنگ دل نباشیم؟ برای داشتن قلب مهربان و رقت قلب و تقویت همدلی، به چند نکتهٔ مختصر و کاربردی باید توجه کنیم.

لقمه های سنگ ساز

یکی از کارهایی که قساوت برای انسان رقم می زند، دقت نکردن به لقمه ای است که مصرف می کند. کربلا برای این موضوع شاهدان زنده ای دارد. در روز عاشورا وقتی امام حسین (ع) دید که لشکر به حرف هایش گوش نمی دهند، فرمودند: «لقمهٔ حرام خورده اید و خدا بر قلب های



شما مهر زده است و دیگر به حرف‌های من گوش نمی‌دهید.»^۱

حدیث داریم کسی که لقمه حرام بخورد، چهل روز نمازش قبول نمی‌شود و تا چهل روز دعایش به اجابت نمی‌رسد.^۲

از مرحوم محدث قمی (ره) نقل شده که فرمود: سفری به همدان رفتم و بر شخص معتمدی وارد شدم. یک شب او به من گفت: «فلان جا شام مهمانم، دلم می‌خواهد در خدمت شما باشم و با هم آنجا برویم.» من امتناع کردم. گفت: «آقا، اگر شما همراه من بیایید، آبروی من بیشتر می‌شود. برای من خوب است.» با هم رفتیم. شام آوردند و خوردیم. بعد از شام به منزل برگشتیم. من صبح برخلاف هر شب که با کمال راحتی برای نماز شب برمی‌خاستم، زمانی از خواب بیدار شدم که نزدیک طلوع آفتاب بود و نزدیک بود نماز صبحم قضا شود. خیلی ناراحت شدم. عجب آدم یک عمر زحمت بکشد که نمازش شب ترک نشود، چطور شده که نماز صبحم نزدیک است قضا شود؟ با عجله برخاستم. با ناراحتی وضو گرفتم و نماز صبح را خواندم تا قضا نشود. بعد به فکر افتادم چرا این طور شد. برای من مصیبتی شد. گفتم شاید به علت شام دیشب بوده است. غیر از این، توجیه دیگری ندارم. به صاحب‌خانه گفتم: «صاحب آن منزلی که دیشب رفتیم، چه کاره بود؟» قدری تأمل کرد و گفت: «ایشان بانک بعد از ظهر است.» من نفهمیدم یعنی چه؟ بعد ادامه داد: «بانک‌ها قبل از ظهر ربا می‌دهند و این آقا بعد از ظهر ربا می‌دهد.» من خیلی ناراحت شدم، گفتم: «عجب! چرا مرا به خانه رباخوار بردی و سر سفره او نشاندی؟ به من خدمت کردی؟! این مهمان‌نوازی بود؟» مرحوم محدث قمی فرمود: «اثر این غذا! این طور شد که تا چهل شب نمی‌توانستم خوب برای نماز شب برخیزم. تا چهل شب

۱. لَمَّا عَبَأَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ أَصْحَابَهُ لِجَحَازَتِهِمْ (ع) و أَحَاطُوا بِهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ حَتَّى جَعَلُوهُ فِي مِثْلِ الْحَلْقَةِ فَخَرَجَ (ع) حَتَّى آتَى النَّاسَ فَاسْتَنْصَتَهُمْ فَأَبَوْا أَنْ يُنصِتُوا حَتَّى قَالَ لَهُمْ: «وَيْلَكُمْ! مَا عَلَيْكُمْ أَنْ تُنصِتُوا إِلَيَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلِي؟! وَإِنَّمَا أَدْعُوكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ... وَكُلُّكُمْ عَاصٍ لِأَمْرِي غَيْرَ مُسْتَمِعٍ قَوْلِي فَقَدْ مُلِئْتُ طُغْيَانًا مِنْ الْكِرَامِ وَطَبِيعَ عَلِيٍّ قَلْبِيكُمْ» (هنگامی که عمر بن سعد سپاهیان خود را برای جنگ با ایشان آماده کرد و از هر سو آن حضرت را در محاصره گرفتند، امام (ع) به سوی دشمن بیرون آمدند و آن‌ها را به سکوت دعوت کردند؛ اما خاموش نشدند. حضرت خطاب به آن‌ها فرمودند: «وای بر شما! شما را چه زبان که به من گوش دهید و گفتار مرا که به راه راست فرامی‌خوانید، بشنوید. همه شما از من نافرمانی می‌کنید و به سخنان من گوش نمی‌دهید؛ زیرا شکم‌هایتان از حرام پر شده و بر دل‌هایتان مهر [غفلت] خورده است) (محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸).

۲. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «من آکل لقمه حرام لم تقبل له صلوة اربعین لیلة و لم تستجب له دعوة اربعین صباحا» (محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۳۱۴).

شب یازدهم: همراهان سنگ دل

موفق نشدم آن گونه که باید، نماز شب بخوانم.»

باید مراقب بود. کار انسان به جایی می‌رسد که امام را نمی‌بیند، کلام ایشان را نمی‌شنود و این اوج بدبختی و بیچارگی است.

از سویی، می‌شود به دنبال راه‌های برای نجات از سنگ‌دلی گشت. مرحوم آقای بهجت (ره) از پیامبر (ص) نقل می‌کرد که هرکس عالمی را تا چهل روز زیارت نکند، قلبش می‌میرد (قساوت قلب پیدا می‌کند).

دیده را فایده آنست که دلبریند گر نبیند چه بود فایده بینایی را

معلوم می‌شود یک ملاقات با عالمی که صدق و اخلاص را پیشه خود کرده، تا چهل روز اثر دارد؛ لذا وجود نازنین رسول خدا (ص) فرمودند: «یا علیُّ إذا أتى علی المؤمنین أربعین صباحاً ولم یجلس الغلماء قسی قلبه و جرء علی الكبائر» (علی‌جان، هرگاه چهل روز بر مؤمن بگذرد و در مجلس علما حاضر نشود، قلبش قساوت می‌گیرد و بر گناهان کبیره جرئت پیدا می‌کند).^۱

دل‌نوازی یتیم

ما در اوضاع امروز خود باید در کلام و سیره اهل بیت (ع) به دنبال راه‌حلی امروزی باشیم و در پیچ‌وتاب‌های زندگی امروزی، به بهانه سرگرمی‌ها و مشغله‌های متعدد، گرفتار منجلاب سنگ‌دلی و بی‌توجهی نشویم. بعد از ظهر عاشورا حادثی برای اهل بیت امام حسین (ع) رقم خورد که تن هر انسان آزادی‌خواهی را می‌لرزاند. با یتیمان امام (ع) آنچنان برخورد سنگ‌دلانه‌ای کردند که دل سنگ را آب می‌کند. گوشواره از گوش بچه کشیدن، فقط از موجوداتی سر می‌زند که در سینه‌هایشان سنگ داشته باشند؛ وگرنه با شنیدن این جنایت‌ها، قلب به تپش می‌افتد و گاهی از شدت ناراحتی، دوست دارد از حرکت بایستد. رسول خدا، محمد مصطفی (ص) برای نجات ما انسان‌ها راه‌حلی اجتماعی و بسیار اثرگذار قرار داده‌اند: «أَتْجِبُ أَنْ يَلِينَنَّ قَلْبُكَ وَ

۱. عباس قمی، سفینه البحار، ج ۳، ص ۵۵۴.



تُدْرِكُ حَاجَتَكَ؟ إِرْحَمِ الْيَتِيمَ وَامْسَحْ رَأْسَهُ وَاطْعِمَهُ مِنْ طَعَامِكَ يَلِينُ قَلْبُكَ وَتُدْرِكُ حَاجَتَكَ»^۱ (آیا دوست داری نرم دل شوی و به خواسته‌ات برسی؟ به یتیم مهربانی کن و دست محبت بر سر او بکش و از غذایت به او بخوران تا دلت نرم شود و به خواسته‌ات برسی.)

در روایات زیادی بیان شده که اطعام مساکین و یتیمان و رسیدگی به آنان قلب انسان را نرم می‌کند.^۲ شاید در قدیم می‌شد بهانه‌ای آورد که من یتیمی نمی‌شناسم که نیازمند هم باشد؛ ولی در این دوره‌زمانه هیچ بهانه‌ای برای کمک نکردن پذیرفته نیست. سازمان بهزیستی سرپرستی یتیم‌ها را به عهده دارد. هرکدام از ما می‌توانیم یک یتیم را انتخاب کنیم و ماهیانه مبلغی، هرچند مختصر، به حسابش واریز کنیم. در ضمن، مهم‌تر از کمک مالی، کمک روحی به این افراد است.

همسر شهید چمران خاطره‌ای زیبا از همسرش بیان می‌کند:

لبنانی‌ها رسم دارند اولین عید بعد از ازدواج دور هم جمع می‌شن؛ اما مصطفی اولین عید زندگی مشترکمون رو توی مؤسسه موند. ازش پرسدم: «چرا پیش بچه یتیم‌ها موندی و نیومدی خونه ما؟» گفت: «بعضی بچه‌ها عمه و دایی و... دارن و میرن تعطیلات عید. اونا وقتی برگردند برای کسانی که هیچ‌کی ندارن، خاطرات عیدشون رو می‌گن. من پیش یتیم‌ها موندم تا باهاشون بازی و تفریح کنم. می‌خوام وقتی اونا میان و خاطره تعطیلات عیدشون رو می‌گن، اینا هم خاطره‌ای برای گفتن داشته باشن و خجالت زده و دل‌گیر نشن.»^۳

یتیمان بی پناه

این توجه به یتیم و یتیم‌نوازی از عادت‌های قطعی و فضیلت‌های دائمی زندگی اهل بیت (ع) بود؛ اما این محبت و رسیدگی به ایتام را در حق ابی‌عبدالله (ع) به خوبی جبران کردند! دل‌ها

۱. ابوالقاسم پاینده، نهج‌القصاحه، ص ۱۶۰.

۲. محمد محمدی ری‌شهری، میزان‌الحکمة، ج ۹، ص ۵۴.

۳. حبیبه جعفریان، نیمه پنهان ماه! چمران به روایت همسر شهید.



که سنگ شد، انسان حاضر می شود به صورت دختر بچه هم سیلی بزند؛ قدرت پیدا می کند با تازیانه کودک گرسنه و تشنه را در بیابان پراز خار بدواند و پاهای لطیفش را مالمال از زخم کند؛ اگر دل آدم از سنگ شد و خود را از دایره عنایت ابی عبدالله (ع) خارج کرد، حتماً می تواند برای یک انگشتر... مراقب دل خود باشیم. اگر کسی سنگ دل شد، سر بزنگاه ها این سنگ دلی خود را نشان می دهد؛ آن وقت است که دیگر بدن امام و غیر امام نمی شناسد، سر امام و غیر امام نمی شناسد، زن و مرد نمی شناسد. حتی گریه می کند؛ اما نمی تواند دست از جنایت بردارد. کار به جایی می رسد که جلو چشم خواهر، خنجر بر گلوی برادر می گذارد....

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ... از امشب دیگر لحن سلام های ما بر حسین (ع) با شب های دیگر خیلی فرق می کند. از امشب باید این گونه سلام عرض کنیم: «السَّلَامُ عَلَی الرَّأْسِ الْمَرْفُوعِ» (سلام بر آن سر بالای نیزه رفته). «السَّلَامُ عَلَی الْمَنْحُورِ فِي الْوَرَى» (سلام بر آن که در ملام عام سرش بریده شد)؛ یعنی سلام بر آقایی که جلو چشم های زینب سرش را بریدند. «السَّلَامُ عَلَی الْأَعْضَاءِ الْمُقَطَّعَاتِ» (سلام بر آن اعضای قطعه قطعه شده). «السَّلَامُ عَلَی الْبَدَنِ السَّلِيبِ» (سلام بر آن بدنی که غارت شد) و حتی یک لباس برایش نگذاشتند. «السَّلَامُ عَلَی الْقَتِيلِ الْمَطْلُومِ» (سلام بر آقایی که مظلومانه کشته شد). «السَّلَامُ عَلَی الشَّيْبِ الْخَضِيبِ» (سلام بر آن محاسن به خون خضاب شده). «السَّلَامُ عَلَی الْخَدِّ التَّرِيبِ»^۱ (سلام بر آن گونه خاک آلوده).

یعنی به هر باری که این صورت بر زمین افتاد، امام زمان (عج) سلام داده اند. مقتل می گوید سه جا این صورت بر زمین افتاد:

اولین بار اینجا بود: «فَوَقَّفَ يَسْتَرْيَحُ سَاعَةً وَ قَدْ ضَعُفَ عَنِ الْقِتَالِ. فَبَيْنَا هُوَ وَاقِفٌ إِذْ أَتَاهُ حَجْرٌ فَوْقَ عَلِيٍّ جِبْهَتَهُ فَأَخَذَ الثُّوبَ يَمْسَحُ الدَّمَ عَنِ جِبْهَتِهِ. فَأَتَاهُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ لَهُ ثَلَاثُ شُعَبٍ فَوَقَعَ عَلَيَّ قَلْبِهِ ثُمَّ أَخَذَ السَّهْمَ فَأَخْرَجَهُ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِهِ فَأَتْبَعَتْ الدَّمَ كَأَنَّهُ مِيزَابٌ فَضَعُفَ عَنِ الْقِتَالِ وَ وَقَفَ. طَعَنَهُ صَالِحُ بْنُ وَهَبٍ الْمُرِّيُّ عَلَيَّ خَاصِرَتِهِ طَغَنَةً فَسَقَطَ الْحُسَيْنُ (ع) عَنِ فَرَسِهِ

۱. زیارت ناحیه مقدسه.

إِلَى الْأَرْضِ عَلَى خَدِّهِ الْأَيْمَنِ.^۱) (ضعف بر اندام مبارکش مستولی شده بود. ایستاد تا اندکی استراحت کند. در این حین، ناگهان سنگی آمد و بر پیشانی مبارکش اصابت کرد. لباسش را بالا زد تا خون را از پیشانی‌اش پاک کند. ناگهان تیر سه شعبه زهرآلودی به قلب مبارکش اصابت کرد. تیر را گرفت و از پشت سر بیرون کشید. خون مانند ناودان فوران کرد. توان جنگیدن از آن حضرت سلب شد و از حرکت بازایستاد. یک وقت صالح بن وهب ملعون چنان نیزه‌ای بر پهلوی حضرت زد که از اسب با سمت راست صورت بر زمین افتاد.)

در مقاتل تعبیر چنین است: «فَسَقَطَ الْحُسَيْنُ (ع) عَنْ فَرَسِهِ.» «سَقَطَ يَعْنِي بِي إِرَادَةِ حَضْرَتِ نَقَشَ زَمِينَ شَد.»

اما دومین جایی که با صورت به زمین افتاد، بعد از موقعی بود که از اسب به زمین افتاد. «حَمَلُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ فَصَرَبَتْهُ رُزْعَةُ بَنِ شَرِيكِ عَلَى كَتِفِهِ الْبِشْرَى وَ صَرَبَتْهُ آخَرٌ عَلَى عَاتِقِهِ الْمُقَدَّسِ بِالسَّيْفِ صَرَبَتْهُ كَبَا (ع) يَهَا لِيَوْجِهَهُ وَ كَانَ قَدْ أَغْيَا وَ جَعَلَ يَنْوَأُ وَ يُكَبُّ» (از هر سوی به امام حمله کردند. زرعه بن شریک ملعون ضربه‌ای بر کتف چپ امام زد. دیگری با شمشیر ضربه‌ای بر دوش امام وارد آورد؛ طوری که ابی‌عبدالله (ع) با صورت به زمین افتاد. بعد از این ضربت، حضرت به زحمت می‌نشست و بر زمین افتان و خیزان می‌رفت.)^۲

سومین جایی که صورت به زمین نشست، آنجایی بود که شمر ملعون وارد گودال شد «و الشُّمْرُ جَالِيشَ عَلَى صَدْرِهِ قَابِضَ عَلِي شَيْبَتِكَ بِيَدِهِ مَوْلِغَ سَيْفِهِ عَلِي نَحْرِكَ» (با چکمه روی سینه حسین (ع) نشست. محاسن خونی ابی‌عبدالله را به دست گرفت و خنجر بر گلو می‌کشید.)

یک وقت سر را برگرداند و صورت روی خاک نشست. دیگر نمی‌گویم چه کرد؛ فقط یک جمله می‌گویم: «السَّلَامُ عَلَى مَذْبُوحٍ مِنَ الْقَفَا»^۳ (سلام بر آقایی که از پشت سرش را بریدند.)



۱. سید بن طاووس، اللهوف، ص ۳۸؛ عبدالله حسن آل درویش، المجالس العاشورية، ص ۴۰۷؛ عبدالله بحرانی، العوالم، ج ۱۷، ص ۲۹۷.
 ۲. مهدی حائری مازندرانی، معالی السبطین، ص ۴۵۶؛ سید بن طاووس، اللهوف، ص ۵۷؛ فاضل دربندی، اسرار الشهداء، ج ۳، ص ۵۶.
 ۳. المجالس العاشورية، ص ۴۰۹؛ محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۵۶.

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. امام علی (ع)، نهج البلاغة، به کوشش محمد بن حسین شریف رضی، به تحقیق صباحی صالح، قم، ۱۴۱۴ق.
۳. امام عسکری (ع)، حسن بن علی، التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری علیه السلام، ج ۱، ۱۴۰۹ق.
۴. ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغة، قم: ۱۴۰۴ق.
۵. ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الملوک والامم، ج ۵، بیروت: دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۱۲.
۶. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ج ۲، قم: ۱۴۰۴ق، ۱۳۶۳ش.
۷. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل أبی طالب علیهم السلام، ج ۱، ۱۳۷۹ق.
۸. ابن طاووس، سید رضی الدین علی بن موسی بن جعفر، اقبال الاعمال، ج ۳.
۹. ابن طاووس، علی بن موسی، اللهوف علی قتلى الطفوف، ترجمه احمد فهري زنجانی، تهران: جهان، ۱۳۴۸.
۱۰. ابن قولویه قمی، جعفر بن محمد بن مسرور، کامل الزیارات.



۱۱. ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، ترجمه محمد جواد ذهنی تهرانی، تهران: بی‌نا، ۱۳۷۷ش.
۱۲. ابن نما حلی، جعفر بن محمد، مثير الأحزان، ج ۳، قم: ۱۴۰۶ق.
۱۳. ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، مقاتل الطالبیین، بیروت: اعلمی، ۱۴۱۹.
۱۴. ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال.
۱۵. ابومخنف، لوط بن یحیی، وقعة الطف، قم: نشر اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۱۶. آبی، منصور بن حسین، نثر الدرر فی المحاضرات، ج ۱.
۱۷. احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲.
۱۸. اسماعیلی یزدی، عباس، سحاب رحمت: تاریخ و سوگنامه حضرت سیدالشهدا علیه السلام.
۱۹. آل درویش، عبدالله حسن، المجالس العاشوریه.
۲۰. بحرانی، عبدالله، العوالم، ج ۱۷.
۲۱. بحرانی، هاشم بن سلیمان، مدینه معاجز الأئمة، ج ۴.
۲۲. بروجردی، حسین، منابع فقه شیعه (ترجمه جامع احادیث الشیعة)، ج ۱، ۱۳۸۶ق.
۲۳. بروجردی، سید حسین، جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲.
۲۴. بهبهانی، محمد باقر بن عبدالکریم، الدمعة الساکبة فی أحوال النبی (ص) و العترة الطاهرة، منامه، بحرین: مکتبه العلوم العامة، ۱۴۰۸ق.
۲۵. پاینده، ابوالقاسم، نهج الفصاحه.
۲۶. تبریزی، صائب، دیوان اشعار.
۲۷. تویسرکانی، محمد نبی بن احمد، لثالی الاخبار، ج ۱، قم: مکتبه العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۲۸. جعفریان، حبیبه، نیمه پنهان ماه: چمران به روایت همسر شهید.
۲۹. جمعی از نویسندگان، پژوهشی پیرامون شهدای کربلا، قم: زمزم هدایت، ۱۳۸۵ش.
۳۰. جوادی آملی، عبدالله، حماسه و عرفان. چاپ ۸، قم: اسراء، ۱۳۸۴ش.



۳۱. حائری مازندرانی، مهدی، *معالی السبطين*.
۳۲. حر عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعة*، قم: ۱۴۰۹ق.
۳۳. حر عاملی، محمد بن حسن بن علی، *وسائل الشیعه*، ج ۳۱.
۳۴. حرانی، ابن شعبه، *تحف العقول*.
۳۵. حسین کاجی، *خط عاشقی*.
۳۶. حسینی خامنه‌ای، سید علی، *طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن*، تهران: صهبا، ۱۳۹۹.
۳۷. حکیمی، محمدرضا و محمد حکیمی و علی حکیمی، *الحیة*، ترجمه احمد آرام، ج ۱، ۱۳۸۰ش.
۳۸. حلی، جعفر بن محمد، *مثیر الاحزان*، چاپ سنگی، تهران: دار الخلافه، ۱۳۱۸ق.
۳۹. حلی، ورام بن ابی فراس، *مجموعه ورام*، ج ۱.
۴۰. الحیدری، محمد، *آیین دوست یابی در اسلام*.
۴۱. خامنه‌ای، سید علی، *ولایت و حکومت*، تهران: مؤسسه ایمان جهادی، ۱۳۹۱.
۴۲. دربندی، فاضل، *اسرار الشهادة*، ج ۳.
۴۳. دستغیب، سید عبدالحسین، *زندگانی فاطمه زهرا (س) و زینب کبرا (س)*.
۴۴. ربانی خلخالی، علی، *چهره درخشان قمر بنی هاشم*، ج ۱.
۴۵. سالنامه عطش ظهور ۱۳۸۵.
۴۶. سماوی نجفی، محمد، *ابصار العین فی انصار الحسین*.
۴۷. سماوی، محمد بن طاهر، *سلحشوران طف*، ترجمه *ابصار العین*.
۴۸. سید فضل الله الراوندی، *النوادر*، ص ۹۶.
۴۹. شایان مهر، علیرضا، *دائرة المعارف تطبیقی علوم اجتماعی*.
۵۰. شهیدی، جعفر، *قیام حسین (ع)*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰.
۵۱. شوشتری، جعفر، *مقتل*.
۵۲. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعة*، ج ۱، قم، ۱۴۰۹ق.



۵۳. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، ارشاد.
۵۴. صداقت، علی اکبر، یک صد موضوع؛ ۵۰۰ داستان.
۵۵. صدوق (شیخ صدوق)، محمد بن علی بن حسین، ارشاد، ج ۲.
۵۶. صدوق (شیخ صدوق)، محمد بن علی بن حسین، التوحید، ۱۳۹۸ق.
۵۷. صدوق (شیخ صدوق)، محمد بن علی بن حسین، ثواب الأعمال.
۵۸. صدوق (شیخ صدوق)، محمد بن علی بن حسین، خصال، ترجمه محمد باقر کمره‌ای، ج ۱.
۵۹. صدوق (شیخ صدوق)، محمد بن علی بن حسین، علل الشرائع، ترجمه مسترحمی، ج ۶، ۱۳۶۶ش.
۶۰. صدوق (شیخ صدوق)، محمد بن علی بن حسین، کتاب من لایحضره الفقیه، ۱۴۱۳ق.
۶۱. صدوق (شیخ صدوق)، محمد بن علی بن حسین، معانی الاخبار، قم: اسلامی، ۱۴۰۳.
۶۲. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، مشهد: مرتضی، ۱۴۰۳ق.
۶۳. طبرسی، علی بن حسن، مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، ج ۲، نجف: المكتبة الحیدریة، ۱۳۸۵ق.
۶۴. طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر جوامع الجامع، ج ۲.
۶۵. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک (تاریخ الطبری)، ج ۲، بیروت: دار التراث، ۱۹۶۷.
۶۶. طوسی، محمد بن حسن، الامالی، قم: دار الثقافة، ۱۴۱۴.
۶۷. غامدی ازدی، لوط بن یحیی بن شلیم، مقتل ابومخنف.
۶۸. فتال نیشابوری، محمد بن احمد، روضة الواعظین و بصیرة المتعظین، ج ۱، ۱۳۷۵ش.
۶۹. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحيط، ج ۴.
۷۰. قمی، عباس، سفینة البحار، ج ۱، قم، ۱۴۱۴ق.
۷۱. قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان.
۷۲. قمی، شیخ عباس، منتهی الآمال، ویراسته کاظم عابدینی مطلق، تهران: مبین اندیشه، ۱۳۹۰.
۷۳. قمی، شیخ عباس، نفس المهموم.

۷۴. قمی، عباس، سفینه البحار، ج ۲.
۷۵. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، به تصحیح علی اکبر غفاری، تهران: اسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۷۶. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۴، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۷۷. کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، ج ۱، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ق.
۷۸. کوفی، ابن اعثم، الفتوح، ج ۵.
۷۹. کوفی، محمد بن اشعث، الجعفریات، ص ۳۱۳.
۸۰. گروه پژوهشگران، روایت مقدس، مؤسسه فرهنگی روایت سیره شهدا.
۸۱. گروه فرهنگی شهید ابراهیم هادی، تا کربلا، نشر شهید هادی.
۸۲. گروهی از نویسندگان، تاریخ امام حسین(ع) (موسوعة الإمام الحسين ع)، تهران: کمک آموزشی، ۱۳۷۸.
۸۳. لغت نامه دهخدا.
۸۴. لغت نامه معین.
۸۵. لیثی واسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ، ج ۱، ۱۳۷۶ش.
۸۶. مجذوب تبریزی، محمد، الهدایا لشیعة أئمة الهدی (شرح أصول الکافی)، قم: دار الحدیث، ۱۴۲۹ق، ۱۳۸۷ش.
۸۷. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳.
۸۸. مجلسی، محمد تقی بن مقصود علی، روضة المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه، ج ۲، قم: ۱۴۰۶ق.
۸۹. محمدی اشتهاردی، محمد، داستان دوستان، اصفهان: نسخه دیجیتال مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه.
۹۰. محمدی ری شهری، محمد و حمیدرضا شیخی، میزان الحکمه، ج ۷، قم: دار الحدیث، ۱۳۸۶.



۹۱. محمدی ری شهری، محمد، حکمت نامه پیامبر اعظم (ص)، ج ۸.
۹۲. مختاری، رضا، سیمای فرزندگان، ج ۴، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، ۱۳۷۱.
۹۳. مستغفری، جعفر بن محمد، طب النبوت (ص)، به تصحیح علی اکبر الهی خراسانی، نجف: مکتبه الحیدریه، ۱۳۸۵ق.
۹۴. مشهدی، محمد بن جعفر، المزار الكبير.
۹۵. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، قم: صدرا، ۱۳۷۲.
۹۶. مفید، محمد بن محمد، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، قم: دارالمفید، ۱۳۷۲.
۹۷. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۷۱ش.
۹۸. ملبوبی، محمد باقر، الوقایع و الحوادث، ج ۲.
۹۹. موسوی مقرر، عبدالرزاق، مقتل مقرر.
۱۰۰. میرخلف زاده، علی، کرامات العباسیه، ص ۱۸۴، به نقل از آثار و برکات حضرت امام حسین (ع).
۱۰۱. نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۷.
-
۱۰۲. پایگاه اینترنتی ارتش جمهوری اسلامی ایران: siasi.aja.ir
۱۰۳. پایگاه اینترنتی آرمان مهدویت: armanemahdaviyat.ir
۱۰۴. پایگاه اینترنتی امام خمینی (ره): imam-khomeini.ir
۱۰۵. پایگاه اینترنتی آیت الله العظمی مکارم شیرازی: makarem.ir
۱۰۶. پایگاه اینترنتی حوزه: hawzah.net
۱۰۷. پایگاه اینترنتی فرهنگ ایثار و شهادت: navideshahed.com
۱۰۸. پایگاه خبرنگاران جوان: yjc.ir
۱۰۹. پایگاه دفتر حفظ و نشر آثار آیت الله العظمی خامنه ای: khamenei.ir
۱۱۰. پایگاه مرکز اسناد انقلاب اسلامی: irdc.ir
۱۱۱. پایگاه وبلاگی سرزمین خاطره ها: rezanevesht.blog.ir

کتابنامه

۱۱۲. خبرگزاری افکارنیوز: afkarnews.com
۱۱۳. خبرگزاری حوزه: hawzahnews.com
۱۱۴. خبرگزاری خبرآنلاین: khabaronline.ir
۱۱۵. خبرگزاری خبرنگاران جوان: yjc.ir
۱۱۶. خبرگزاری دانشجو: snn.ir
۱۱۷. خبرگزاری دفاع مقدس: defapress.ir
۱۱۸. خبرگزاری قم نیوز: qomnews.ir
۱۱۹. خبرگزاری مشرق نیوز: mashreghnews.ir
۱۲۰. خبرگزاری مشرق نیوز: mashreghnews.ir
۱۲۱. خبرگزاری معبرنیوز: mabarenoor.ir
۱۲۲. خبرگزاری مهر: mehrnews.com



در
یازده شب این کتاب،
می‌گردیم دنبال پاسخ این مسئله:

«حسین علیه السلام چرا تنها ماند؟»

امسال می‌خواهیم
در منظومه کربلا نگاه کنیم
و با درنگ در پرسش‌ها، سرنخ‌هایی به مخاطب بدهیم:

- ازدحام تن‌ها چگونه ختم شد به واقعه عاشورا؟
- نامه‌های کوفیان چرا «همدلی» نساخت برای «همراهی»؟
- مردم چطور با هم‌اند و از هم جدا؟!؟
- همدلی‌کی از جامعه رخت برمی‌بندد؟
- هم‌بستگی چگونه در جامعه تقویت می‌شود؟
- راز یک‌دل‌شدن مردم در محرم چیست؟
- اجتماع دل‌ها چه راهی باز می‌کند به ظهور؟

خط محتوایی منبرهای محرم ۱۴۴۲ این است:

همبستگی و مسئولیت‌پذیری اجتماعی



ردّ این خط را در این کتاب بگیرید
و همچنان با «شمع» همراه باشید:

ShabakeTabligh.ir